

آیت الله العظمیٰ محمد

وہائیت پرسر دو راہی



کتابخانہ الکترونیکی امین
۱۳۹۶

AMIN ELECTRONIC LIBRARY
www.ael.af

فهرست نویسی پیش از انتشار: توسط مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام.

مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

وهابیت بر سر دو راهی / مکارم شیرازی. - قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۸۴.

ISBN: 978-964-8139-84-6

۲۰۰ ص.

کتابنامه: ص. ۱۹۹ - ۲۰۰؛ همچنین به صورت زیرنویس

۱. وهابیت -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. الف. مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام. ب.

عنوان

۲۹۷ / ۴۱۶

۹ و ۷ م / ۶ / ۲۰۷ BP

ناشر بزرگزیده سال ۱۳۸۴

وهابیت بر سر دو راهی

مؤلف: آیه الله العظمی مکارم شیرازی (مدّ ظلّه العالی)

تیراژ: ۱۰/۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: نهم

صفحه و قطع: ۲۰۰ صفحه / رقعی

تاریخ انتشار: ۱۳۸۶

چاپخانه: سلیمانزاده

ناشر: مدرسه الامام علی بن ابی طالب (ع)

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۱۳۹-۸۴-۶

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقدمه ۹

فصل اول : عوامل سقوط / ۱۱

آیا وهابیت به پایان عمر خود نزدیک می شود؟! ۱۳

۱- خشونت فوق العاده ۱۷

گروه طالبان ۱۸

سپاه صحابه ۲۴

خشونت در عراق ۲۹

خشونت در زادگاه وهابیت ۲۹

ریشه های خشونت در تعلیمات پیشوا ۳۱

چراغ سبز برای خشونت ۳۹

خشونت و ضربه شدید بر پایه های اسلام ۳۹

تضاد عجیب ۴۱

به صراحت اعلام می کنیم ۴۲

- ۲- تحمیل عقیدہ. ۴۵
- یک خاطرہ تلخ! ۴۷
- وظیفہ اصلی متولیان خانہ خدا. ۵۰
- بدترین صورت تحمیل عقیدہ! ۵۳
- وہابیان روشنفکر و میانہ رو. ۵۵
- ۳- تعصّب شدید و افراطی ۵۷
- ۴- عدم آشنایی به ارزش های فرهنگی ۶۳
- نابودکردن گران بہاترین آثار تاریخی اسلام. ۶۳
- تضادّی دیگر: چرا ہنوز بارگاہ پیامبر برپاست؟! ۶۵
- ۵- جمود و مخالفت با ہر پدیدہ نوین ۶۹
- تضادّی دیگر! ۷۴
- دلایل ناکامی ابن تیمیہ ۷۵
- ۶- ضعف منطق و برداشت نادرست از شش واژہ قرآنی ۸۳
- نقد و بررسی ۸۵
- الف) مفہوم «شرک» ۸۸
- ب) مفہوم «إلہ» ۹۱
- توضیح بیشتر ۹۱

| | |
|-------------------------|-----|
| ج) مفهوم «عبادت» | ۹۷ |
| د) مفهوم «شفاعت» | ۹۹ |
| عذر ناموجه | ۱۰۴ |
| هـ) مفهوم «دعا در قرآن» | ۱۰۶ |
| نتیجه: | ۱۱۲ |
| و) بدعت در کتاب و سنت | ۱۱۳ |

فصل دوم: فریادهایی از حرمین شریفین / ۱۲۳

| | |
|--------------------------------------|-----|
| ۱- فریادی که از مکه برخاست! | ۱۲۵ |
| محمد بن علوی و نقد شجاعانه‌اش | ۱۲۵ |
| نمونه‌هایی از تقریظ‌های کتاب | ۱۲۷ |
| محتوای کتاب | ۱۳۰ |
| یادآوری لازم | ۱۳۴ |
| وهابیون جدید | ۱۳۷ |
| الف) قشر جدید وهابی | ۱۳۷ |
| ب) خطر غلاة | ۱۳۹ |
| ۲- فریادی دیگر از نویسنده شجاعی دیگر | ۱۴۳ |
| کتاب داعیه و لیس نبیاً! | ۱۴۳ |
| فشرده‌ای از کتاب «داعیه و لیس نبیاً» | ۱۵۱ |

- فصل اول : نقد کشف الشبهات ۱۵۳
- غلو و زیادہ روی در بارہ صالحان ۱۵۳
- تناقض در کلمات شیخ ۱۵۸
- فصل سوّم : ادامهٔ راہ ۱۵۹
- مہمترین اتّہامات پیشوایان و ہابی ۱۶۳

۳- آخرین سخن: بیانیۂ ہیئت علمای بزرگ سعودی در محکوم ساختن

- خشونت‌های و ہابیان ۱۶۷
- بیانیۂ ہیئت علمای بزرگ سعودی ۱۶۹
- بیان من ہیئۃ کبار العلماء ۱۶۹
- ترجمۂ بیانیۂ ہیئت علمای بزرگ سعودی ۱۷۴
- تحلیل کوتاهی در مورد این بیانیہ ۱۷۹
- توصیۂ دوستانہ بہ علمای حجاز ۱۸۳
- فہرست آیات ۱۸۷
- فہرست روایات ۱۹۱
- فہرست اشخاص و گروہ‌ها ۱۹۳
- فہرست اماکن ۱۹۷
- فہرست منابع ۱۹۹

مقدمه:

امروز وهابیون به دو شاخه تقسیم شده‌اند:

۱- سلفی‌های متعصب و تندرو که همهٔ مسلمین جهان، جز خود را تکفیر کرده و مشرک می‌شمارند و خون و اموال آنان را مباح می‌دانند؛ جمود در اندیشه و خشونت در سخن و عمل از بارزترین ویژگی‌های آنهاست. از بحث‌های منطقی و عقلی گریزانند، در افغانستان، عراق، پاکستان و حتی در زادگاه خود (عربستان) آن قدر خشونت آفریدند که تمام دنیا از آنها بیزار شدند و ترسیم بسیار زشتی از اسلام در جهان ارائه کردند که برای زدودن آثار آن باید سال‌ها تلاش کرد.

آن‌ها به پایان عمر خود نزدیک شده‌اند، و به زودی صحنه‌ها را ترک می‌گویند.

۲- وهابی‌های معتدل و روشنفکر که اهل منطق و گفت‌وگو و «حوار» هستند، به افکار سایر اندیشمندان احترام می‌گذارند و با دیگر مسلمانان به گفتگوی دوستانه می‌نشینند.

نه فرمان قتل کسی را صادر می‌کنند، نه مسلمانی را مشرک و کافر می‌شمزند، و نه حکم به اباحت اموال و أعراض می‌دهند و روز به روز طرفداران بیش‌تری پیدا می‌کنند.

واین طلیعہ مبارکی است برای جهان اسلام که آثارش در کتابهایی که اخیراً در حجاز منتشر شده و در جراید و مناظره‌های تلویزیونی آنجا مشاهده می‌شود.

شرح مستند این مطالب را در کتابی که در دست دارید مطالعه می‌فرماید.

ناشر

فصل اول

عوامل سقوط

آیا وهابیت به پایان عمر خود نزدیک می شود؟

ده سال پیش از فروپاشی شوروی^۱، نگارنده کتابی تحت عنوان «پایان عمر مارکسیسم»^۲ به رشته تحریر درآورد. در آن کتاب بر این نکته تأکید شده بود که قراین و شواهد موجود گواهی می دهد که «مارکسیسم» به پایان عمر خود نزدیک شده و به زودی غروب خواهد کرد. در مقدمه کتاب چنین آمده بود:

«به اعتقاد من امروز این واقعیت را که برای بعضی بسیار تلخ و ناگوار و برای بعضی شاید شگفت آور است، باید بپذیریم که مارکسیسم - و محصول آن کمونیسم - به پایان عمر شکوفایی خود نزدیک می شود و هم اکنون در سرایشی زوال قرار گرفته است.

۱. روسیه شوروی در سال ۱۳۷۰ فروپاشید و جمهوری های متحدۀ هر کدام اعلام استقلال کردند.

۲. این کتاب به وسیله انتشارات «نسل جوان» چاپ و منتشر گردید.

صربحتر بگویم مارکسیسم - از نظر یک جستجوگر آزاد فکر - مکتبی است متعلق به گذشته که باید کم کم در «بایگانی تاریخ» قرار گیرد!

مارکسیسم تمام تجربه‌های خود را بکار زده و با ناکامی در انجام تعهدات خود در برابر جامعه بشری روبرو شده، مارکسیسم از نظر منطقی و فلسفی دیگر یک مکتب زنده نیست و رؤیاهایی که «مارکس» و «انگلس» و «لنین» برای دنیا داشتند در بسیاری موارد بدون «تعبیر» مانده یا نادرست از آب درآمده است!

مارکسیسم به تعبیر دیگر، مکتبی است از «مد» افتاده و کهنه، و جنبه ایده‌آلیستی آن امروز به طور کامل آشکار شده است.

مارکسیسم به سوی انزوا و چند دسته‌ای با دهها شاخه مختلف در کشورهای دنیا، به شکلی درآمده است که «مارکسیسم رفیق مائو» هیچ شباهتی به «مارکسیسم پرژنف» ندارد و «کمونیسم رفیق تیتو» با «کمونیسم انورخوجه» و هر دو با «فیلد کاسترو» و هر سه با... متفاوت است.^۱

۱. پایان عمر مارکسیسم، صفحه ۱۰ و ۱۱ - این کتاب همان گونه که در بالا آمد در سال

آری همان گونه که پیش بینی شده بود فروپاشی انجام گرفت و روسیه شوروی مارکسیست با آن همه رجزخوانی‌ها و ادعاهای بزرگ و اقرار بر این که نظام سرمایه‌داری به زودی نابود خواهد شد و مارکسیسم تمام جهان را فتح می‌کند، از هم متلاشی شد و به بایگانی تاریخ پیوست!

این پیش‌بینی نه «علم غیب» بود و نه «کهنات»، بلکه برخاسته از طبیعت مارکسیسم بود.

اکنون نیز تمام قراین و شواهد نیز نشان می‌دهد که عمر «وهابی‌گری افراطی» به سر آمده و طرفداران و حامیان خود را به سرعت از دست می‌دهد و به گذشته تاریخ سپرده می‌شود، و هم اکنون آثار این فروپاشی نمایان شده است، زیرا در بطن اصول «وهابیت تندرو» اموری نهفته است که قابل بقا و دوام به خصوص در دنیای امروز نیست.

این اصول عبارتند از:

۱- خشونت فوق‌العاده

۲- تحمیل عقیده

۳- تعصب شدید و افراطی

۴- عدم آشنایی به ارزش‌های فرهنگی

⇒ ۱۳۶۰ حدود ۱۰ سال قبل از فروپاشی شوروی نگاشته شد و از طرف مؤسسه انتشاراتی «نسل جوان» انتشار یافت.

- ۵- جمود و مخالفت با ہر پدیدہ نوین
- ۶- ضعف منطق و برداشت نادرست از شش واژہ قرآنی
- شرح این امور را در بحث‌های آیندہ ملاحظہ خواہید کرد.

* * *

۱- خشونت فوق العاده

خشونت فوق العاده و هابی های افراطی، چیزی نیست که بر کسی پوشیده و پنهان باشد. کشتاری که وهابیت در طول عمر خود از مسلمانان - نه کفار حربی! - کرده، بسیار وحشتناک است. سیل خونی که در شهر کربلا از شیعیان به راه انداختند، و غارت اموال، و ویرانگری شهر کربلا را همه به خاطر دارند.^۱ و از آن عجیب تر، کشتار هولناک طائف و خونریزی وسیع از اهل سنت آن سامان بود.

اینها نشان می دهد که خشونت در جوهر تعلیمات وهابیت است، و دلیل آن همان برداشت غلطی است که از کفر و ایمان و توحید و شرک دارند و به آسانی هر کس را متهم به شرک می کنند و به دنبال آن اباحه دماء و اموال است که به خواست خدا شرح آن خواهد آمد.

۱. عنوان المجد فی تاریخ نجد، جلد ۱، صفحه ۱۲۱ و تاریخ المملكة السعودية، جلد ۳، صفحه ۷۳.

امام وهابیان - طبق اسناد قطعی که به آن اشاره خواهیم کرد - مسلمانان عصر ما را به دو دلیل از مشرکان عصر جاهلیت بدتر می‌شمرد و با چنین قضاوتی معلوم است، آنها چه بر سر مسلمانان خواهند آورد، نیازی به مراجعه تاریخ نیست، نگاهی به عصر خودمان بیندازیم.

از جمله میوه‌های تلخ این شجره خشونت، در عصر ما «طالبان» و «سپاه صحابه» و بعضی از گروه‌های دیگر مانند «القاعده» هستند و دیدیم که هر کدام از این‌ها چه تصویر زشتی از اسلام در اذهان جهانیان ترسیم کردند و ضربه‌ای را که آنها به اسلام که در حال پیشروی در جهان است، وارد آوردند ضربه‌ای جبران‌ناپذیر است. اجازه دهید نخست کمی طالبان را بشناسیم.

گروه طالبان

در سال ۱۹۹۴ میلادی توسط «ملا محمد عمر» در قسمت جنوبی افغانستان در شهر «قندهار» تأسیس شد و از سال ۱۹۹۶ تا سال ۲۰۰۱ قسمت معظم کشور افغانستان را تحت سیطره خود داشت.

حرکت اولیه طالبان به صورت ضعیف در سال‌های بین ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۵ شکل گرفت. در آن ایام میان افغانستان و شوروی جنگ در گرفته بود و هرج و مرجی که در فضای افغانستان حاکم بود، فرصتی را برای حرکت طالبان بوجود آورده بود.

در دهه ۱۹۸۰ میلادی افغانستان توسط اتحادیه جماهیر شوروی به تسخیر درآمد و در طی این نبرد، نیروهای مجاهدین افغانستان توسط آمریکا حمایت می‌شدند، ولی سلطه شوروی بر افغانستان دیری نپایید.

بعد از عقب‌نشینی نیروهای شوروی در سال ۱۹۸۹ میلادی از شهرهایی نظیر «ازبک» و «تاجیک» گروه‌های کوچک دیگری نیز به قدرتی نسبی دست یافتند. در همین ایام بود که نیروی طالبان خود را به عنوان «اسلام خواهان» معرفی کردند.

آنها که اکثر از نژاد «پشتو» بودند، تصمیم گرفتند که بار دیگر حکومت مرکزی را در کابل تسخیر کنند و در طی این مدت از ناحیه آمریکا تأمین تسلیحاتی می‌شدند!

در بدو این حرکت هزاران نفر از مردان جوان که اکثر آنها در اردوی حفاظتی آوارگان به سر می‌بردند و نیز افراد یتیم و بی سرپرست بسیاری به این گروه پیوستند.

طالبان خود را به عنوان **لشکر صلح!** معرفی کردند و افراد بسیاری که بیشتر پشتو بودند و از جنگ‌های سابق و هرج و مرجی که بر این کشور حاکم بود، خسته شده بودند این گروه را حمایت می‌کردند؛ در حالی که بسیاری از افراد طالبان در مدارس و **هآبیون افراطی** در پاکستان پرورش یافته بودند.

طالبان جنگ خود را در سال‌های ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۵ در قسمت

جنوب و غرب افغانستان آغاز کردند و قندهار، هرات و سایر شهرهای مجاور را به تصرف خود درآوردند. در سال ۱۹۹۵ به حوالی کابل رسیدند ولی در همان سال توسط نیروهای حکومت عقب رانده شدند. آنها همچنان در تسخیر کابل سعی کردند تا آن که در سال ۱۹۹۶ کابل را به تصرف خود درآوردند، که نتیجه آن از بین رفتن ۵۰۰۰۰ نفر بود! «برهان الدین ربّانی» و «گلبدین حکمتیار» به سمت شمال کشور فرار کردند و طالبان نیز بعد از اشغال کابل «محمد نجیب الله» را که از طرف شوروی در آنجا فعالیت می کرد، اعدام کردند.

در این ایام بود که طالبان قوانین خشک مذهبی وهابی های افراطی را به مرحله اجرا درآوردند.

ملاً محمد عمر که بالاترین عضو در نیروی طالبان بود شورایی را تأسیس کرد که متشکل از اعضای بالارته طالبان بود و قانون نهایی فقط با تصویب «ملاً محمد» به مرحله اجرا در می آمد!

طالبان از طریق رادیوی کابل و توسط بلندگوهایی که بر روی کامیون ها مستقر کرده بودند، قوانین خود را به گوش ساکنین می رساندند، آنها سینماها و تئاترها را تعطیل کردند و مردان را با ضرب شلاق مجبور به اقامه نماز در مساجد می کردند. مدارس دخترانه را تعطیل نمودند و کارکردن زنان در خارج از خانه نیز ممنوع گشت. در نتیجه اکثر اعضای بیمارستان ها از کار برکنار شدند. این در حالی بود که بسیاری از زنان، مردان خود را در جنگ از دست داده

بودند و از تأمین معاش خود عاجز بودند.

طالبان بدون تشکیل دادگاه، افراد مجرم را مجازات می‌کردند و مانند گوسفند سر می‌بریدند، برای آنها مهم نبود چه کسی را می‌کشتند، شیعه یا سنی، هر کس مخالف آنها بود از دم تیغ می‌گذراندند.

رژیم طالبان مکان امنی برای «اسامه بن لادن» ایجاد کرده بود، چرا که او در دهه ۱۹۸۰ به نفع افغانستان بر ضدّ رژیم شوروی اقدامات زیادی انجام داده بود و در پایان همین نبرد بود که او گروه «القاعده» را تأسیس کرد و گروه القاعده در حفظ طالبان اهتمام به سزایی داشت و همگام با طالبان با نیروی ائتلاف شمال در نبرد بود.

«بن لادن» کسی بود که آمریکایی‌ها او را به عنوان تروریستی با نبوغ و خوش استعداد تشخیص داده بودند چرا که در سال ۱۹۹۸ به سفارت آمریکا در کنیا و تانزانیا حمله کرده بود که در نتیجه حدود ۲۵۰ یا ۱۹۰ نفر کشته و بیش از ۱۴۰۰ نفر زخمی شدند!

به گفته آمریکایی‌ها حمله ۱۱ سپتامبر هم توسط بن لادن انجام شده بود و بدیهی بود که آمریکا «اسامه» را از «طالبان» طلب کند ولی رهبر طالبان این خواسته را هرگز نپذیرفت چرا که او وامدار «بن لادن» بود، و او را حافظ منافع خود می‌دانست.

در ماه اکتبر آمریکا حمله خود را بر ضدّ تروریسم آغاز کرد و در نتیجه قسمتی از حمله خود را به طالبان و القاعده معطوف داشت و

انگلیس هم او را همراهی می‌کرد. در این هنگام نیروی ائتلاف شمال نیز به حرکتی بر ضد طالبان دست زد که از طرف آمریکا نیز حمایت می‌شد و کابل و سایر شهرهای مهم را به تصرف درآوردند و در نتیجه در همان سال طالبان نیروی مقاومت خود را از دست داد و سرانجام در همان سال «هرات» را نیز واگذار کرد.

طالبان در زمان اوج قدرت خود، از ناحیه کشورهای نظیر پاکستان، عربستان سعودی و آمریکا حمایت می‌شدند، ولی این حمایت دیری نپایید.

بنابر تخمین‌ها، جنبش طالبان در سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۶ برای تداوم فعالیت‌ها و عملیات خود، سالانه به ۷۰ میلیون دلار نیاز داشته‌اند. به نوشته نشریه هندی «تحلیل استراتژیک» بخش اعظم این بودجه از طریق عربستان سعودی تأمین می‌گردید. هفته نامه نیوزویک در یکی از گزارش‌های خود پیرامون این موضوع می‌نویسد: ریاض مهم‌ترین منبع مالی جنبش طالبان است!

«ملاً محمد عمر» رهبر گروه طالبان در یک سفر به عربستان سعودی با مقامات بلند پایه این کشور دیدار و گفت و گو کرد و ریاض هم مبلغ ۱۰ میلیون دلار کمک در اختیار گروه تحت امر وی قرار داد، تا به خسونت‌های بی حساب خود ادامه دهند، ولی همان‌گونه که اشاره شد بعدها همه به آنها پشت کردند و حکومت طالبان به تاریخ سپرده شد.^۱

۱. برگرفته از مطبوعات مشهور و سایت‌های معروف جهان.

به هر حال به سبب خشونت‌های بی حساب طالبان، وقتی آمریکایی‌ها که خود از سردمداران خشونت در جهان هستند، به آنها حمله کردند نه تنها کسی از طالبان دفاع نکرد بلکه به سقوط آنها کمک کردند، و با تمام مشکلاتی که آمریکایی‌های استعمارگر برای مردم افغانستان به وجود آوردند، مردم افغان آنها را بر طالبان ترجیح دادند، چرا که فکر می‌کردند خشونت طالبان از خشونت آمریکایی‌ها بیش‌تر است.

همان‌گونه که گفتیم طالبان زنان و دختران را به کلی از تحصیل بازداشتند، و با هر گونه مظاهر زندگی جدید، هر چند مفید و مثبت بود به مبارزه برخاستند و همه آن‌ها را «بدعت» می‌شمردند.

آن‌ها در حالی که افراد را به خاطر نداشتن ریش‌های بلند سرزنش و گاه بازداشت می‌کردند، کشت تریاک را در افغانستان گسترش دادند و به قاچاق موادّ مخدّر کمک شایانی کردند، در عین حال حتی کشیدن سیگار را حرام می‌دانستند! و این به خاطر آن بود که درآمد مهمی از کشت و قاچاق تریاک داشتند و با آن سلاح تهیه می‌کردند و برادران دینی خود را می‌کشتند و هیچ کس نمی‌داند چگونه این تضادّ عملی را توجیه می‌کردند: کشیدن سیگار حرام، گذاردن ریش‌های بلند لازم، اما کشت و قاچاق موادّ حرامی مثل تریاک به طور گسترده جایز!

اما سپاه صحابه چه کسانی بودند؟

* * *

سپاه صحابه

قرن‌ها شیعیان و اهل تسنن در شبه قاره هند در کنار هم به عنوان برادران مسلمان می‌زیستند، تا زمانی که وهابیون متعصب به عنوان سپاه صحابه شروع به کشت و کشتار شیعیان کردند و با استفاده از ترورهای بی‌رحمانه خون این گروه از مسلمین را اعم از زن و مرد و کودک به خاک ریختند، آنها نیز در بعضی از موارد به مقابله برخاستند و ناامنی محیط را فرا گرفت.

پیدایش و حرکت این گروه از دید خبرگزاری‌های جهان چنین است:

این سپاه که ادعا دارد پیرو دین پیامبر اسلام ﷺ بوده و از این رو خود را «سپاه صحابه» نامیده است، گروهی افراطی است و یکی از فرق اهل تسنن را در بر می‌گیرد.

این گروه در اوایل دهه ۱۹۸۰ توسط یک روحانی سنی به نام «مولانا حق نواز جهنگوی» تأسیس شد که مصادف با سال‌های اول انقلاب اسلامی در ایران بود و علت پایه ریزی گروه صحابه این بود که از تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر مردم پاکستان جلوگیری کند.

این گروه یکی از اهداف مهم خود را مبارزه با عزاداری امام حسین علیه السلام و در واقع تخطئه قیام آن حضرت می‌دانستند و مجله «خلافت راشده» در طول سال‌های انتشار خود بارها این خواسته را

مطرح کرده و از دولت پاکستان خواسته است تا ضمن برچیدن تمامی امام‌بار‌های شیعه و حسینیه‌ها، از برگزاری مراسم عزاداری عاشورا در کلیه مدارس و دانشگاه‌ها جلوگیری به عمل بیاورد. البته این تقاضا هیچ‌گاه از طرف دولت پاکستان مورد قبول قرار نگرفته است.

از دیگر اهداف این گروه، مبارزه با گروهی شیعی به نام «تحریک جعفری» بوده است که در پاکستان در سال ۱۹۷۹ تأسیس شده است. یکی از علل اصلی تشکیل «سپاه صحابه» مبارزه با خطرات احتمالی شیعیان و ترس از رشد قدرت نظامی، سیاسی و مذهبی آنان در منطقه بوده است.

بنا به آماری که «پرویز مشرف» اعلام کرده است فقط در عرض یک سال ۴۰۰ نفر از دو گروه بر اثر حملات دو جانبه به قتل رسیده‌اند. گروه «سپاه صحابه» علاوه بر حملات خود بر ضد شیعیان، ایرانیان مقیم پاکستان را مورد هدف تهاجمی خود قرار دادند، به این بهانه که ایشان از ناحیه حکومت شیعی در ایران مورد حمایت قرار می‌گیرند و باید از میان برداشته شوند.

گروه «سپاه صحابه» می‌خواهند که پاکستان به طور رسمی به عنوان سرزمینی سنی‌نشین معرفی شود. قلعه‌های نظامی و سنگرهای این گروه بیشتر در نواحی جنوبی پاکستان در منطقه مرکزی و پرجمعیت «پنجاب» و مرزهای کراچی واقع شده و تعداد دفاتر و مراکز فعالیت این گروه به ۵۰۰ مرکز بالغ می‌شود و در هر بخش از

استان پنجاب شاخه‌ای از این گروه وجود دارد و حدود ۱۰۰/۰۰۰ - صد هزار - نفر در عضویت این گروه ثبت نام کرده‌اند و در کشورهای خارجی نیز مراکزی برای فعالیت خود دایر کرده‌اند کشورهای چینی، امارات متحده عربی، عربستان سعودی، بنگلادش، کانادا و ...

بسیاری از حوزه‌های علمی و مدارس در ایالت پنجاب توسط این گروه اداره می‌شود و گزارش شده است که بسیاری از مدرسه‌های سنی در خارج از کشور پاکستان، تحت نظارت معلمان و نیروهای «سپاه صحابه» اداره می‌شوند و افراد خود را برای ترور مخالفان آموزش می‌دهند.

«مولانا جهنگوی» در سال ۱۹۹۰ به قتل رسید. او در همان سال درانتخابات شورای ملی شرکت کرده ولی رأی نیاورده بود، اما کماکان در میان افراد خود از محبوبیت بهره‌مند بود. بعد از او «مولانا اعظم طارق» مسؤولیت این گروه را به عهده گرفت.

گروه «سپاه صحابه» توسط نظامیان طالبان حمایت می‌شدند و «اعظم طارق» نیز آشکارا حمایت خود را از رهبر گروه طالبان اعلام می‌کرد و او نیز به شدت با قوانینی چون تحریم تلویزیون و سینما موافقت می‌کرد.

اعظم طارق ابتدا از «لشکر جهنگوی» حمایت می‌کرد ولی بعدها در فوریه سال ۲۰۰۳ ارتباط خود را با «لشکر جهنگوی» انکار کرد و ادعا کرد که بعضی از اعضای لشکر صحابه از روند صلح‌آمیز ما! برای

اجرای قوانین اسلامی به ستوه آمده و «لشکر جهنگوی» را تأسیس کرده‌اند، از این رو ما دیگر با ایشان کاری نداریم.

«اعظم طارق» متهم شد که در حدود ۱۰۳ مورد، رهبری ترور مقامات شیعیان را به عهده داشته است.

منبع درآمد این گروه گاه از ناحیه سنی‌های افراطی و ثروتمندی که در عربستان سعودی و خلیج فارس بودند، تأمین می‌شد و گاه از ناحیه فرقه‌های متعصب داخلی مانند گروه «جماعت اسلامی» و گروه «جماعت علمای اسلامی» و سایر گروه‌های هم عقیده با ایشان.

در ۱۴ آگوست ۲۰۰۱ حکومت پاکستان تصمیم گرفت که جلوی حرکت گروه‌های افراطی را بگیرد. بعد از پنج ماه از این تصمیم، گروه صحابه همچنان به فعالیت‌های افراطی خود ادامه می‌دادند، از این رو «پرویز مشرف» در ۱۲ ژانویه ۲۰۰۲ فعالیت این گروه را ممنوع اعلام کرد و به دنبال آن، گروه سپاه صحابه را مورد حمله قرار داد و افراد بسیاری را دستگیر کرد.

بعد از این واقعه «اعظم طارق» فعالیت خود را تحت عنوان جدیدی به نام «ملت اسلامیة» آغاز کرد و مبالغه‌های هنگفتی از ناحیه هواداران خارجی خود به دست آورد.

در ۱۵ نوامبر ۲۰۰۳ دولت پاکستان این گروه را نیز ممنوع اعلام کرد و اعضای اصلی این گروه را دستگیر و حساب بانکی آنها را مصادره کرد و محل اجتماعات ایشان را در خانه‌ها، مساجد و سایر اماکن مورد حمله قرار داد.

دولت پاکستان برای این که جلوی فعالیت دیگری از این گروه را در قالب اسمی جدید گرفته باشد، حدود ۶۰۰ نفر از دستگیرشدگان را به پرداخت وجه ضمانت ۱۰۰/۰۰۰ روپیه محکوم کرد.

در اوایل اکتبر ۲۰۰۱ «اعظم طارق» نیز دستگیر شد. او همچنان که در حبس به سر می برد، در انتخابات ۱۰ اکتبر ۲۰۰۱ شرکت کرده و رأی لازم را آورده و به عنوان عضوی مستقل در مجلس فدرال ایالت پنجاب برگزیده شد و در نتیجه در ۳۰ اکتبر از زندان آزاد شد.

او چند ماه پس از آزادی شروع به حمایت از دولت منتخب «ظفرالله خان جمالی» کرد و در نتیجه همچنان به حرکات افراطی خود علیه شیعیان ادامه داد.

او در ۶ اکتبر سال ۲۰۰۳ به قتل رسید. بعد از قتل او نیروهای امنیتی در منطقه مستقر شدند و در روز بعد افراد مدرسه او که تحت رهبری او بودند با هیاهوی بسیار در مراسم تشییع او شرکت کردند و بر پیکر او در مقابل ساختمان مجلس در اسلام آباد نماز گزارند. بعد از آن جمعیت به مغازه ها، رستوران ها و چند سینما حمله کرده، آن اماکن را به آتش کشیدند و خرابی بسیاری به بار آوردند.^۱

به هر حال نام «سپاه صحابه» یادآور خشونت های عجیب و کشت و کشتارهای بی رحمانه حتی در مساجد و در میان نمازگزاران است که در جای جای کشور پاکستان واقع شد.



۱. اقتباس از رسانه های معروف جهانی و دائرة المعارف Encarta.

خشونت در عراق

وهابیّت متعصّب و تندرو، در همین سال‌های اخیر، چهره دیگری از خشونت خود را در عراق نشان داد و هر چه توانست کشتار کرد، زن و مرد و پیر و جوان و سنّی و شیعه و کُرد و... را هدف قرار داد و زمین را از خونشان رنگین ساخت و قطعات بدن آن‌ها را در اطراف خیابان‌ها و بیابان‌ها پراکنده کرد.

نه تنها مسلمانان بلکه همه مردم دنیا از این همه خشونت در تعجّب و وحشت فرو رفتند و می‌گفتند آیا این‌ها تشنه خون بشرند؟ این‌ها کدام هدف را دنبال می‌کنند؟ پیر و کدام آیین هستند؟! بعضی اصرار دارند این خشونت‌ها را به بازماندگان بعضی‌ها نسبت دهند که این اشتباه بزرگی است، برای این که در بسیاری از کشتارها از روش انتحاری استفاده می‌شود که می‌دانیم بعضی‌ها از این روش هرگز استفاده نمی‌کنند و این کار فقط کار وهابی‌های متعصّب است که خود را مسلمان و همه را مشرک و جایز القتل می‌دانند.

* * *

خشونت در زادگاه وهابیّت

از همه عجیب‌تر و وحشتناک‌تر این که وهابی‌های متعصّب حتّی به هم‌وطنان وهابی خود نیز رحم نکرده و دامنه خشونت را به آنجا نیز کشاندند و با انفجارهای متعدّد در ریاض و جدّه و بعضی مناطق دیگر گروهی از شهروندان بی‌گناه خود را به خاک و خون کشیدند.

تا آنجا کہ امسال (سال ۱۴۲۵ قمری) در مراسم حج خطبای نماز جمعہ در اجتماع بسیار انبوه نمازگزاران، در نکوہش این گروہ و محکوم ساختن خشونت آنہا، بحثہای زیادی داشتند و شعار «لَا التَّكْفِيرَ؛ وَلَا الْإِزْهَابَ؛ نہ تکفیر کردن دیگران و نہ ترور» را سر دادند، و کار بہ جایی رسید کہ دولت عربستان مجبور شد ہمایش مهمی در برابر «ارہاب» (تروریسم) تشکیل دہد و از کشورہای مختلف برای تنظیم برنامه ہماہنگ، جہت مبارزہ با آن دعوت کند.

اما تروریستہا چہ افرادی بودند؟ همان وہابیان متعصب کہ ہمہ را غیر از خود کافر می دانند و خون آنہا را مباح می شمردند. دولت عربستان با این کار می خواہد ہم خود را از ہماہنگی با آنان تبرئہ کند و ہم برای نجات از چنگال آنان راہ چارہ قاطع و مؤثری بیندیشد.



بہ ہر حال این محصول نامطلوب سبب شد کہ متأسفانہ نام اسلام در اذہان بسیاری از مردم جہان، با خشونت توأم گردد و بہانہ و دستاویز بدی بہ دست مخالفان اسلام دہد تا آنجا کہ در بسیاری از کشورہا، مسلمانان را «جماعتی آدمکش!» معرفی کنند. البتہ تبلیغات سوء آمریکاییہا و بہ خصوص صہیونیستہا نیز بہ این امر بسیار کمک کرد، در حالی کہ اسلام پیام آور صلح، عدالت و محبت بوده و ہست.

همه می‌دانیم در قرآن ۱۱۴ سوره است که همه آنها جز یک سوره با نام خداوند «رحمان» و «رحیم» که اشاره به رحمت عام و خاص او است، آغاز می‌شود و این یک مورد هم مربوط به اعلان جنگ با کسانی است که پیمان صلح با مسلمانان را شکستند.

قرآن با صراحت به پیامبر اسلام ﷺ می‌گوید ما تو را خشن و سنگ‌دل قرار ندادیم که اگر چنین بود مردم از گرد تو پراکنده می‌شدند: «وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ»^۱.

در روایات اسلامی می‌خوانیم «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ؛ آیا دین چیزی جز محبت است»،^۲ محبت به خدا، پیامبر، صالحان، و همه خلق خدا؛ ولی این آیینی که بر پایه محبت بنا شده بر اثر اعمال گروه‌های زائیده وهابیت، چنان شد که بدترین دستاویز را برای تشویه چهره اسلام به دست مخالفان داد.

ریشه‌های خشونت در تعلیمات پیشوا

اجازه دهید نخست تاریخچه بسیار فشرده‌ای را از زندگی پیشوای وهابیان با استفاده از نوشته‌های مورخان شرق و غرب در اختیار شما عزیزان بگذاریم.

مشهور این است که «محمد بن عبدالوهاب» پیشوای مذهب

۱. آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. کافی، جلد ۸، صفحه ۸۰.

وهابی در سال ۱۱۱۵ در شهر کوچک «عَیْنَه» از شهرهای حجاز دیده به جهان گشود و در سال ۱۲۰۷ وفات کرد.

پدرش از قضات حنبلی بود و در کودکی به او درس می‌داد. نویسنده کتاب «ازالة الشبهات» می‌نویسد: او در کودکی علاقه شدیدی به مطالعه کتاب‌های «ابن تیمیه» و «ابن قیم جوزی» که هر دو در قرن هشتم می‌زیستند، داشت و خمیرمایه افکار خود را از آن دو گرفت.

بسیاری نوشته‌اند که پدرش در همان سنین جوانی فهمیده بود که او اشتباهات فکری فراوانی دارد، و از آینده او نگران بود و پیوسته او را سرزنش می‌کرد و برحذر می‌داشت.

او سفرهای زیادی کرد، مدتی به مکه و مدینه و سپس به بصره رفت و از آنجا به ایران آمد و مدتی در اصفهان نزد دانشمندی به نام میرزاجان اصفهانی درس خواند، سپس به قم رفت و مدت کمی در آنجا ماند و بعد به قلمرو حکومت عثمانی و شام و مصر رفت سپس به جزیره العرب (نجد) بازگشت و به اظهار عقاید خود پرداخت.

نخست گروهی به مخالفت با او برخاستند و از شهر «حریمله» بیرونش کردند و او به شهرک «عَیْنَه» رفت. خبر افکار نادرست او به امیر احسا و قطیف «سلیمان بن محمد» رسید و او به حاکم عَیْنَه «عثمان» دستور داد او را به قتل برساند، ولی چون عثمان نمی‌خواست آلوده قتل او گردد دستور به اخراج او از شهر داد.

سرانجام او به شهر «درعیه» پناه برد. حکمران منطقه مردی از قبیله «غزیه» به نام «محمد بن سعود» بود. شیخ محمد با او ملاقات کرد و افکار خود را عرضه داشت و به او قول داد به کمک وی می‌تواند بر تمام سرزمین نجد مسلط شود!

«محمد بن سعود» جدّ اعلای پادشاهان سعودی احساس کرد می‌تواند از وجود محمد بن عبدالوهاب برای توسعه قلمرو خود کمک گیرد، زیرا یک عدّه جوان پر جوش و خروش اطراف او را گرفته و سر بر فرمان او بودند و آنها نیروی خوبی برای پیش‌برد اهداف «ابن سعود» محسوب می‌شدند.

ابن سعود قول حمایت و دفاع از شیخ را به دو شرط داد. نخست این که شیخ با دیگری جز او رابطه برقرار نکند، دیگر این که خراجی را که همه ساله از اهل شهر درعیه دریافت می‌کند بازهم دریافت دارد! شیخ اولی را پذیرفت ولی دومی را تلویحاً رد کرد و گفت: امید است فتوحات و غنائم زیادی بیش از خراج درعیه نصیب تو گردد!

اما نباید فراموش کرد که غنائمی را که شیخ محمد انتظار آن را می‌کشید، در درجه اول اموال مسلمانان حجاز و مکه و مدینه و سپس سایر کشورهای اسلامی بود که از او پیروی نکرده بودند، زیرا چنان که گفتیم او همه را غیر از پیروانش مشرک می‌پنداشت و خون و اموال آنها را مباح می‌شمرد!

پیروان محمد بن عبدالوهاب به شهرهای مختلف حجاز حمله

کردند و برای ترویج و ہابیگری، و در واقع کشورگشایی، دست بہ کشتار و خونریزی عجیبی زدند و اموال زیادی را بہ تاراج بردند. بعد از وفات محمد بن عبدالوہاب پادشاہان سعودی برنامہ ہای او را دنبال کردند و دایرہ حکومت خود را گسترش دادند و بر تمام نجد و حجاز سلطہ یافتند.

* * *

از جملہ اعمال بسیار وحشتناکی کہ در تاریخ و ہابیّت ثبت شدہ و حتی مورخان و ہابی نیز بہ آن اعتراف کردہ اند، قتل عام عجیب مردم «طائف» و از آن وحشتناک تر قتل عام مردم «عراق و کربلا» بود. و ہابی ہا در تاریخ ۱۲۱۶ بہ بعد (حدود ۱۰ سال بعد از فوت محمد بن عبدالوہاب) بہ منظور جلب غنائم و کشورگشایی و در ظاہر برای نشر توحید (توحید بہ زعم خودشان) چند بار بہ «کربلا» و نجف حملہ کردند؛ یک بار با استفادہ از فرصتی کہ بہ خاطر ایام زیارتی علی علیہ السلام پیش آمدہ بود و بسیاری از اہل کربلا، بہ نجف مشرف شدہ بودند، حملہ غافلگیرانہ ای بہ کربلا کردند، دیوار شہر را خراب نمودند و بہ شہر وارد شدہ و ہزاران نفر از مردم کوچہ و بازار و زنان و کودکان را بہ قتل رساندند و ہر چہ بر سر راہ خود یافتند غارت کردند. بہ حرم امام حسین علیہ السلام کہ نفایس زیادی داشت حملہ ور شدند و آن را ویران کردند و تمام جواہرات و نفایس را با خود بردند. بعضی عدد کشتگان را **یکصد و پنجاہ ہزار تن!** نوشتہ اند و می گویند جوی خون در کوچہ ہای کربلا بہ راہ افتاد و جالب این کہ

اسم این کار را **جهاد فی سبیل الله** و مبارزه برای نشر توحید می‌گذارند!

وقایع کربلا را بسیاری از مورخان شرق و غرب و حتی مورخان سعودی نوشته‌اند. می‌توانید به کتاب‌های تاریخ المملكة العربیة السعودیة، عنوان المجد فی تاریخ نجد، تاریخ العربیة السعودیة نوشته‌ی دانشمند مستشرق «ناسی لیف» و مفتاح الكرامة سیّد جواد عاملی و کتب دیگر مراجعه فرمایید.^۱

باز می‌گردیم به ریشه‌های خشونت در آیین وهابیت:

به هر حال محمّد بن عبدالوهاب دارای چند کتاب کوچک است که عقاید خود را به طور عریان در آنها بیان کرده است.

او بهره‌ کمی از سواد و علوم اسلامی داشت و هیچ‌گاه در حوزه‌های مهم علمی اسلام و نزد بزرگان علمای پیشین درس زیادی نخوانده بود و به همین دلیل اشتباهات قابل ملاحظه‌ای داشت و متأسفانه بر اشتباهات خود پافشاری می‌کرد.

یکی از کتاب‌های او **كشف الشبهات** است، این کتاب کوچک را - چنان‌که از نامش پیداست - به منظور پاسخ‌گویی از ایرادات علمای

۱. برای آگاهی بیشتر از تاریخ پرماجرا و عقاید وهابیت می‌توانید از کتاب‌های زیر بهره بگیرید:

الاسلام فی القرن العشرين، جزيرة العرب فی القرن العشرين، تاریخ المملكة السعودیة، تاریخ نجد آلوسی، كشف الارتیاب، و تاریخ وهابیان نوشته‌ی مرحوم فقیهی.

بلاد (اغلب از اهل سنت) بر افکارش نوشته است.^۱
مطالعه و بررسی همین کتاب برای پی بردن به ریشه‌های خشونت در عقاید وهابیان کافی است:

۱- نامبرده برداشت نادرستی درباره «توحید» و «شُرک» دارد و همان‌گونه که در بحث‌های آینده خواهد آمد، تمام کسانی را که از پیامبر اسلام ﷺ تقاضای شفاعت عندالله کنند - در حالی که موافق صریح آیات و روایات است - مشرک و کافر می‌داند و **جان و مال و ناموس آنها را مباح می‌شمرد**.^۲

به یقین همه مسلمانان اعم از سنی و شیعه (به جز وهابی‌ها) از پیغمبر اکرم ﷺ طلب شفاعت عندالله می‌کنند، بنابراین همه آنها کافرند و خون و جان و مال و زناشان بر وهابی‌ها حلال است!

۲- از این هم فراتر رفته و با صراحت می‌گوید: مشرکین زمان ما از مشرکان عصر پیامبر ﷺ که آن حضرت با آنها جنگید، بدترند! به‌دو دلیل:

اولاً، مشرکان زمان پیامبر ﷺ تنها در حال آرامش به غیر خدا متوسل می‌شدند ولی - طبق آیات قرآن - هنگامی که گرفتار بلا می‌شدند (مثلاً گرفتار امواج خروشان دریایی) خدا را خالصانه می‌خواندند ﴿فَإِذَا

۱. از جمله کسانی که بر این رساله شرح نوشته‌اند محمد بن صالح العثیمین است که فرد نسبتاً معتدل و با سواد بود ولی متأسفانه یا از روی ترس از دست دادن مقام یا تقیه سعی کرده توجیه گر سخنان محمد بن عبدالوهاب گردد (جز در موارد معدودی) و ما آن‌چه نقل می‌کنیم از متن این کتاب است.

۲. شرح کشف الشبهات عثیمین، صفحه ۸۱.

رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ^۱.

ولی مشرکان زمان ما در هر دو حال به غیر خدا متوسل می شوند، هم در رفاه و هم در بلا!

ثانیاً، مشرکان جاهلیت سنگ و چوبی را می پرستیدند که مخلوق و مطیع خدا است! ولی مشرکان عصر ما افراد فاسق را می پرستند (که به ظاهر منظورش بعضی از سران صوفیه است)^۲ به این ترتیب خون و مال و ناموس آنها مباح تر است!

البته این برداشتها حاصل یک سلسله مغالطه‌هاست که در فصل آخر این کتاب، پرده از روی آن برداشته خواهد شد. در اینجا منظور روشن ساختن ریشه خشونت آنها نسبت به جان و مال مسلمین غیر وهابی است.

۳- نمونه دیگری از خشونت آنها این است که مخالفان خود را - که جمعی از بزرگان علمای اهل سنت هستند - هنگام گفتگو با القاب زشت و توهین آمیز یاد می کند، به عنوان مثال:

۱. عنکبوت، آیه ۶۵.

۲. او می گوید: اعلم أن شرک الأولین أخف من شرک اهل زماننا بامرین: احدهما: انّ الأولین لا یشرکون و لا یدعون الملائکة و الاولیاء و الاوثان مع الله إلا فی الرخاء و أمّا الشدة فیخلصون لله الدعاء کما قال تعالی: (فاذا رکبوا فی الفلک...) الامر الثانی: انّ الأولین یدعون مع الله اناساً مقرّین عندالله... و اهل زماننا یدعون اناساً من افسق الناس. (شرح کشف الشبهات، صفحه ۱۰۰).

در یک جا می‌گوید: **أَيُّهَا الْمُشْرِكُ!** (ای مشرک)،^۱
 در جای دیگر **اعداء الله!** (دشمنان خدا)،^۲
 در جای دیگر **للمشركين شبهة اخرى** (مشرکان ایراد دیگری
 دارند!)،^۳

در جای دیگر **هؤلاء المشركين الجهال** (این مشرکان جاهل!)،^۴
 در جای دیگر **اعداء التوحيد** (دشمنان توحید!)،^۵
 و در جای دیگر می‌گوید یک نفر عامی بی سواد بر هزار نفر از
 علمای مشرکین (مسلمانانی که معتقد به شفاعت هستند) غلبه پیدا
 می‌کند.^۶

همان‌گونه که قبل از این اشاره شد امام این مذهب بهره کمی از
 معلومات اسلامی داشته است و به نظر می‌رسد از پاسخ‌گویی‌های
 علمای بزرگ عصبانی بوده، لذا آنها را با انواع کلمات اهانت‌آمیز
 خطاب و همه را متهم به شرک و کفر و جهل می‌کند، در حالی که قرآن
 مجید با صراحت می‌گوید: «به کسانی که اظهار اسلام می‌کنند و از در
 صلح در می‌آیند نگوئید مسلمان نیستید تا اموال آنها را به عنوان

۱. شرح کشف الشبهات، صفحه ۷۷.

۲. همان مدرک، صفحه ۷۹.

۳. همان مدرک، صفحه ۱۰۹.

۴. همان مدرک، صفحه ۱۲۰.

۵. همان مدرک، صفحه ۶۵.

۶. همان مدرک، صفحه ۶۸.

غنایم به چنگ آورید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۱.

چراغ سبز برای خشونت

از آن چه در بالا آمد، می توان فهمید چرا طالبان و القاعده و سایر متعصبان وهابی، به آسانی خون دیگر مسلمانان را در نقاط مختلف جهان می ریزند و اموال آنها را به یغما می برند.

کشتار طالبان در افغانستان اغلب از مسلمین بود (اعم از شیعه و اهل سنت) و کشتار و ترورهای کور القاعده و متعصبان وهابی در پاکستان و عراق همه از مسلمانان بود.

چه کسی سبب شد که این گروه ها این همه بی رحم باشند؟ همان کسی که گفت غیر وهابی ها مشرکند و خون و مال مشرک مباح است! و نباید تعجب کرد که خون هایی که طرفداران این مذهب ریختند اغلب خون مسلمانان بود و تمام اموالی که به غارت رفت اموال مسلمین بود.

خشونت و ضربه شدید بر پایه های اسلام

در طول تاریخ کمتر کسی به اندازه وهابی های متعصب به اسلام ضربه زده است، اسلامی که دین رأفت و رحمت بود و توصیه می کرد

۱. نساء، آیه ۹۴.

هر کاری را با نام «رحمان» و «رحیم» که بیانگر رحمت عام و خاص خداست شروع شود.^۱

اسلامی که می‌گوید حتی مشرکان اگر برای تحقیق نزد شما آمدند آنها را پناه دهید تا آیات قرآن را بشنوند، سپس آنها را سالم به وطن خودشان برسانید (خواه اسلام را بپذیرند یا نه).^۲

اسلامی که می‌گوید در برابر بدی‌ها نیکی کنید تا دشمنان سرسخت شما از این همه محبت (شرمنده شوند و) دوست شما گردند.^۳

اسلامی که می‌گوید: «هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْمَحَبَّةُ؛ آیا دین چیزی جز محبت است؟»^۴

آری چنین اسلام لطیف، زیبا و پراز محبت را آن چنان خشن نشان دادند که دوست و دشمن را از آن بیزار ساختند!

جاذبه اسلام در عصر ما آماده است که کار خودش را انجام دهد و به مصداق ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾^۵ گروه گروه مسلمان شوند، ولی اعمال این گروه خشن و متعصب متأسفانه سد راه گسترش اسلام شد و ضربه دردناکی به اسلام و مسلمین زد.

خدایا آنها را هدایت کن!

۱. كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ اسْمُ اللَّهِ فَهُوَ أُبْتَرٌ (تفسیر البیان، جلد ۱، صفحه ۴۶۱).

۲. توبه، آیه ۶.

۳. فصلت، آیه ۳۴.

۴. خصال صدوق، صفحه ۲۱ (عن الامام الصادق عليه السلام).

۵. نصر، آیه ۲.

تضادّ عجیب

شگفت آور این که حکومت آنها که در سایه این مذهب روی کار آمده، بی توجه به این گفته‌ها با تمام کشورهای جهان - از اسلامی گرفته تا غیر اسلامی - رابطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دارد، یعنی

با همه مشرکان جهان دوست است!

و از آن فراتر، تمام مکه و مدینه را به صورت کانونی از زیباترین هتل‌ها برای پذیرایی از مشرکان مسلمان! که همه ساله به عنوان مراسم حج و عمره به آنجا می‌آیند، درآورده‌اند و بهترین پذیرایی را از اهل شرک می‌کنند! و این مشرکان درآمد عظیم و سرشاری برای آنها دارند.

در حالی که قرآن مجید می‌گوید مشرکان نجس هستند و آنها را به مسجد الحرام راه ندهید و اگر از فقر می‌ترسید، خداوند شما را به فضل خود بی‌نیاز می‌کند، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»^۱.

راستی چرا در اینجا «مشرکان»، «موحد» می‌شوند و به عنوان ضیوف الرحمان (مهمان‌های خداوند!) مورد مهر و محبت و استقبال قرار می‌گیرند و کوچک و بزرگ، خانه‌هایشان را در اختیار آنان قرار می‌دهند.

۱. توبه، آیه ۲۸.

به صراحت اعلام می‌کنیم

اینجانب به عنوان یکی از خادمان علوم اسلامی با صدای رسا می‌گویم آنچه را این گروه خشن (وهابی‌ان متعصب) از اسلام ترسیم کرده‌اند اسلام واقعی نیست، یک برداشت شخصی از سوی افرادی است که بهره کمی از علوم اسلامی داشته‌اند و اکثریت قریب به اتفاق علمای اسلام با آن مخالفند.

ما در بخش آخر این کتاب بر اساس آیات صریح قرآن و روایات اسلامی، خطای آنها را در این برداشت روشن خواهیم ساخت تا افراد معتدلی که در میان آنها هستند و به دلیل و منطق پای بند می‌باشند بدانند صراط مستقیم اسلام جای دیگر است.

من در پیشگاه علمای اسلام سر تکریم فرود می‌آورم و از همه تقاضا می‌کنم دست به دست هم دهند و یکصدا بگویند این گروه اندک متعصب که همه را - جز خودشان - «مشرک» می‌پندارند و به همین دلیل خون و مال آنها را مباح می‌شمرند، نمایندگان اسلام واقعی نیستند. بدیهی است چنین مسلکی در دنیای امروز جایی ندارد و در سرایشی سقوط است و پایان عمرش نزدیک می‌باشد و ما باید اسلام را که دین محبت است در شکل واقعی‌اش به جهانیان عرضه کنیم تا مورد پذیرش قرار گیرد و اسلام همچنان به سیر خود در جهان ادامه دهد و قلوب و افکار را تسخیر کند.

از همه عجیب‌تر این که خشونت این گروه دامان حکومتی را که

خودشان بر سر کار آورده‌اند (حکومت آل سعود) گرفته و ترورهای وحشتناکی را در کشور سعودی به راه انداخته‌اند، تا آنجا که دولت سعودی نیز به خطر آنها برای شهروندان خود اعتراف کرده و درصدد محدود کردن آنها برآمده است، تجدید نظر در تعلیمات مدارس دینی وهابی را شروع نموده، و افراد تندرو را از امامت مساجد برکنار ساخته است، که این خود دلیل دیگری بر نزدیک بودن پایان عمر وهابیت متعصب است، چرا که حتی در کانون پیدایش خود نیز دیگر جایی ندارد!



۲- تمحیل عقیده

از اصول مسلم اسلام این است، که تعامل فرق مختلف اسلامی با یکدیگر فقط باید از طریق بحث‌های منطقی و دوستانه باشد، حتی در مورد غیر مسلمین نیز همین دستور داده شده است: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۱.

«با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما؛ و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن. پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است؛ و او هدایت یافتگان را بهتر می‌شناسد».

و نیز می‌فرماید: «وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَهُنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»^۲.

۱. نحل، آیه ۱۲۵.

۲. عنکبوت، آیه ۴۶.

«با اهل کتاب جز به روشی که از همه نیکوتر است مجادله نکنید، مگر کسانی از آنان که ستم کردند؛ و (به آنها) بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده ایمان آورده‌ایم، و معبود ما و شما یکی است، و ما در برابر او تسلیم هستیم».

اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد کسی مخالفان خود را به عنوان «جاهلان مشرک» و «اعداء الله» و «اعداء التوحید» و مانند آن خطاب کند، خود را محور اسلام پندارد و چوب کفر و شرک را بر سر همه بکوبد، همان کاری که این جمعیت در اکثر کتاب‌های خود کرده‌اند.

مسلمانان در اصول تعلیمات و اعتقادات اسلام با هم مشترکند و علمای اسلام در اصول مسائل فقهی نیز با هم متفقند، هر چند در شاخ و برگها و شرح بعضی از اصول، برداشت‌های مختلفی دارند. نباید این اختلاف نظرها سبب نزاع، درگیری و خونریزی گردد، بلکه باید از طریق استدلال‌های منطقی و گفتمان و حوار صحیح، افکار را به هم نزدیک کرد.

وهابی‌های متعصب (سلفی‌ها) به طور کامل در نقطه مخالف این منطق عاقلانه و عادلانه اسلامی قرار دارند. آنها معتقدند باید برداشت خود را در مسأله «شرک و توحید» بر دیگران تحمیل کرد، اگر چه از طریق تهدید به قتل و خونریزی و غارت اموال باشد که اسنادش در کتاب‌های بنیان‌گذار این مذهب موجود است و جلوتر به گوشه‌ای از آن اشاره شد.

هنگامی که به عالمان آنها می‌گوییم اگر شما عالم هستید ما هم عالم هستیم و بیش از شما درس خوانده‌ایم و کتاب نوشته‌ایم. اگر شما مجتهد هستید ما هم مجتهد هستیم، علمای الازهر و حوزه‌های دینی دمشق و اردن و سایر بلاد اسلامی نیز مجتهدان بسیاری دارد. چه دلیلی دارد که دیگران مجبور باشند عقیده شما را (در باب شرک و توحید) که به‌طور قطع از نظر مانادرست است، بپذیرند؟ می‌گویند حرف همین است که ما می‌گوییم و اسلام همین است که ما به آن رسیده‌ایم!! شما چه امتیازی بر سایر علمای اسلام دارید که می‌خواهید عقیده خود را بر آنها تحمیل کنید، چرا با شلاق دیگران را می‌زنید؟! پاسخ منطقی ندارند.

گویی آنها چنین می‌پندارند که بر قلّه علم و ایمان نشسته‌اند و همه در درّه جهل و بی‌خبری فرو رفته‌اند!
این چیزی است که در دنیای امروز هیچ کس آن را نمی‌پسندد و جایگاهی برای آن در میان مسلمین نیست.
به همین دلیل می‌گوییم آنها به پایان عمرشان نزدیک شده‌اند.

* * *

یک خاطره تلخ!

فراموش نمی‌کنم در سال‌های نخستین که به زیارت خانه خدا مشرف شده بودم، در مدینه منظره عجیبی دیدم که مرا سخت در فکر

فرو برد. گروهی به نام «آمرین به معروف» (از متعصبان وہابی) با ریش‌های بسیار بلند اطراف مرقد پیامبر اکرم ﷺ را گرفته بودند و هر کدام شالّاقی در دست داشتند و هر کس به قصد بوسیدن مرقد پیامبر ﷺ نزدیک می‌شد، بر سرش می‌کوفتند و می‌گفتند «هذا حدید، هذا خشب و هذا شرک؛ این ضریح یک قطعه آهن و چوب بیش نیست، این کار شما شرک است!»

آن‌ها از این نکته غافل بودند که هیچ عاقلی آهن و چوب را به خاطر آهن و چوب نمی‌بوسد، بلکه این کار حرکت نمادینی است برای اظهار علاقه و عشق و محبت به صاحب آن قبر، همان‌گونه که همه مسلمین حتی خود وہابی‌ها جلد قرآن را می‌بوسند. آیا اظهار عشق و علاقه و محبت به قرآن و پیغمبر اکرم ﷺ شرک است؟ هیچ عقل و منطقی با چنین عقیده‌ای موافق نیست.

مردم جهان پرچم کشور خود را می‌بوسند و به آن احترام می‌گذارند، آیا مقصودشان اظهار علاقه به یک قطعه پارچه بی‌ارزش است که شاید جزء طاقه پارچه‌ای بوده که بخشی از آن پرچم شده و بخش دیگری را پیراهن و شلوار کرده‌اند؟

به یقین هدف آنها احترام به استقلال کشورشان است و مصداق حبّ الوطن است.^۱

۱. سفینة البحار، مادّة وطن، در حدیثی نیز از امام علی علیہ السلام نقل شده که فرمود: عَمَرْتُ

آیا هیچ کس احترام به وطن و آب و خاک را شرک می‌شمرد؟! جالب این که همه و هابی‌ها به «حجرالاسود» احترام می‌گذارند و آن را می‌بوسند، هنگامی که می‌گوییم: هذا حجر لا یضر و لا ینفع... این نیز قطعه سنگی بیش نیست، و سرنوشت ما در دست آن نمی‌باشد، می‌گویند: پیغمبر اکرم ﷺ آن را بوسیده^۱ ما هم پیروی می‌کنیم و می‌بوسیم!

می‌گوییم: مقصودتان این است که پیغمبر ﷺ به شما اجازه شرک داده و این مورد مستثنی است و نوعی شرک جایز است، یا بوسیدن دلیل بر شرک نیست؟! اینجا سکوت می‌کنند و پاسخی ندارند.

اضافه بر این می‌گوییم همه شما «جلد قرآن» را می‌بوسید و این کار را جایز می‌شمردید، یک قطعه چرم و مقوا چه ارزشی دارد که می‌بوسید؟ می‌گویند هدف اظهار محبت و احترام به قرآن است! می‌گوییم این کار شرک نیست؟

می‌گویند: صحابه رسول خدا ﷺ قرآن را می‌بوسیدند.^۲

⇒ **الْبُلْدَانُ بِحُبِّ الْأَوْطَانِ** (میزان الحکمة، جلد ۴، صفحه ۳۵۶۶). در جریان هجرت پیامبر ﷺ از مکه نیز حدیث مناسبی در الدرالمنثور نقل شده است (الدر المنثور، جلد ۱، صفحه ۳۰۰).

۱. صحیح بخاری، جلد ۲، صفحه ۱۵۹.

۲. در دائرة المعارف کوبتی ماده «تقییل» می‌خوانیم: مشهور در میان حنابله و نیز حنفیه این است که بوسیدن قرآن جایز است، و از عمر نقل شده که همه روز صبح قرآن را می‌بوسید و از عثمان نیز نقل شده که قرآن را می‌بوسید و به صورت خود می‌کشید.

می‌گوییم آیا حضرت اجازه داده شما مشرک شوید؟ با این که دلیل شرک غیر قابل تخصیص است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا»^۱؛

«خداوند (هرگز) شرک را نمی‌بخشد؛ و گناهان پایین‌تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می‌بخشد. و آن کس که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است».

به یقین بطلان شرک به حکم عقل قطعی ثابت شده و حکم عقل قابل تخصیص نیست.

در اینجا پاسخی ندارند.

کوتاه سخن این که آنها در گردابی از تضادها و تناقض‌ها غوطه‌ورند و خودشان هم کم و بیش می‌دانند اما به رو نمی‌آورند.



وظیفه اصلی متولیان خانه خدا

به یقین اماکن مشرفه و بیت الله الحرام به همه مسلمین جهان تعلق دارد: «جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۲؛

«خداوند، کعبه - بیت الحرام - را وسیله‌ای برای استواری و سامان

۱. نساء، آیه ۴۸.

۲. مائده، آیه ۹۷.

بخشیدن به کار مردم قرار داده؛ و همچنین ماه حرام، و قربانی‌های بی نشان، و قربانی‌های نشاندار را؛ این احکام (حساب شده و دقیق)، به خاطر آن است که بدانید خداوند، آنچه را در آسمان‌ها و زمین است، می‌داند؛ و خدا به هر چیزی داناست».

همه افراد دور و نزدیک در بهره‌گیری از خانه خدا یکسانند: ﴿سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ﴾.^۱ بنابراین متولیان خانه کعبه تنها موظف به ایجاد امنیت و نظم و فراهم کردن امکانات لازم برای زوَّار هستند، نه این که این مرکز اسلامی را پایگاهی برای تبلیغ مذهب خود و تحمیل عقیده خویش بر دیگران قرار دهند.

آنها حق ندارند برداشت‌های خاص خود را در مسائل اسلامی که با اجتهاد و استنباط‌های علمای سایر بلاد مخالف است بر آنها تحمیل کنند، حتی در عصر جاهلیت کار متولیان خانه کعبه بیش از این نبود که در قرآن به آن اشاره شده است: ﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾^۲؛ «کار آنها آب رسانی به حجاج خانه خدا و آباد نگه داشتن خانه کعبه بود».

بنابراین اگر علمای این سرزمین برداشت خاصی در امر توحید دارند، حق ندارند عقیده خود را بر دیگران تحمیل کنند، به خصوص

۱. حج، آیه ۲۵.

۲. توبه، آیه ۱۹.

این که دیگران علمای بزرگی دارند که این برداشت‌ها را نادرست می‌دانند.

به عنوان مثال در مسأله «طلب شفاعت» از رسول خدا ﷺ به این معنی که آن حضرت در پیشگاه خداوند درخواستی برای بندگان کند؛ این گروه آن را کفر می‌پندارند ولی دیگران، آن را عین توحید می‌دانند. یا این که آنها چیزی را «بدعت» می‌پندارند و علمای دیگر «سنت» می‌شمرند.

وهابیان و هیچ گروه دیگری هرگز حق ندارند فکر و برداشت خود را بر دیگران تحمیل کنند.

تأکید می‌کنم آنها فقط باید به نظم، امنیّت و عمران این سرزمین مقدّس بپردازند، نه این که آن را پایگاه تبلیغاتی مذهب خود سازند و جالب این که پادشاه عربستان سعودی خود را «**خادم الحرمین الشریفین**» می‌داند نه «**حاکم الحرمین الشریفین**»؛ پس چرا علمای سلفی وهابی خود را «**حاکم الحرمین**» می‌دانند با این که معتقدند اطاعت **ولایة الامر** بر آنها واجب است.

البته از کارهایی که به اجماع علمای اسلام ممنوع است باید منع کنند. خلاصه این که تحمیل فکر از سوی یک گروه اندک که از نظر علمی دست پایین‌تر را دارند، بر اکثریت مسلمین با هیچ منطقی سازگار نیست، ولی سلفی‌های متعصّب از بدترین روش‌ها برای تحمیل عقیده خود استفاده می‌کنند و این جای تأسّف است.

بدترین صورت تحمیل عقیده!

متعصبان وهابی اخیراً کتاب‌هایی در ردّ بعضی از مذاهب اسلامی نوشته و آنها را در میان حجاج پخش می‌کنند، کاش مشتمل بر مطالب مؤدبانه‌ای بود؛ کتاب‌هایی است با ادبیات زشت و الفاظ رکیک و مشتمل بر انواع دروغ‌ها و تهمت‌ها و نسبت دادن شرک و کفر به دیگران. این در حالی است که اگر یک پاسخ منطقی و مؤدبانه بر این کتاب‌های زشت نوشته شود، محال است اجازه نشر یک نسخه از آن را بدهند!!

آیا این است مفهوم آیه شریفه ﴿فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾^۱؛ «پس بندگان مرا بشارت ده * همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می‌کنند».

روشن است چنین مذهبی با چنان فرهنگی در دنیای امروز جایی ندارد و به زودی به بایگانی تاریخ سپرده می‌شود.

به خصوص در عصر ماکه احترام به عقاید دیگران در نظر اندیشمندان موقعیت خاصی دارد و همین امر یکی از عوامل انزوا و سقوط این مذهب را فراهم ساخته است، زیرا هیچ مسلمانی حاضر به قبول چنین نسبت ناروایی نیست که به اصطلاح متولیان خانه خدا همه آنها را «مشرک» و «کافر» بدانند و بر تحمیل عقیده خود پافشاری کنند.

حرم نبوی و قبور بقیع نیز به همه مسلمین تعلق دارد و متولیان آن

۱. زم، آیات ۱۷ و ۱۸.

فقط موظف به برقراری نظم و امنیت و امکانات لازم و جلوگیری از آنچه بر خلاف اجماع مسلمین است می‌باشند نه بیشتر. آنها باید به عقاید همه مسلمین جهان احترام بگذارند و از هتک و توهین نسبت به مقدّسات آنها بپرهیزند و پا را از گلیم خود درازتر نکنند که نه خدا راضی است و نه خلق خدا و نه این کار عاقبت محمود دارد.

حرم امن خدا باید از هر نظر امن باشد؛ این چه امنیتی است که اگر «مسلمانان غیر وهابی» پای خود را جلو و عقب بگذارند آنها را متهم به شرک کنند؟!

فراموش نمی‌کنم در سفرهای اولیّه زیارت خانه خدا، جمعی از مسلمانان کشورهای مختلف را دیدم که می‌خواستند منبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ببوسند و شرطه‌ها را کلافه کرده بودند.

یک نفر که به ظاهر از مأموران امر به معروف بود، برخاست و این جمله را گفت: «والله یجوز قتال هولاء بالسیف؛ به خدا سوگند می‌توان با شمشیر به این گروه حمله کرد» (و خونشان را ریخت!).

چه فرقی می‌کند، شما جلد قرآن را می‌بوسید و آنها منبری را که سالیان دراز محلّ وعظ و ارشاد و تعلیم و تربیت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است، می‌بوسند. چرا حکم قتل آنها را صادر می‌کنید، نه پیروان خود را؟!

شما این کار را «بدعت» می‌دانید و آنها «سنت».

اکنون می‌فهمیم چرا طالبان و القاعده که همان وهابیان تندرو هستند، به خودشان اجازه می‌دهند تنها در یک بمب گذاری در نجف (دو سال قبل) ۱۵۰ نفر از مردم عادی را بکشند و ۳۰۰ نفر را مجروح کنند که در میان آنها کودکان خردسال و زنان و پیران سال خورده بودند، اینها ثمرات تلخ و دردناک آن طرز فکرهاست که چهره اسلام را در جهان سخت مشوه ساخته و محیط را حتی در کشور عربستان سعودی که پایگاه اصلی آن بوده، ناامن کرده است.

آیا چنین برنامه‌ها و چنین افکاری می‌تواند باقی بماند؟

وهابیان روشنفکر و میانه‌رو

اخیراً هم از سوی دولت سعودی و هم از سوی جمعی از اندیشمندان روشن فکر وهابی، حرکتی به سوی اعتدال، و بازنگری در مفاهیم گذشته، دیده می‌شود.

این حرکت تا آنجا پیش رفته است که امید می‌رود گفتگو و «حوار» بین فرق مختلف اسلامی جای نزاع و جنگ و جدال و بدگویی و متهم ساختن به شرک و کفر را بگیرد.

گرچه هنوز این امر به صورت یک روش عمومی در نیامده ولی موارد متعددی که نشانه جوانه زدن این نهال میمون است، دیده می‌شود.

خبر می‌رسد که بعضی از علمای شیعه حجاز با بعضی از

دانشمندان معتدل و ہابی بہ گفتگو نشستہ و سخنان آنها در بعضی از رسانہ‌ہای جمعی پخش شدہ است. این همان چیزی است کہ متعصبان و ہابی آن را کفر و بدعت می‌دانند و بہ خاطر آن سخت عصبانی ہستند، گویی اسلام را در حال زوال می‌پندارند، حال آن کہ اگر این سنت حسنہ کہ همان «جِدَالِ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» قرآن مجید است فراگیر شود، اسلام از شرّ خشونت گرایان نجات پیدا خواہد کرد و فصل نوینی در شکوفایی اسلام در جہان آغاز خواہد شد، فصلی کہ منطق و استدلال و گفتمان دوستانہ جای تکفیر و توهین و خونریزی و غارت اموال را خواہد گرفت و اسلام در عربستان سعودی بہ مسیر اصلی اش باز می‌گردد.

جمعی از نویسندگان «اعتدال‌گرا»ی این کشور نیز در نوشتارہای خود، ہمین راہ را با مرکب راہوار قلم پیمودہ‌اند. بہ عنوان نمونہ دانشمندی بہ نام «محمد بن علوی»^۱، اخیراً کتابی نوشتہ است، بہ نام «مفہیم یجب ان تصحّح» (مفہیمی کہ باید بازنگری و تصحیح شود).

این کتاب در نوع خود یکی از شگفتی‌ہا محسوب می‌شود کہ شرح آن بہ خواست خدا در پایان ہمین کتاب خواہد آمد.

۱. محمد بن علوی از علمای محترم «مکّہ» و بسیار صاحب نفوذ بود کہ جلسہ درس گستردہ‌ای داشت و در ۱۵ رمضان ۱۴۲۵ بہ رحمت ایزدی پیوست. نامبرده کتاب‌ہای متعددی نگاشته کہ مورد توجّہ محققان قرار گرفتہ است. از جملہ کتاب «مفہیم» است.

۳- تعصب شدید و افراطی

«تعصب» در عرف زمان ما به «اعتقاد و پای‌بندی شدید نسبت به چیزی» گفته می‌شود، خواه یک امر اعتقادی مربوط به مبدأ و معاد باشد، یا یک مسأله اخلاقی، و یا نوعی آداب و رسوم یک قوم و قبیله، و یا حتی دفاع از یک فرد خاص.

از کلمات امیرمؤمنان علی علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه قاصعه^۱ استفاده می‌شود که تعصب در گذشته نیز مفهومی قریب به معنی امروزی داشته است ولی آن حضرت تعصب را به دو گونه تفسیر فرموده: تعصب ممدوح و مثبت، و تعصب مذموم و منفی.

در مورد تعصب منفی تعصب ابلیس را یادآور می‌شود که او را از سجده بر آدم منع کرد. امام علیه السلام او را پیشوای متعصبان جهان، نام می‌نهد، و می‌فرماید: «فَعَدُوُّ اللَّهِ (ابلیس) إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ...»؛ دشمن خدا ابلیس پیشوای متعصبان و سلف

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه القاصعة).

مستکبران است»^۱ و در مورد تعصّب ممدوح می فرماید: «فَإِنْ كَانَ لِأَبْدٍ مِنَ الْعَصِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ»^۲ هرگاه ناگزیر از تعصّب هستید تعصّب شما برای به دست آوردن صفات نیک و کارهای خوب باشد».

تعصّب مذموم همواره آمیخته با جمود فکری و یک جانبه نگری و پیشداوری های غیر منطقی است و همیشه - به خصوص در عصر ما - سبب نفرت و عقب افتادگی است.

نشانه این نوع تعصّب، موضع گیری های تند و خشن و گاه خونریزی و غارت اموال، و تحقیر دیگران، و توسّل به کلمات زشت و تند و توهین آمیز است.

این گونه متعصّبان کمترین ارزشی برای افکار دیگران قائل نیستند و گوش شنوایی برای دلایل مخالفان خود ندارند و متکبّر و خود برتر بین هستند.

تمام آنچه گفته شد در سخنان «وہابیان افراطی» و اعمالشان و متأسّفانه در کتب پیشوای این گروه دیده می شود که بعضی از نمونه های آن گذشت که به اندک چیزی مسلمانان را مشرک می خواند و خون و مالشان را مباح می شمرد.

کسی که علما و بزرگان مخالف خود را «جُہال» خطاب می کند و به آنها «أَيُّهَا الْمَشْرُكُ» می گوید، و هر کس سخنان او را نپذیرد کافر و

۱ و ۲. نهج البلاغه، خطبہ ۱۹۲.

مه‌دور الدم می‌داند^۱، آیا آماده بحث و گفتگوهای منطقی و «مجادله بالتی هیٰ احسن» است؟

قرآن مجید افراد متعصب را که گوش شنوا برای شنیدن سخنان دیگران ندارند، جزء بندگان صالح پروردگار نمی‌داند چرا که می‌گوید: ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾.^۲ مفهوم این آیه آن است که افراد مخالف این روش، عباد صالح خدا نیستند.

قرآن کسانی را که به هنگام سخن گفتن پیامبران پیشین، انگشت در گوش خود می‌گذارند تا سخنان آنها را نشنوند، سخت نکوهش می‌کند، و شکایت نوح را از امت خود چنین بیان می‌دارد: ﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا وَاسْتَكْبَرُوا﴾^۳؛

«و من هر زمان آنها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تا آنها را پیامرزی، انگشتان خویش را در گوش‌هایشان نهاده و لباس‌هایشان را بر خود می‌پوشیدند، در مخالفت اصرار می‌ورزیدند و به شدت استکبار می‌کردند».

در گذشته در محیط «مکه» و «مدینه» و در کل «حجاز» هر گونه نقد

۱. مدارک آن گذشت.

۲. زمر، آیه ۱۷-۱۸.

۳. نوح، آیه ۷.

علمی از عقاید وهابیت ممنوع بود و متعصبان وهابی اجازه نمی‌دادند حتی نقدهای علمی توأم با احترام در آنجا منتشر شود و سانسور شدیدی بر ورود هرگونه کتاب حتی از کشورهای اسلامی مانند «مصر» حکم فرما بود (و متأسفانه هنوز هم ادامه دارد)، و اگر چیزی بر خلاف این اصل دیده شود، استثنایی است.

بدیهی است با این وضع، آنها هرگز از حالت جمود خود خارج نمی‌شوند و از اشکالات و نقدهای منطقی که سبب پیشرفت فکری آنان می‌گردد، بهره نمی‌گیرند.

نکته جالب این که کتابخانه‌های ما شیعیان مملو است از کتب اهل سنت و حتی کتب وهابیان و هیچ ترسی از وجود این کتاب‌ها بر مذهب خود نداریم، در حالی که کمتر کتابخانه‌ای در عربستان می‌یابید که کتب شیعه را داشته باشد (گاهی حتی یک کتاب!) تا چه رسد به کتب نقد وهابی‌گری! چرا آنها این قدر می‌ترسند و ما نمی‌ترسیم؟ جوابش را وجدان خوانندگان محترم خواهد داد!

این گونه تعصب‌ها در هیچ زمان مقبول نبوده تا چه رسد در عصر ما، به همین دلیل حامیان این گونه تعصب‌ها باید بساط خود را جمع کنند و به گذشته تاریخ ملحق شوند!

جوانان وهابی حق دارند از بزرگترهای خود در این باره سؤال کنند که چرا کتب سایر مذاهب اسلامی و کتب نقد علمی و منطقی وهابیت در اختیار آنها نیست؟!

ولی همان گونه که جلوتر نیز اشاره شد، این سخت‌گیری‌ها و تعصب خشک در قشر معتدل و روشن فکر وهابی کمتر دیده می‌شود و برای گفتمان‌های منطقی با دیگران اعلام آمادگی کرده‌اند و این طلیعه پربرکتی است.

۴ - عدم آشنایی به ارزش‌های فرهنگی

نابودکردن گران‌بهاترین آثار تاریخی اسلام

در کمتر کشوری به اندازه حجاز آثار باستانی مربوط به قرون نخستین اسلام وجود داشته است، چرا که زادگاه اصلی اسلام آنجاست و آثار گرانبهای از پیشوایان اسلام در جای جای این سرزمین دیده می‌شود.

مراقد و قبور آنها، زادگاه آنها، آثار صحابه و تابعین و آثار گرانبهای امامان اهل بیت علیهم‌السلام و دانشمندان و فقها و حتی سلاطین و مراکز حکومت آنها، آثار هنری و معماری و... ولی «متعصبان خشک و هابی» غالب آنها را به بهانه‌ی واهی «آثار شرک» از میان بردند! و کمتر چیزی از این آثار پرارزش باقی مانده است و سزاوار است مسلمین برای نابودی این آثار گرانبها خون‌گریه کنند.

امروز همه می‌دانیم هر ملتی برای اثبات اصالت خود بر گذشته تاریخ خود تکیه می‌کند و آثار مهمی را که از گذشته باقی مانده است

شاهد و گواہ آن می‌شمرد و به همین جهت از آثار تاریخی خود به دقت نگهداری می‌کند.

اما این گروه در این سرزمین‌های مقدس تقریباً چیزی از آثار تاریخی اسلام را بجای نگذاشتند و همه را ویران کرده و از میان بردند، آثاری که از نظر ارزش، بهایی نمی‌توان برای آنها تعیین کرد.

نمونه بارز آن قبرستان بقیع است، این قبرستان مهمترین قبرستان در اسلام است که بخش مهمی از تاریخ اسلام را در خود جای داده و کتاب بزرگ و گویایی از تاریخ ما مسلمین است.

قبور همسران و فرزندان پیامبر اسلام، امامان اهل بیت علیہم السلام، فقها و علمای بزرگ، صحابه والا مقام، شهدای گرانقدر، سرداران رشید اسلام و... همه و همه در آن جای دارد؛ شاید بیش از ده هزار صحابی در آنجا مدفون است و به یک معنی بخش عظیمی از تاریخ اسلام در دل بقیع نهفته است.

ولی اکنون که وارد بقیع می‌شویم ویرانه‌ای غریب، بدون هیچ علامت و نشانه می‌بینیم که اشک را از دیدگان انسان سرازیر می‌کند.

این متعصبان خشک با نهایت تأسف این آثار گرانبهای تاریخی را به بهانه واهی «مبارزه با شرک» از میان برده‌اند و جهان اسلام را گرفتار خسارت عظیمی کرده‌اند که هرگز نمی‌توان آن را جبران کرد.

راستی که انسان متعصب چقدر خطر آفرین است و سرمایه‌های

ارزشمند کشور خود را چگونه بر باد می‌دهد، سرمایه‌هایی که به همه تعلق دارد، به انسان‌های امروز و گذشته و آینده.



تضادی دیگر: چرا هنوز بارگاه پیامبر برپاست؟!

کسانی که به مکه و مدینه مشرف شده‌اند، می‌دانند علی‌رغم ویرانی تمام قبرستان بقیع و قبور شهدای احد و غیر آنها، گنبد و بارگاه ملکوتی پیامبر اسلام ﷺ برپاست و مسلمانان از همه جای دنیا به زیارت آن حضرت می‌شتابند و این وضع سؤال مهمی در اذهان همه زائران ترسیم می‌کند، که چرا این گروه به سراغ بارگاه پیامبر ﷺ نرفتند؟!

حقیقت آن است که آنها خود را کوچک‌تر از آن دیدند که دست به این کار زنند و تمام جهان اسلام را بر ضد خود بشورانند. آری وهابی‌های متعصب نتوانستند، بارگاه ملکوتی پیامبر اسلام ﷺ را از میان بردارند، و گنبد خضرا را ویران سازند و ضریح مقدس حضرت را نابود کنند.

هنگامی که از آنها سؤال شد چگونه تمام گنبد و بارگاه‌هایی را که بر فراز قبور ائمه بقیع عليه السلام و شهدای احد و غیر آنها بنا شده بود از میان برداشتید ولی گنبد و بارگاه پیامبر صلى الله عليه وآله همچنان پابرجاست؟ این تناقض در عمل چه مفهومی دارد؟

اگر این‌ها نشانه‌ی بت پرستی و شرک است، چرا این «نشانه بزر!» را در کنار این مسجد باشکوه و با عظمت نگه داشته‌اید، و اگر نیست، چرا بقیه را از میان برداشتید؟

آنها پاسخی در برابر این سؤال ندارند و به راستی وایمانند.
در یکی از سفرهای زیارتی که مدت‌ها قبل داشتم به دیدار «امام مدینه» رفتم و از او که مرد فاضل و بانصافی بود همین سؤال را کردم. او سعی کرد با ذکر یک داستان تاریخی ذهن مرا از این سؤال آزار دهنده و بدون جواب منصرف کند؛ داستانی مربوط به زمان «ناصرالدوله» نقل کرد که دو نفر یهودی از خانه‌های مجاور حرم نقب زده بودند که به قبر پاک پیامبر ﷺ دست یابند. «ناصرالدوله» در خواب دید که پیامبر ﷺ به او می‌گوید مرا از دست این دو نفر نجات بده! چند بار در چند شب این خواب تکرار شد. او در حیرت فرو رفت و فهمید خبری در مدینه است. به مدینه آمد و تمام مردم شهر را به صف کرد و نگاه کرد و آن دو نفر را که در خواب دیده بود، در میان آنها دید، دستور داد آنها را گرفتند و توطئه را خنثی کرد و مجازات سختی برای آنها قائل شد.

سپس دستور داد اطراف قبر شریف را کنند و آن را با فلز گذاخته پر کردند تا دیواری پولادین به وجود آید و کسی جرأت این گونه کارها را در آینده نداشته باشد.

روشن است که این جواب هرگز قانع کننده نبود، زیرا حداکثر

ساختن بخش زیرزمین قبر مطهر را توجیه می‌کرد، ولی جوابی برای گنبد و بارگاه و ضریح محسوب نمی‌شد، اما رعایت ادب و احساس این که طرف مقابل حرفی برای گفتن ندارد و ممکن است شرمنده شود، مانع از ادامه بحث از طرف اینجانب شد.

اخیراً شنیده شد که یکی از متعصبان وهابی گفته است در آینده گنبد و بارگاه پیغمبر ﷺ را نیز خراب خواهیم کرد که البته این سخن هر چند با اصول فکری متعصبان آنها سازگار است، ولی به یقین هرگز چنین جرأتی در برابر جهان اسلام نخواهند داشت، به خصوص این که با پیدا شدن موج جدید در میان اعتدال‌گرایان این مسلک، هرگز چنین حادثه‌ای رخ نخواهد داد و کسی جرأت بر این کار نخواهد داشت.

عجب این که این سخن را به پیشوای وهابیون محمد بن عبدالوهاب نیز نسبت داده‌اند. ولی او در بعضی از سخنانش چنین نسبتی را کذب دانسته است، هر چند حسن بن فرحان مالکی در کتاب خود «داعیه و لیس نبیاً» - چنان که در پایان همین کتاب خواهد آمد - معتقد است در کلمات شیخ محمد اشاره‌ای به این سخن دیده می‌شود که اگر توانایی یابم گنبد و بارگاه پیامبر ﷺ را نیز ویران می‌کنم!

۵- جمود و مخالفت با هر پدید و نوین

بنیان‌گذار مذهب وهابی با هرگونه بدعتی به مبارزه برخاست، چیزی که از نظر اصولی مورد انکار سایر فرق مسلمین نیز نبود، زیرا همگی بدعت‌ها را در دین به طور کلی انکار می‌کنند.^۱ ولی او در معنی بدعت مرتکب اشتباه بزرگی شده بود، و به همین جهت با هر چیز تازه‌ای به مبارزه برخاست.

اکنون ببینیم منظور از بدعت چیست؟ آیا هر مطلب تازه، هر ابداع جدید بدعت است؟ و باید با تمام مظاهر نوین تمدن بشری به مبارزه برخاست - آن گونه که پیروان نخستین وهابیان از سخنان او برداشت کرده بودند - و به همین جهت حتی دوچرخه را مرکب

۱. در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «أَهْلُ الْبِدْعِ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ؛ بدعت‌گزاران بدتر خلق خدا هستند» (کنز العمال، حدیث ۱۰۹۵۱) و در حدیثی از امام علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است که فرمود: «مَا أَحْدَثْتُ بِدْعَةً إِلَّا تَرَكْتُ بِهَا سُنَّةً؛ هیچ بدعتی حادث نشد، مگر این که سنتی با آن ترک شد، (شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، جلد ۹، صفحه ۹۳) و احادیث در این زمینه در کتب فریقین بسیار است.

شیطان می‌نامیدند و از آن اجتناب می‌کردند!! و خط تلفنی را که کاخ پادشاه سعودی را به مرکز لشکر متصل می‌کرد، پاره پاره کردند!

دوربین‌های عکاسی را تا چند سال قبل حرام می‌شمردند و خرید و فروش آن در بازارهای مکه و مدینه تا چندی پیش ممنوع بود، و ملا عمر وهابی رئیس طالبان نیز اجازه نداد هرگز عکسی از او بگیرند، و با تحصیل زنان و دختران حتی در مدارس مخصوص به خود به مخالفت برخاستند و هم اکنون رانندگی زن را هر چند با حجاب کامل باشد حرام می‌دانند، و گرفتن جشن میلاد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و مانند آن را نیز بدعت و حرام می‌شمردند! نه تنها جشن میلادی برای پیامبر صلی الله علیه و آله بر پا نمی‌کنند، بلکه تمام مسلمین سنی و شیعه را که این کار عاقلانه و انسانی را انجام می‌دهند، سرزنش می‌کنند!^۱

به یقین بدعت از دیدگاه فقیهان بزرگ و علمای اصول مفهوم دیگری دارد.

«بدعت» تفسیر خاص خود را دارد و آن این است که انسان چیزی را که از دین نیست جزء دین قرار دهد، و به عنوان یک عمل دینی آن را انجام دهد و در تعریف بدعت گفته‌اند: «الْبِدْعَةُ إِدْخَالُ مَا لَيْسَ مِنَ الدِّينِ فِي الدِّينِ».^۲

۱. فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، جلد ۳، صفحه ۱۸.

۲. غنائم الأیام، جلد ۱، صفحه ۲۷۷.

در البحر الرائق (نوشته ابن نجیم مصری) بدعت چنین تعریف شده است: «غلب استعمالها



به یقین هیچ کس استفاده از اختراعات جدید مانند دوچرخه، تلفن، دوربین عکاسی و رایانه و... را به عنوان یک امر واجب یا مستحب دینی انجام نمی‌دهد، بلکه یک امر عرفی است، مانند انواع غذاها و لباس‌ها و ساختمان‌ها که بر اثر گذشت زمان تغییر می‌یابد و شکل نوینی به خود می‌گیرد.

به عبارت دیگر گونه‌ای از اعمالی که ما انجام می‌دهیم اعمال عرفی است که ارتباط خاصی با شرع ندارد، مانند مثال‌هایی که در بالا آمد: تنوع در انواع لباس‌ها، مرکب‌ها، غذاها، آداب و رسوم و وسایل زندگی و منزل.

بدعت به معنی نوآوری مفید در این امور کار خوبی است و نشانه پیشرفت تمدن بشر است، بنابراین نه دوچرخه مرکب شیطان است، نه دوربین عکاسی چشم شیطان، نه انواع تلفن مایه تباهی و فساد دین است و نه مراسم جشن و شادمانی برای تولد بزرگان دین که یک امر عرفی است گناه می‌باشد، همان کاری که گاه به عنوان مراسم جشن تولد برای فرد خانواده‌ها انجام می‌شود و گاه به طور دسته جمعی برای یک عالم بزرگ دینی یا از آن بالاتر برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و بزرگان دین مراسم باشکوهی می‌گیرند.

برای انجام این گونه امور هیچ دلیلی بر حرمت نداریم، جز سوء تعبیر در مفهوم بدعت و عدم آشنایی به معنی فقهی آن و عدم

⇒ علی ما هو (ایجاد) نقص فی الدین او زیاده» و در کتاب فیض القدیر (نوشته مناوی) چنین آمده: «الحدث فی الدین بعد اکماله» و همه این تعاریف به یک معنی باز می‌گردد.

شناخت امور عرفی از تکالیف شرعی.

کاری به گنبد و بارگاہ برای قبور پیشوایان دین نداریم کہ آن موضوع بحث دیگری است، بلکہ سخن از قبرستان‌های معمولی است ہنگامی کہ در عربستان بہ سراغ قبرستان می‌رویم با زشت‌ترین و زندہ‌ترین صحنہ‌ها روبرو می‌شویم، درست مانند یک بیابان بی آب و علف و سنگلاخ ناہموار و بی نظم، حتی یک سنگ صاف روی هیچ قبری نمی‌بینید!

در حالی کہ بنای سادہٴ قبور یک امر عرفی در میان تمام ملت‌ها و عقلای جهان است، کہ سعی دارند قبور مردگان را بہ صورتی درآورند کہ احترام آنها حفظ شود، و ہرگز تحقیر و توهین نشوند، در اطراف آن درخت و گل و گیاهی ترتیب می‌دهند تا مایہٴ آرامش بازماندگان آنها شود.

برای قبور شعرا و بزرگان علم و ادب ساختمان مناسبی در خور شأن آنها می‌سازند، و برای ہر کسی بہ تناسب حالش.

این یک کار انسانی و عرفی است، نہ بدعت است و نہ شرک و نہ بت پرستی بلکہ احترام و آداب انسانیت است، در حالی کہ بدعت حرام افزودن چیزی بر دستورات دین است.

امروزہ در ہمہ جای دنیا معمول است کہ بہ مناسبت یکصدمین سال، بزرگداشتی برای فلان شاعر یا مخترع می‌گیرند و این کار سبب تشویق جوانان بہ علم و دانش و پیشرفت علم و دانش است، آیا

هیچ عاقلی می‌گوید این کار بدعت یا شرک است، یا چیزی بر دین افزوده شده؟!

حال اگر ما برای بزرگان دین این کار را انجام دهیم، کاری که سبب توجه عموم مردم به افکار و تعلیمات و برنامه‌های آنها می‌شود و پیوند محکمی میان آنها و بزرگان دینی برقرار می‌کند، کجای این کار بدعت یا شرک است؟ این یک امر عرفی پسندیده است.

شایان توجه این که گاه نوآوری‌های عرفی در کنار مسائل شرعی قرار می‌گیرد بی‌آن‌که به آن آمیخته شود و عنوان بدعت حرام پیدا کند، به عنوان مثال امروز در مسجد الحرام و مسجد النبی مناره‌های زیادی می‌بینیم که به یقین در عصر پیامبر ﷺ نبوده است، محراب پیامبر با نقش و نگار ساده و زیبایی آراسته شده بسیاری از آیات قرآن (و بعضی می‌گویند تمام قرآن مجید) بر دیوارها و درون طاق‌های مسجد پیامبر ﷺ به خط زیبایی نگاشته شده، حتی نام آن حضرت و تمام ائمه اهل بیت علیهم السلام و بعضی از بزرگان اسلام بر پیشانی یکی از حیاط‌های آن مسجد به چشم می‌خورد.

در حالی که هیچ یک از این‌ها در عصر پیامبر ﷺ نبود. آیا این‌ها بدعت و حرام است؟ اگر هست چرا وهابی‌ها که بر آن‌جا سلطه دارند همه را از میان بر نمی‌دارند؟ و اگر نیست چرا موارد مشابه آن را نمی‌پذیرند؟

به یقین هیچ کس این‌ها را به قصد این که دستور دین است ابداع

نکرده، بلکه یک سلسله امور عرفی هستند که با ذوق سلیم مردم ابداع شده‌اند.

کسانی که بر اثر جمود فکری با این آداب اجتماعی مسلمین و غیر مسلمین مخالفند، جایگاهی در دنیای امروز ندارند و باید به **بایگانی تاریخ** سپرده شوند، مگر این که اعتدالیون آنها این خطاهای بزر را اصلاح و جبران کنند.

تکرار می‌کنیم بدعت ممنوع و حرام چیز دیگری است و آن این است که من کاری را به عنوان یک دستور دینی انجام دهم در حالی که نه در ادلّه عامّه و نه ادلّه خاصّه چیزی درباره آن نیامده باشد.

مثل این که چیزی بر نماز یا روزه یا آداب و مناسک حج و امثال آن بیفزاییم یا بگوئیم شرع به ما دستور داده است که فلان شب را به عنوان میلاد پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ وسلم جشن بگیرد.

متأسفانه جمود و کمی اطلاعات این گروه سبب شده است که این دو مطلب با یکدیگر اشتباه شود و «ابداعات عرفی» با «بدعت‌های شرعی».



تضادّی دیگر!

از تضادهای عجیب این گروه این است که همان کسانی که یک روز دو چرخه‌ها را «مرکب شیطان» می‌شمردند و بدعت می‌دانستند

امروز سوار اتومبیل‌های آخرین سیستم آمریکایی و ژاپنی می‌شوند و هیچ کس ایرادی بر آنها نمی‌گیرد.

و آنها که یک روز خط تلفن بسیار ساده «قصر شاه سعودی» را به «پادگان لشکرش» بدعت دانستند و سیم‌ها را پاره پاره کردند، امروز همه آنها حتی افراد دست فروش کنار خیابان را می‌بینیم که «جَوَال» (تلفن همراه) به دست دارند!

آیا این گردش ۱۸۰ درجه‌ای دلیل بر قرار گرفتن این گونه افکار در سراسری سقوط نیست؟ و جالب این که حکومت آنها بی اعتنا به این افکار واپس‌گرا در مسیر صنعتی کردن کشور به پیش می‌تازد، و غرق صنایع وابسته است.



دلایل ناکامی ابن تیمیّه

آگاهان می‌دانند امام مذهب وهّابی - به اعتراف خودش - بر سر سفره «ابن تیمیّه» نشسته بود. ابن تیمیّه نیز درباره شرک، توحید، شفاعت و مانند آن همین افکار را داشت ولی چه شد که او نتوانست در دمشق (مرکز ظهور و فعالیتش) این سفره را برای عموم بگستراند و این خطر از شامات دفع شد، اما شاگردش «محمد بن عبدالوهاب» موفق شد، راستی چرا؟

نخست مناسب است اشاره کوتاهی به تاریخ زندگی ابن تیمیّه

داشته باشیم.

«احمد بن عبدالحلیم بن تیمیه حنبلی» متولد سال ۶۶۱ و متوفای سال ۷۲۸ هجری قمری است. در شهر «حران» (شهری است در شام) متولد شد و به سبب جور تاتار، در کودکی همراه با خانواده اش «حران» را به سمت «دمشق» ترک کرد.

او که حنبلی مسلک بود درصدد ترویج مذهب حنابله برآمد و مانند حنابله علم کلام را مردود دانست و متکلمان را اهل بدعت شمرد! در مسأله صفات خدا مانند حنابله الفاظ صفات پروردگار را که در نصوص آمده بدون هرگونه تفسیر پذیرفت و به طور کلی هرگونه «عقل گرایی» را محکوم کرد. او علاوه بر حمایت از روش و عقاید اهل حدیث، عقاید جدیدی را نیز اضافه کرد که قبل از او سابقه نداشت.

برای مثال او سفر کردن به قصد زیارت قبر پیامبر ﷺ و تبرک جستن به قبر او و توسل به اهل بیت پیامبر ﷺ را شرک دانست! و فضایل اهل بیت ﷺ را که در صحاح اهل سنت و حتی در مسند امامش «احمد بن حنبل» وجود داشت، انکار کرد و تلاش می کرد تا مانند بنی امیه، شأن و مقام امام علی ﷺ و فرزندان او را پایین آورد.

اما دعوت ابن تیمیه از سوی علمای اهل سنت مورد پذیرش قرار نگرفت و جز برخی از شاگردانش همچون «ابن القیم»، دیگر بزرگان اهل سنت با او مخالفت کردند و کتابهای متعددی در رد او و بدعت هایش نگاشتند. از جمله «ذهبی» از علمای هم عصر او نامه ای

به او نوشت و او را مورد نکوهش قرار داد، و تسلیم در برابر احادیث صحیح را از او خواستار شد.

«ذهبی» خطاب به او می‌نویسد: «حال که در دهه هفتاد از عمر خود هستی، و رحلت از این عالم نزدیک است آیا وقت آن نرسیده است که توبه و انابه کنی؟»

در مصر نیز قاضی القضاة فرقه‌های چهارگانه اهل سنت آرای ابن تیمیه را غلط و بدعت اعلام کرد.

ولی در قرن دوازدهم، محمد بن عبدالوهاب ظهور کرد و از افکار ابن تیمیه حمایت نمود و از میان عقاید او بیش از همه بر همان عقاید جدیدش تأکید کرد.

علاوه بر عقاید فوق، ابن تیمیه دارای عقاید خاص دیگری نیز بود. او در سال ۶۹۸ آشکارا در بحث‌های داغ اعتقادی داخل می‌شد و با مخالفین خودش به مناظره می‌پرداخت، از جمله عقاید و رفتار او می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ۱- حدود شرعی را خودش اقامه می‌کرد.
- ۲- موی سر کودکان را از ته می‌تراشید!
- ۳- با کسانی که مخالف عقیده او بودند آماده پیکار بود.
- ۴- از ارائه دادن نذور، مردم را نهی می‌کرد.
- ۵- به امکان رؤیت حسی خداوند اعتقاد داشت!!
- ۶- در مورد خوارج عقیده داشت که: «الْخَوَارِجُ مَعَ مُرُوقِهِمْ مِنْ

الدِّينِ فَهُمْ أَصْدَقُ النَّاسِ؛ با این که خوارج از دین خارج شدند راستگوترین مردم بودند!».

از کارهای مثبت او این بود که در سال ۷۰۲ بر ضد مغول اقدامات خوبی از خود ارائه داد.

علامه امینی بعد از آن که کلام ابن تیمیّه را در ردّ «حدیث آغاز دعوت پیامبر ﷺ» «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ...» نقل می کند که او سند حدیث مزبور را صحیح نمی داند، می گوید: «از او این سخن عجیب نیست زیرا او فرد متعصبی است که بر انکار ضروریات و تکفیر مسلمین و به خصوص انکار آنچه مربوط به فضایل اهل بیت علیهم السلام است اصرار دارد»^۱ و در جای دیگر می افزاید: «لذلك عاد غرضاً لنبال الجرح من فطاحل علماء اهل السنّة منذ ظهرت مخاريقه و إلى هذا اليوم و حسبك قول الشوكاني في البدر الطالع ج ۲ ص ۲۶۰: صرح محمّد البخاری الحنفی المتوفى ۸۴۱ بتبديعه ثمّ تكفيره ثمّ صار يصرح في مجلسه: انّ من أطلق القول على ابن تيمية: انه شيخ الاسلام، فهو بهذا الاطلاق كافر؛ به همین دلیل او همواره هدف تیرهای انتقاد از سوی علمای بزرگ اهل سنت واقع شد، از جمله «شوکانی» از محمّد بخاری حنفی نقل می کند که او را تکفیر کرده و گفته است: هر کس ابن تیمیّه را شیخ الاسلام بخواند، کافر است!»^۲.

از مدافعان سرسخت ابن تیمیّه می توان از «ابن کثیر» مؤلف کتاب

۱. الغدير، جلد ۲، صفحه ۲۸۰.

۲. همان مدرک، جلد ۱، صفحه ۲۴۷، (پاورقی).

«البدایة و النهایة» (متوفای ۷۴۴) را نام برد که در سراسر کتاب خود به هر مناسبتی از ابن تیمیّه دفاع کرده و او را ستوده است. از علمای معاصر ابن تیمیّه که از او دفاع کرده و به سبب این کار مورد نفرت جامعه خود قرار گرفت، محدّث مشهور «ابوالحجاج مزری» صاحب کتاب «تهذیب الکمال» است که در سال ۷۴۲ درگذشته است.

دیگر از شاگردان ابن تیمیّه، «احمد بن محمد مری لبلی» حنبلی است که به گفته ابن حجر نخست مخالف ابن تیمیّه بود ولی پس از ملاقات با او از دوستان و شاگردان او گردید و مصنّفات او را نوشت و در طرفداری از او پافشاری کرد و در ردّ مسأله سفر برای زیارت از او دفاع کرد، سرانجام «اخنایی» قاضی مالکی او را احضار کرد و آنقدر زد تا بدنش خونین شد و سپس دستور داد او را وارونه سوار قاطر کردند و در شهر گرداندند، تا تحقیر شود.

بزرگترین شاگرد و مدافع سرسخت ابن تیمیّه بی شک «ابن القیم الجوزیه» است که در همه اقوال و عقاید تابع و حامی بی چون و چرای او بود و نشر و بسط عقاید ابن تیمیّه را در زمان حیات و پس از مرگ او بر عهده داشت و بارها با وی به زندان رفت و به همین سبب او را تازیانه زدند و سوار بر شتر در شهر گرداندند و با ابن تیمیّه در

قلعہ دمشق زندانی کردند.^۱



اکنون به اصل موضوع باز می‌گردیم که چرا «ابن تیمیہ» موفق به گستردن سفرہ سلفی‌ها در شام نشد، ولی محمد بن عبدالوہاب، آن را در سرزمین نجد گسترده و سپس دامنه آن را به تمام جزیرہ عربستان کشید و این اعتقادات را به نام خود به عنوان «آیین وہابیّت» در تاریخ ثبت کرد؟

دلیل عمدہ آن دو چیز بود:

نخست این که دمشق و شام یکی از مراکز علوم اسلامی در آن زمان بود، و علمای برجسته و حوزه‌های علمیہ فراوانی داشت؛ آنها به صورت وسیع در برابر اشتباهات ابن تیمیہ به مقاومت برخاستند، و با این که طرفداران قابل ملاحظہ‌ای پیدا کرده بود، نفوذ او را با دلایل منطقی درهم شکستند، در حالی که سرزمین نجد از این نظر در آن زمان بسیار فقیر بود، و شبہات سر سلسلہ این گروه با مقاومت چندانی رو به رو نشد و در میان عوام گسترش یافت. در طول تاریخ هر منطقہ‌ای زیر پوشش علما و دانشمندان آگاه بوده است، از این آفات مصون مانده است.

۱. گردآوری از کتاب‌های سیر اعلام النبلاء، جلد ۱، صفحہ ۳۷؛ الصحيح من السیرة، جلد ۱، ص ۲۴۵؛ الغدير، جلد ۲، صفحہ ۲۸۰؛ الذریعة، جلد ۲، صفحہ ۲۸۳ آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی بخش ۱۴، آیین وہابیّت و فصل نامہ مکتب اسلام، شماره ۱۰.

دیگر این که در آن زمان در میان قبایل «نجد» بر سر حکومت منازعات شدیدی بود، محمد بن عبدالوهاب طبق تواریخ موجود از این موقعیت استفاده کرد و با آل سعود پیمان بست که آنها از افکارش حمایت کنند، او هم پیروان خود را برای کشورگشایی در اختیار آنان قرار دهد، در حالی که در دمشق و شامات نه چنین شرایطی وجود داشت، و نه ابن تیمیّه به فکر چنین طرحی افتاد.



۶- ضعف منطق و برداشت نادرست از شش واژه قرآنی

شاهکار مهم این مذهب در مسأله توحید و شرک است و همان‌گونه که گفتیم برگرفته از عقاید «ابن تیمیّه دمشقی» می‌باشد. «محمد بن عبدالوهاب» در رساله «کشف الشبهات» در این باره سخنی دارد که خلاصه‌اش چنین است:

۱- توحیدی که اسلام به آن دعوت کرده توحید در عبادت است، زیرا مشرکان عرب توحید خالق را قبول داشتند و می‌گفتند عالم همه مخلوق خداست «وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ»^۱.

«هر گاه از آنها سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده؟ می‌گویند: خداوند توانای دانا!»

و در جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمْنُ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ

۱. زخرف، آیه ۹.

مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدِيرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ؟^۱

«بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؟ و چه کسی مالک گوش‌ها و چشم‌هاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد و چه کسی امور (جهان) را تدبیر می‌کند؟ می‌گویید: خدا! بگو: پس چرا تقوا پیشه نمی‌کنید؟!».

با توجه به این آیات مشرکان عرب، خالق جهان و رازق بندگان و مدیر و مدبّر عالم را خداوند یگانه می‌دانستند. پس شرک آنها در چه بود؟ اشکال کار آنها فقط در توحید عبادت بود یعنی بت‌ها و بعضی از صالحان را پرستش می‌کردند. به تعبیر دیگر مشرکان عرب هرگز منکر توحید خالق و رازق و ربّ العالمین نبودند، بلکه مشرک در عبادت خدا بودند و اسلام آنها را به «عبادت» خداوند یگانه دعوت فرمود.

۲- مفهوم «شرک» آن است که انسان غیر خداوند یگانه را بخواند و برای حلّ مشکلات به او پناه برد (به عنوان مثال یا رسول الله و یا علی بگوید) زیرا قرآن مجید می‌گوید: ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾.^۲

۳- اگر کسی از پیامبر اسلام ﷺ یا هر کس از پیشوایان اسلام و صالحان شفاعت بطلبد کار او شرک است! و جان و مال او بر موحدان مباح است! زیرا او مشرک است و هر مشرکی مهدورالدم و المال و

۱. یونس، آیه ۳۱.

۲. جن، آیه ۱۸.

النساء می‌باشد. قرآن مجید می‌گوید: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱.

«بگو: شفاعت به طور کامل از آن خدا است، حکومت آسمان‌ها و زمین از آن او است سپس به سوی او باز می‌گردید».

۴- به علاوه مشرکان عرب هنگامی که به جهت بت پرستی مورد اعتراض واقع شدند گفتند «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى»^۲.

«ما بت‌ها را تنها برای این پرستش می‌کنیم که ما را به خدا نزدیک کند» و هرگز پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این سخن را از آنها نپذیرفت.

بنابراین پرستش آنها نسبت به بت‌ها برای خالق و رازق بودن آنها نبود بلکه فقط برای شفاعت بت‌ها عندالله بود، پس هر کس غیر خدا را شفیع بداند مانند مشرکان عرب است و جان و مال او مباح است!!
این بود عصاره کلام آنها در مسأله توحید و شرک.



نقد و بررسی

در واقع تکیه گاه عمده «وَهَابِيُونَ» در کتاب‌های مختلف در بحث توحید و شرک همان چند آیه بالاست که در همه جا به آن استناد می‌جویند، و سعی دارند، از کنار سایر آیات قرآن به سادگی بگذرند،

۱. زمر، آیه ۴۴.

۲. زمر، آیه ۳.

و آنها را نادیده بگیرند، یعنی در برابر قرآن به طور کامل گزینشی عمل کنند.

در ضمن برای این که علمای مخالف را که با آیات دیگر قرآن خطاهای آنها را روشن می‌سازند، خلع سلاح کنند در یک ادعای بی‌سابقه می‌گویند، تمام آیاتی که دیگران برای ردّ این برداشت در مسأله «توحید و شرک» به آن استدلال کرده‌اند از آیات متشابه است! و تنها آیاتی که آنها به آن استناد جسته‌اند از محکّمات قرآن است!^۱ در یک بررسی دقیق این نکته به دست می‌آید که خطا و اشتباه و برداشت نادرست وی از «شش واژه قرآنی» سبب شده که همهٔ مسلمین را به جز پیروان عقاید خود مشرک بشمرند و حکم کفر آنها را صادر کنند.

و متأسفانه جهان اسلام برای خطای آنها در تفسیر این شش واژه، بهای سنگینی را تاکنون پرداخته است، چه خون‌های مقدّسی که از مسلمانان بر زمین ریخته شد؟ و چه اموال هنگفتی که به غارت رفت؟ و حتّی امروز هم آن وضع در بعضی از مناطق ادامه دارد که نمونه‌های آن در زمان حکومت طالبان در افغانستان و در بمب‌گذاری‌های گروه سپاه صحابه در مساجد شیعیان پاکستان و بمب‌گذاری‌های بسیار وحشتناک و بی‌رحمانه در عراق در صفوف اهل سنت و شیعه، و حتّی در عربستان سعودی در «ریاض» و «الخبر» دیده شده است.

۱. شرح کشف الشبهات، صفحهٔ ۷۴.

چرا آنان حاضر نیستند با دیگر علمای اسلام، علمای الازهر، دمشق، قم و نجف به بحث منطقی بنشینند تا حقایق روشن شود. چرا بحث‌های آنها همچون پاسخ‌های بعضی از پیشوایان آنها که با جمله «**إِيَّهَا الْمَشْرِكُ الْجَاهِلُ**» آغاز می‌شود و گوینده با پیشداوری خود، طرف مقابل را نخست **مهدورالدم و مشرک و نادان** شمرده سپس با او بحث می‌کند، هنوز ادامه دارد؟!

چرا آن گونه که قرآن دستور داده، حاضر نیستند بحثی دوستانه بر اساس «**فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ**»^۱ میان علمای وهابی و دیگران آغاز گردد؟!

که اگر چنین می‌کردند این همه خون‌های پاک مسلمین ریخته نمی‌شد و اموال آنها به غارت نمی‌رفت، و دشمنان بر آنها مسلط نمی‌شدند و اقلیت کوچک صهیونیست همه چیز آنها را به بازی نمی‌گرفت. معلوم نیست چه جوابی در برابر خدا برای روز قیامت و عندالمیزان و الحساب آماده کرده‌اند؟

به هر حال این شش کلمه سرنوشت‌ساز عبارتند از:

۱- شرک و مشرک (در قرآن مجید)

۲- إله (در لا إله إلا الله در قرآن مجید)

۳- عبادت (در قرآن مجید)

۴- شفاعت (در قرآن مجید)

۱. زمر، آیات ۱۷-۱۸.

۵- دعا (در قرآن مجید)

۶- بدعت (در قرآن و حدیث)

الف) مفهوم «شُرک»

نخستین واژه مهمی که وهابیان در آن گرفتار اشتباه و خطا شده و بر اثر آن فتوای اباحه خون و مال و نوامیس بسیاری از مسلمین را صادر کرده‌اند واژه «شُرک» و «مشرک» است.

«شُرک» در لغت عرب به معنی شرکت در چیزی است و «شَرِیک» همان همتا و همطراز است.

لسان العرب در معنی اشتراک می‌گوید: «أَشْرَكَ بِاللَّهِ: جَعَلَ لَهُ شَرِيكًا فِي مَلِكِهِ» و در معنی «شُرک» می‌گوید: «وَالشُّرْكُ أَنْ يَجْعَلَ لِلَّهِ شَرِيكًا فِي رِبْوَئِهِ» و به این ترتیب شرک را به معنی شریک قرار دادن برای خدا در حاکمیت و ربوبیت تفسیر کرده است. راغب در مفردات می‌گوید: «شُرک در دین دو گونه است: اوّل «شُرک عظیم» است که انسان شریک و همتایی برای خدا قرار دهد که سبب محرومیت او از بهشت است». «مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ»؛ و «شُرک صغیر» است اگر غیر خدا را در بعضی امور مورد توجه قرار دهد که همان ریا و نفاق است. قرآن می‌گوید: ^۱ «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ

۱. مفردات راغب ماده شُرک (با تلخیص).

مُشْرِكُونَ»^۱.

بنابراین، حقیقت شرک عظیم آن است که کسی را همتای خدا و هم‌مطراز او در خالقیت و مالکیت و ربوبیت و عبادت بدانیم. ولی اگر بگوییم حضرت مسیح علیه السلام بیماران غیر قابل علاج را به اذن خدا شفا می‌داد، و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کرد، و با علمی که از ناحیه خداوند کسب کرده بود از مسائل پنهانی و غیوب خبر می‌داد، نه راه شرک پوییده‌ایم و نه سخنی به گزاف گفته‌ایم.

مگر قرآن مجید از زبان مسیح علیه السلام نمی‌گوید: «وَأُبرِءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۲.

«و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار دادیم، که به آنها بگوید): من نشانه‌ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده‌ام؛ من از گِل، چیزی به شکل پرنده می‌سازم؛ سپس در آن می‌دمم و به فرمان خدا، پرنده‌ای می‌گردد. و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص را بهبودی می‌بخشم؛ و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم! و از آن چه می‌خورید، و در خانه‌های خود ذخیره می‌کنید؛ به شما خبر می‌دهم؛ به یقین در اینها، معجزه برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.»

۱. یوسف، آیه ۱۰۶.

۲. آل عمران، آیه ۴۹.

بنابراین اگر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعضی از بندگان صالح خدا همچون امامان اهل بیت علیهم السلام چنین اموری را به همین صورت یعنی «به اذن خدا» تقاضا کنیم، نه تنها شرک نیست، بلکه عین توحید است، چرا که ما هرگز آنها را هم طراز و هم ردیف و شریک خدا و مستقل در تأثیر قرار نداده‌ایم، بلکه بندگان سر بر فرمان او و مجری اوامر او دانسته‌ایم.

تعجب است چگونه پیشوایان وهابی از واژه «شرک» که معنی روشنی دارد، چنین برداشتی کرده و هرگونه درخواست از بندگان صالح خدا را که جز به اذن خدا کاری نمی‌کنند شرک دانسته‌اند، مطلبی بر خلاف صریح قرآن؟!

فرض کنید کسی خادمی دارد که گوش به فرمان مولاست و چیزی را جز به اجازه او انجام نمی‌دهد، اگر کسی از او بخواهد از مولای خود انجام فلان عمل را تقاضا کن، آیا این تقاضا کننده، «خادم» را همتا و هم ردیف و شریک مولا دانسته است، یا در مسیر خدمت؟! آیا هیچ وجدان بیداری این سخن را می‌پذیرد، که این کار شرک است؟

تمام اشتباهات آنها از اینجا ناشی می‌شود که آیات قرآن را در کنار هم نچیده‌اند تا مفهوم واقعی آنها روشن شود، بلکه آنچه را که با پیشداوری‌های آنان در بدو نظر هماهنگ بوده پذیرفته، و بقیه را کنار زده‌اند.

ب) مفهوم «إله»

تصوّر شیخ الاسلام وهّابیان این است که «إله» فقط به معنی «معبود» است، بنابراین جمله لا إله إلاّ الله که شعار پیامبر اسلام ﷺ و مسلمین جهان بوده و هست، فقط ناظر به «توحید در عبادت» است، یعنی هیچ معبودی جز خداوند یگانه نیست، و به این ترتیب نظر به نفی شرک در خلقت و رازقیّت و ربوبیّت و غیر اینها ندارد، زیرا مشرکان جاهلی توحید در خالقیت و رازقیّت و ربوبیّت را قبول داشتند و تنها مشکل آنها عدم توحید در عبادت بود، چون غیر خدا را پرستش می کردند.

توضیح بیشتر

بر خلاف تصوّر وهّابیون، مشرکان عرب تنها گرفتار شرک در عبادت نبودند یا به تعبیر دیگر «إله» در همه جا به «معنی» معبود نیست، بلکه گاه به معنی «خالق» است. قرآن مجید می فرماید: ﴿أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ * لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾^۱.

«آیا آنها خدایانی از زمین برگزیدند که (خلق می کنند و) منتشر می سازند؟! * اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می شدند (و نظام جهان به هم می خورد). منزّه است خداوند

۱. انبیاء، آیات ۲۱-۲۲.

پروردگار عرش، از وصفی که آنها می‌کنند!.

در این آیات به روشنی «آلهه» جمع «اله» به معنی «خالق» آمده است و سخن در آیه درباره «توحید خالقیت» است نه «توحید در عبادت».

در آیه دیگری همین معنی با وضوح بیشتری دیده می‌شود: ﴿مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۱.

«خدا هرگز فرزندی برای خود انتخاب نکرده؛ و خالق دیگری با او نیست؛ که اگر چنین می‌شد، هر یک از خدایان مخلوقات خود را تدبیر و اداره می‌کردند و بعضی بر بعضی دیگر برتری می‌جستند (و جهان هستی به تباهی می‌کشید)؛ منزّه است خدا از آنچه آنان وصف می‌کنند! * او دانای نهان و آشکار است؛ پس برتر است از آنچه برای او همتا قرار می‌دهند!».

در این آیات وجود خالق دیگری جز خداوند یگانه نفی شده (آن هم با لفظ «إله») که اگر خالق دیگری غیر از او بود نظم جهان به هم می‌خورد. این آیه اعتقاد مشرکان عرب را به تعدد خالق روشن می‌سازد چون می‌فرماید ﴿فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.

به این ترتیب منحصر ساختن دعوت اسلام به «توحید در

۱. مؤمنون، آیات ۹۱-۹۲.

عبادت» و عدم توجه به شاخه‌های دیگر توحید، اشتباهی بزرگ و مخالف آیات قرآن است.

تمام قراین نشان می‌دهد که «وهّابیان» روی علاقه‌ای که نسبت برداشت خودشان از مسأله توحید و شرک داشته‌اند، از کنار آیات دیگر قرآن که بر خلاف برداشت آنها بوده، به سادگی گذشته و آنها را نادیده گرفته‌اند، با این که بسیاری از آنها به ظاهر حافظ قرآن بوده، اما متأسفانه همواره روی همان چند آیه مورد نظرشان تکیه می‌کنند، چرا که حفظ قرآن همیشه به معنی فهم قرآن نیست!

همچنین از آیات دیگر استفاده می‌شود که جمعی از مشرکان فراتر از مسأله عبادت بت‌ها و خالقیت، اعتقاد به «ربوبیت» بت‌ها یعنی تأثیرگذاری در سرنوشت خود داشتند و در یک پندار خرافی فکر می‌کردند بت‌ها به عنوان مثال نسبت به مخالفان خود، غضب می‌کنند و آنها را بیچاره می‌سازند و موافقان را یاری می‌دهند و خوشبخت می‌کنند، به عنوان مثال مشرکان زمان هود می‌گفتند: ﴿إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ﴾^۱.

«ما (درباره تو) فقط می‌گوییم: بعضی از خدایان ما، به تو زیان رسانده (وعقلت رار بوده) اند. (هود) گفت: من خدا را به شهادت می‌طلبم، شما نیز گواه باشید که من بیزارم از آن چه شریک (خدا) قرار می‌دهید».

۱. هود، آیه ۵۴.

آنها چنین می‌پنداشتند که بت‌ها گاه خشم می‌گیرند و زیان می‌رسانند و گاه خشنود می‌شوند و برکت می‌دهند یعنی بت پرستان بت‌ها را در سرنوشت خود مؤثر می‌دانستند و نوعی ربوبیت برای آنها قائل بودند، که این عقیده گروه زیادی بود.

شعر معروفی را که شاعر عرب در مذمت طایفه «بنی حنیفه» در جاهلیت سروده - به مناسبت این که آنها بتی از خرما ساخته بودند و در یک سال قحطی آن را خوردند! - نیز شاهد این مدعاست!

أكلت حنیفة ربّها عام التّحّم و المجاعة

لم یحذروا من ربّهم سوء العواقب و التّباعه^۱

«طائفه بنی حنیفه خدای خود را در سال قحطی و سختی خوردند، و آنها از مجازات پروردگار خود نترسیدند».

کلمه «رب» بر بت‌ها اطلاق شده و خورندگان بت را از عواقب سوء کار خود برحذر داشته تا مبدا بر آنها خشم گیرند و زیان رسانند. شاعر دیگری می‌گوید: «أ ربّ یبول الثعلبان برأسه؛ آیا بتی که رویاه‌ها بر آن بول می‌کند «رب» است». ^۲ در طول تاریخ بت پرستی، اطلاق کلمه «رب» و «ارباب» بر بت‌ها حاکی از آن است که آنها معتقد بودند بخشی از تدبیر امور جهان به دست بت‌هاست.

لذا هنگامی که یوسف می‌خواهد زندانیان مشرک را به توحید

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۷، صفحه ۲۰۹.

۲. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۲۵۳.

دعوت کند، می‌گوید: ﴿يَا صَاحِبِي السِّجْنِ أَرْبَابُ مُنْفَرِقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾^۱.

«ای دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده بهترند، یا خداوند یکتای قدرتمند؟!». (به کلمهٔ ارباب جمع رب توجه داشته باشید).

شاهد دیگر: رسول خدا ﷺ طبق صریح قرآن مجید به مشرکان اهل کتاب خطاب کرد: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾^۲.

«بگو: ای اهل کتاب! بیاوید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما، بعض دیگر را - غیر از خدای یگانه - به خدایی نپذیرد. هرگاه (از این دعوت)، سر باز زنند، بگوئید: گواه باشید که ما مسلمانیم».

تعبیر به «ارباب» به خوبی نشان می‌دهد که آنها در مسألهٔ ربوبیت خداوند نیز گرفتار شرک بودند.

در آیهٔ دیگری از همین سوره می‌خوانیم: ﴿وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^۳.

۱. یوسف، آیهٔ ۳۹.

۲. آل عمران، آیهٔ ۶۴.

۳. آل عمران، آیهٔ ۸۰.

«خداوند به شما دستور نمی دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگارِ خود انتخاب کنید. آیا شما را، پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر دعوت می کند؟!».

راه دور نرویم قرآن دربارهٔ بت پرستان جاهلیت می گوید: «وَآتَخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ إِلَهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ»^۱؛ «آنها جز «الله» خدایانی برگزیدند تا آنها را یاری کنند».

یعنی آنها گرفتار شرک در شاخهٔ ربوبیت و تأثیر در سرنوشت خود نیز بودند و بت‌ها را دارای تأثیر فوق العاده‌ای می پنداشتند.

در داستان ابراهیم علیه السلام در برابر بت پرستان می خوانیم، او در آغاز با آنها همصدا شد و دربارهٔ ستاره و ماه و خورشید سه بار «هَذَا رَبِّي»^۲ گفت تا بطلان عقیدهٔ آنها را در پایان کار نشان دهد.

تکیهٔ او بر ربوبیت به خوبی نشان می دهد که بت پرستان «بابل» ماه و خورشید و ستارگان را تدبیر کنندهٔ زندگی خود می پنداشتند؛ همچنین گرفتار او در برابر نمرود.^۳

نتیجه این که «إله» فقط به معنی معبود نیست، بلکه گاه به معنی «خالق» و گاه به معنی «رب» نیز استعمال می شود و مشرکان فقط در «عبادت» گرفتار شرک نبودند بلکه در امر «خالقیّت» و «ربوبیت» نیز مشرک بودند.

۱. یس، آیهٔ ۷۴.

۲. انعام، آیات ۷۶-۷۸.

۳. بقره، آیهٔ ۲۵۸.

بنابراین هرگاه قرآن مجید می‌گوید اگر از آنها سؤال کنی خالق و مدبّر عالم کیست، می‌گویند خداست، منظور مدبّر آسمان‌ها و زمین است، چراکه آیات قرآن با هم تناقض و تضادی ندارد. آیا با این برداشت‌های سستی که سران وهابیت از آیات قرآن به خصوص واژه «إله» دارند، می‌توانند خون مسلمانان را مباح شمرده و اموال آنها را به یغما برند؟ راستی چقدر جان و مال مسلمان بی‌ارزش شده است !!



(ج) مفهوم «عبادت»

«عبادت» سؤمین واژه قرآنی است که وهابیان برداشت نادرستی از آن دارند. آنها با صراحت می‌گویند: اگر کسی به سراغ صالحان برود که آنها نزد خداوند برای او شفاعت کنند مصداق آیه شریفه ذیل می‌باشد: ﴿أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾^۱.

«آگاه باشید که دین خالص از آن خداست، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند، (دلیلشان این بود که): اینها را نمی‌پرستیم مگر برای این که ما را به خدا نزدیک کنند. خداوند روز قیامت میان

۱. زمر، آیه ۳.

آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند؛ خداوند آن کس را که دروغگو و کفران‌کننده است هرگز هدایت نمی‌کند».

ولی آنها به این نکته قرآنی توجه ندارند که عیب کار مشرکان این نبود که از صالحان شفاعت می‌طلبیدند، بلکه مشکل کار آنها این بوده که برای شفاعت، آنها را «عبادت و پرستش» می‌کردند، در برابر آنها به خاک می‌افتادند و سجده می‌کردند. (در مفهوم آیه فوق و جمله «ما نعبدهم» دقت فرمایید)

ما هنگامی که به زیارت رسول خدا ﷺ برویم و بگوییم از تو می‌خواهیم در دنیا و آخرت برای ما شفاعت کنی، آیا او را پرستش کرده‌ایم؟ برای او به خاک افتاده و سجده کرده‌ایم؟

«طلب شفاعت» چه ارتباطی به «عبادت» دارد؟ هر کس اهل لغت و اهل عرف باشد می‌داند اگر کسی نزد حضرت مسیح می‌آمد و بچه کورمادرزاد خود را می‌آورد و به او می‌گفت تو که می‌گویی کور مادرزاد را به اذن خدا شفا می‌دهم ﴿وَأَبْرَأُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ﴾ خواهش می‌کنم فرزند مرا به اذن الله شفا بده، کجای این کار عبادت است؟! این کاری است که قرآن آن را مجاز شمرده است.

«عبادت» در لغت و عرف به نهایت خضوع در برابر دیگری گفته می‌شود مانند رکوع و سجود، اما خواهش کردن از دیگری هیچ ارتباطی با این موضوع ندارد.

راغب در مفردات می‌گوید: «الْعُبُودِيَّةُ إِظْهَارُ التَّدَلُّلِ وَالْعِبَادَةُ أَبْلَغُ

مِنْهَا لِأَنَّهَا غَايَةُ التَّدَلُّلِ»^۱.

در لسان العرب می‌خوانیم: «أَصْلُ الْعُبُودِيَّةِ الْخَضُوعُ وَ التَّدَلُّلُ».

جالب این است که پیشوای مذهب وهابیت جمله «لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى» را مورد توجه قرار داده، ولی از کنار جمله «مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا...» به راحتی گذشته است، پس اشکال کار در عبادت غیر خدا است نه در «تقاضای شفاعت برای قرب به خدا» آن هم شفاعت به اذن الله. (دقت کنید)

آری انسان هنگامی که با پیشداوری ناصوابی وارد مسأله‌ای می‌شود، آنچه را موافق مقصود اوست می‌بیند و آنچه مخالف است گاه به هیچ وجه نمی‌بیند و گاه ساده از کنار آن می‌گذارد، سپس فتوای قتل میلیون‌ها نفر از مسلمین را به عنوان «مشرك» صادر می‌کند! و خون و مال و ناموس این مشرکان را مباح می‌شمرد!
البته بحث درباره حقیقت «شفاعت» و «دعا» به زودی خواهد آمد، (إن شاء الله).



(د) مفهوم «شفاعت»

شفاعت چهارمین واژه قرآنی است که این گروه در تفسیر آن گرفتار خطا شده‌اند و همان‌گونه که گفتیم حکم کفر تمام کسانی را که از

۱. مفردات راغب، ماده «عبد».

پیامبر ﷺ یا امامان اهل بیت علیهم السلام یا صالحان دیگر تقاضای شفاعت کنند، صادر کرده و آنها را «مشرک» خوانده‌اند که اسناد آن پیش از این گذشت.

آنها به قدری در این راه تندروی می‌کنند که پیشوای آنان در رساله «کشف الشبهات» این مشرکان را به دو دلیل بدتر از بت پرستان زمان جاهلیت می‌شمرد و تصریح می‌کند، با این که آنها نه اعتقاد به معاد داشتند، نه نماز می‌خواندند و نه چیزی از فرائض اسلام را بجا می‌آوردند، پیامبر اسلام ﷺ را ساحر و واجب‌القتل، و قرآن را سحر می‌شمردند، باز هم بر مشرکان عصر ما (آنها که همه چیز را قبول دارند و متعبد به تمام آداب اسلام هستند و فقط از پیغمبر اکرم ﷺ طلب شفاعت می‌کنند) برتری دارند!! و تصریح می‌کند شرک آنها سبک‌تر از شرک اینهاست! چرا؟

زیرا آنها در حال رفاه «بت» می‌پرستیدند، ولی در حال سختی (به عنوان مثال هنگامی که گرفتار امواج خروشان و خطرناک دریا می‌شدند) خدا را با اخلاص می‌خواندند!^۱

راستی چقدر بی‌انصافی است که انسان بگوید افراد متدینی که تمام مبانی اسلام را قبول دارند و همه آداب و احکام اسلام را انجام می‌دهند، از تمام گناهان پرهیز دارند، زکات و حقوق مالی خود را به طور کامل می‌پردازند، از راه‌های دور به زیارت خانه خدا می‌آیند و

۱. متن عربی این سخن در صفحه ۳۷ گذشت.

حافظ قرآن و عالم به معارف اسلام هستند، از بت پرستان شرابخوار آدمکش و جاهل و خونخوار و آلوده به انواع گناهان زمان جاهلیت که هیچ چیز را قبول نداشتند، بدترند، چرا که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا کسان دیگری که آنها را صالح می دانند طلب شفاعت کرده اند، آنها مشرکند و جان و مالشان مباح است!!

آیا کسی این گونه سخنان دور از منطق را در دنیای امروز می پذیرد؟!

بنابراین باید قبول کرد که عمر این گونه افکار به پایان رسیده و به زودی به بایگانی تاریخ سپرده خواهد شد.

حال به سراغ اصل **مسأله شفاعت** می رویم، تا ببینیم چه مشکلی از نظر توحیدی در این مسأله نهفته شده که این همه کافر و مشرک و مهدورالدم درست کرده اند؟!

آیا شیخ الاسلام کشف تازه ای در این مسأله کرده که بر همه علمای اسلام در طول تاریخ جز او و جناب ابن تیمیّه مخفی مانده است؟! حقیقت این است که **اصل مسأله شفاعت** ضمن آیات فراوانی از قرآن مجید به اثبات رسیده و به اجماع علمای اسلام از مسلمّات است، حتّی وهّابی ها نیز منکر اصل شفاعت نیستند و با صراحت به آن معترفند.

نکته دیگر، عدم امکان شفاعت شفیعیان، بدون اذن خدا نیز از مسلمّات است، زیرا در بیش از پنج آیه از قرآن به این موضوع تصریح

شده، از جمله در آیه الکرسی می‌خوانیم: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾^۱.

«چه کسی نزد خداوند - جز به اذن او - شفاعت می‌کند؟!».

توحید افعالی می‌گوید همه چیز در عالم باید به اذن خدا صورت گیرد و کسی همتا و شریک او نیست، اگر شفاعتی هم صورت می‌گیرد به اذن و فرمان او است و از آنجا که او حکیم است، اذن و اجازه‌اش نیز بر اساس حکمتی انجام می‌گیرد و درباره کسانی اجازه شفاعت می‌دهد که لیاقت شفاعت را داشته باشند و در طریق عصیان، تمام پل‌های پشت سر خود را ویران نکرده باشند. (دقت کنید)

تا اینجا همه مسائل مورد توافق است، پس اختلاف در کجاست؟ اختلاف در این است که علمای اسلام (غیر وهابی) می‌گویند تقاضای از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به چیزی که خدا به او داده (یعنی مقام شفاعت) کار شایسته‌ای است و نه تنها مخالف توحید نیست، بلکه مؤید آن است، ولی وهابی‌ها می‌گویند اگر از او تقاضای شفاعت کنی کافر و مشرک و مباح الدم و المال می‌شوی!!!

آیا شفاعت باطل است؟ نه، زیرا به اتفاق همه علما جایز است.

آیا پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مقام شفاعت ندارد؟ همه می‌گویند البته دارد.

پس مشکل کار کجاست؟ می‌گویند: مقام شفاعت دارد ولی از او نخواه که کافر می‌شوی! زیرا قرآن می‌گوید، مشرکان عرب هم

۱. بقره، آیه ۲۵۵.

می گفتند ما بت‌ها را بدین جهت پرستش می‌کنیم تا شفیعان ما نزد خدا باشند و کار شما مانند کار مشرکان عرب است.

می‌گوییم آنها پرستش بت‌ها می‌کردند، ما هرگز پیامبر ﷺ و خاندان او را پرستش نمی‌کنیم و درخواست شفاعت ربطی به عبادت و پرستش ندارد.

می‌گویند همین است که ما می‌گوییم!

می‌گوییم قرآن خودش به گنهکاران دستور داده نزد پیامبر ﷺ بروند و از او تقاضای استغفار (و شفاعت) در پیشگاه خدا کنند تا خدا آنها را ببخشد: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾.^۱

«اگر مخالفان، هنگامی که به خود ستم می‌کردند (و فرمان‌های خدا را زیر پا می‌گذارند)، به نزد تو می‌آمدند، و از خدا طلب آمرزش می‌کردند، و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.»

و از آن واضح‌تر در داستان یعقوب علیه السلام می‌خوانیم که فرزندان یعقوب بعد از اعتراف به اشتباه و گناه خود نسبت به یوسف علیه السلام، از پدر تقاضا کردند در پیشگاه خدا برای آنها استغفار (و شفاعت) کند و گفتند: ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ * قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾.^۲

۱. نساء، آیه ۶۴.

۲. یوسف، آیات ۹۷ و ۹۸.

«گفتند: پدر! از خدا آمرزش گناہان ما را بخواہ، کہ ما خطاکار بودیم. گفت: بہ زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می طلبم، کہ او آمرزنده و مہربان است».

نہ تنها یعقوب این تقاضا را کہ تقاضای شفاعت نزد خدا بود، انکار نکرد، بلکہ از آن استقبال نمود.

آیا پیغمبر خدا فرزندان خود را بہ «شرک» و کفر دعوت می کند؟

عذر ناموجّہ

نکتہ جالب این است کہ وہابیون متعصّب بہ سبب نداشتن پاسخ، سخن خود را بہ اینجا کہ می رسد عوض می کنند و می گویند: دو آیہ فوق مربوط بہ زمان حیات این دو پیامبر است، ولی پس از مرگ کہ آنها بہ صورت موجودی بی روح در می آیند کاری از آنها ساخته نیست! بنابراین تقاضای شفاعت از پیامبر اسلام ﷺ بعد از مرگ آن حضرت بی فایده است!

درست توجّہ می کنید کہ در اینجا مسأله شرک و کفر کنار می رود و مسأله «بیهودگی» پیش می آید و می گویند اگر در حال حیات از آنها شفاعت بطلبند، نہ شرک است و نہ کفر، ولی اگر پس از وفات باشد کاری بیهوده است و این در حقیقت بہ معنی پس گرفتن تمام ادعای پیشین است. (دقّت کنید)

ما می گوئیم نہ کفر است و نہ بیهودہ، چرا کہ هیچ مسلمانی بہ خود اجازہ نمی دہد بگوید مقام پیغمبر اسلام ﷺ از یک شہید عادی

میدان بدر و اُحد کمتر است آنها ﴿أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^۱ هستند ولی پیامبر ﷺ (نعوذ بالله) «کالحجرا» کدام جفاکار چنین سخنی می‌گوید؟!

گویا اشتباه آنها از اینجا پیدا شده که قرآن به پیامبر می‌گوید: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمُؤْتَىٰ وَلَا تَنْسَمِعُ الضَّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾^۲. «به یقین تو نمی‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نمی‌توانی ناشنویان را هنگامی که روی بر می‌گردانند و پشت می‌کنند فراخوانی».

در حالی که این مربوط به افراد عادی است نه پیامبر ﷺ و نیکان و پاکان.

باید از آنها پرسید پس چرا در نمازها بر آن حضرت سلام می‌فرستید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ»، می‌گویند: آیا به کسی که چیزی درک نمی‌کند (نعوذ بالله) سلام و درود می‌فرستید؟ آیا به آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾^۳ «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و سلام گویند و به طور کامل تسلیم (فرمان او) باشید»، بعد از رحلت پیامبر ﷺ عقیده دارید یا نه؟ خداوند و مؤمنان درود و رحمت بر چه

۱. آل عمران، آیه ۱۶۹.

۲. نمل، آیه ۸۰.

۳. احزاب، آیه ۵۶.

کسی می‌فرستند؟ به کسی که (نعوذ بالله) هیچ چیزی درک نمی‌کند؟! چرا بالای سر آن حضرت این آیه را تابلو کرده‌اید: ﴿لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾^۱؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید، و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید».

چرا اجازه نمی‌دهید کسی صدای خود را در آنجا (در کنار قبر مطهر پیامبر ﷺ) بلند کند؟ اگر آن عقیده را درباره پیغمبر اکرم ﷺ بعد از وفات دارید و می‌گویید او بعد از وفات چیزی نمی‌فهمد (العیاذ بالله) این سخنان ضدّ و نقیض چه معنی می‌دهد؟! انصاف دهید آیا چنین عقایدی به پایان عمر خود نزدیک نشده است؟! *



هـ) مفهوم «دعا در قرآن»

از جمله واژه‌هایی که وهابیون تندرو در آن سخت در اشتباهند و بر اساس این اشتباه حکم کفر بسیاری از مسلمانان را صادر کرده‌اند،

۱. حجرات، آیه ۲.

مفهوم «دعا» در قرآن است. آنها معتقدند: هر کس پیامبر ﷺ یا یکی از صالحان و اولیاء الله را بخواند، مشرک و کافر است و جان و مال او مباح است.

صنعتی از طرفداران افکار محمد بن عبدالوهاب در کتاب «تنزیه الاعتقاد» عبارتی دارد که ترجمه‌اش عیناً چنین است: «خداوند (دعا) را عبادت نامیده و فرموده: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾^۱؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم. کسانی که از عبادت من تکبر ورزند با خواری وارد جهنم می‌شوند». بنابراین کسی که پیامبر یا صالحی (از صالحان) را برای انجام چیزی بخواند یا بگوید برای من نزد خدا، جهت برآمدن حاجتم شفاعت کن یا به وسیله تو نزد خدا برای برآمدن حاجتم شفاعت می‌طلبم، یا مانند آن یا بگوید دین مرا ادا کن، یا بیمار مرا شفا ده، یا مانند آن، پیامبر یا آن فرد صالح را دعا کرده (فراخوانده) و دعا عبادت، بلکه مغز عبادت است. چنین کسی غیر خدا را عبادت کرده و مشرک شده است، زیرا «توحید» کامل نمی‌شود جز به این‌که انسان خدا را یگانه در الوهیت و خالق و رازق بودن بداند و دیگری را خالق و رازق نداند و عبادت غیر او نکند؛ حتی بعضی از عبادات را برای غیر بجا نیورد».^۲

۱. غافر، آیه ۶۰.

۲. تنزیه الاعتقاد.

این عبارات همان چیزی است که در بسیاری از کتاب‌های آنان تکرار می‌شود.

استناد آنها در حکم به کفر کسانی که غیر خدا را می‌خوانند، آیه فوق است که در کلام صنعانی آمده بود و آیات دیگری مانند آیات زیر است:

۱- «﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^۱؛ مساجد از آن خدا است، دیگری را با خدا نخواهید».

۲- «﴿لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ﴾^۲؛ خواندن حق از آن او است و کسانی که غیر خدا را می‌خوانند دعای آنها هرگز به اجابت نمی‌رسد».

۳- «﴿إِنَّ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادًا أَمْثَلُكُمْ﴾^۳؛ کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، بندگانی مثل خود شما هستند».

از این آیات همان چیزی را نتیجه می‌گیرند که در کلام «صنعانی» آمده بود. یعنی هیچ کس حق ندارد حتی «یا رسول الله اشفع لی عند الله» بگوید چرا که کافر و مهدورالدم خواهد شد.

بنابراین یکی از عوامل مهمّ خشونت این گروه که هزاران هزار نفر را به سبب آن، از دم تیغ گذرانده و اموالشان را برده‌اند، اشتباه در فهم

۱. جن، آیه ۱۸.

۲. رعد، آیه ۱۴.

۳. اعراف، آیه ۱۹۴.

معنی دعا در قرآن مجید بوده است.

اکنون به قرآن مجید باز می‌گردیم و معنی واژه «دعا» را از قرآن می‌طلبیم تا روشن شود «دعا» کردن و خواندن غیر خدا، گاه کفر است و گاه ایمان؛ اما این افراد بر اثر کم‌اطلاعی یا پیشداوری‌های نادرست، گرفتار چنان اشتباه خطرناکی شده‌اند.

(اتفاقاً ما تجربه کرده‌ایم، افراد نادری که در حوزه‌های علمیّه ما، گاهی تمایلات وهابی‌گری پیدا می‌کنند، آنها نیز افراد کم‌اطلاعی هستند که در دروس حوزوی مشکل داشته‌اند).

به هر حال واژه دعا در قرآن به معانی مختلفی آمده است:

۱- دعا به معنی عبادت، مانند آیه ۱۸ سوره جن ﴿...فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ تعبیر به «مع الله» (همراه با خدا) نشان می‌دهد، منظور این است که کسی را هم‌تا و شریک خدا نپندارید و عبادت نکنید.

گواه این مطلب، آیه ۲۰ همین سوره (با فاصله یک آیه) است که می‌گوید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾؛ بگو تنها پروردگارم را می‌پرستم و کسی را شریک او قرار نمی‌دهم.

هر مسلمانی می‌داند «دعا» به این معنی، مخصوص خدا است و کسی هم‌تای او نیست و جای شک و تردید ندارد.

۲- دعا به معنی فراخواندن به سوی چیزی، مانند آنچه در مورد نوح پیامبر علیه السلام آمده است که می‌گوید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي

لَيْلًا وَنَهَارًا * فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا^۱؛ پروردگارا قوم خود را شب و روز فراخواندم ولی دعای من جز بر فرار آنها نیفزود.

بدیهی است این دعا و فراخوانی قوم، همان دعوت آنها به سوی ایمان است و این نوع دعا عین ایمان می‌باشد و انجام آن بر پیغمبران خدا واجب بوده است.

و آنچه در مورد پیامبر اسلام ﷺ آمده است که خداوند می‌فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ^۲؛ مردم را به راه خدا با حکمت و اندرز نیکو بخوان»، نیز از همین قسم است.

۳- دعا به معنی تقاضای حاجت که گاه از طریق عادی و معمولی است، مانند «وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا^۳؛ هنگامی که از «شهود» دعوت برای ادای شهادت شود، نباید امتناع کنند».

این فراخوانی و دعا در امور عادی است و به یقین اگر کسی آن را انجام دهد، کافر نمی‌شود بلکه وظیفه را انجام داده است.

و گاه از طرق غیر عادی و معجزات است که این بر دو قسم است: گاه با اعتقاد استقلال غیر خدا در تأثیر است و گاه از شخص بزرگی می‌خواهیم که از خدا برای ما چیزی بخواهد.

قسم اول نوعی شرک است، زیرا مستقل در تأثیر، تنها ذات پاک

۱. نوح، آیه ۵ و ۶.

۲. نحل، آیه ۱۲۵.

۳. بقره، آیه ۲۸۲.

خداست، حتی اسباب و مسببات عادی نیز هر چه دارند از خدا دارند و به اذن او اثر می‌گذارند.

قرآن مجید در این زمینه می‌گوید: «﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا﴾^۱؛ بگو کسانی را غیر از خدا که می‌پندارید (قادر بر حل مشکلات شما هستند) بخوانید، آنها نمی‌توانند مشکلی از شما را برطرف سازند و نه در آن تغییری ایجاد کنند».

هیچ فرد مؤمن آگاه و مسلمان با ایمانی چنین عقیده‌ای را درباره هیچ یک از انبیا و اولیاء الله ندارد.

اما قسم دوم، توحید انسان کامل است، یعنی آنجا که کسی را واسطه و شفیع به درگاه خدا قرار می‌دهد و مسبب الاسباب را خدا می‌داند و همه چیز را در قبضه قدرت و اراده او می‌بیند، ولی با توسل به اولیاء الله از آنها می‌خواهد که نزد خدا برای او تقاضای حاجتی کنند، که این عین توحید و ایمان به مشیت مطلقه الهیه است.

قرآن مجید می‌گوید: بنی اسرائیل نزد موسی آمدند و از او تقاضا کردند که از خداوند غذاهای متنوعی (غیر از من و سلوی) برای آنها بخواهد «﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا...﴾^۲؛ ای موسی! ما نمی‌توانیم به یک نوع غذا قناعت و صبر کنیم، از پروردگارت بخواه که از آنچه زمین

۱. اسراء، آیه ۵۶.

۲. بقره، آیه ۶۱.

می‌رویند از سبزیجات و... برای ما فراهم سازد».

موسی هرگز به آنها ایراد نکرد که چرا مرا با خطاب یا موسی! فرا خواندید و چرا مستقیماً خودتان از خدا نخواستید و این شرک و کفر است، بلکه تقاضای آنها را از خدا خواست و اجابت شد و خطاب «وَلَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ»؛ آنچه خواستید برای شما فراهم شد» از سوی خدا نازل گردید، فقط به آنها گفت شما غذای بهتر را رها کردید و به سراغ غذای کم اهمّیت تری رفتید.

* * *

نتیجه:

از آنچه در این بحث آمد، روشن می‌شود که این گروه از وهابی‌ها، به جای این که به قرآن مراجعه کنند و تنوع موارد استعمال «دعا» را ببینند و آنها را در کنار هم بچینند و از مجموع آنها به عمق تعلیمات قرآن در مسأله دعا پی ببرند، تنها به مطالعه چند آیه بسنده کرده، و بریده‌اند و دوخته‌اند و به دنبال آن حکم شرک و کفر اکثریت مسلمین جهان را صادر فرموده‌اند، و از آن اسفبارتر این که در عمل نیز آن را اجرا کرده، و جمع کثیری از مسلمین مخلص را از دم تیغ گذرانده و اموالشان را به یغما برده‌اند که در بحث‌های پیشین به آن اشاره شد.

* * *

و (بدعت در کتاب و سنت

ششمین واژه‌ای که این دسته از وهابیان در فهم معنی آن گرفتار اشتباه عظیمی شده‌اند، واژه «بدعت» است.

قرآن مجید در مذمت و نکوهش مسأله رهبانیت در آیه ۲۷ سوره حدید می‌فرماید: «و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا»؛ و رهبانیتی را که بدعت گذارده بودند، ما بر آنها مقرر نداشته بودیم... ولی آنها حق آن را نیز رعایت نکردند...».

هر گاه «استثنا» را در آیه متصل بدانیم - آن‌گونه که ظاهر آیه است - مفهوم آیه همان است که در بالا آمد یعنی مسیحیان نوعی رهبانیت و ترک دنیا را ابداع کرده بودند که از سوی خداوند مقرر نشده بود، در عین حال همان راهم رعایت نکردند که شرح آن خواهد آمد.

و اگر استثنا را منقطع بدانیم، مفهوم آیه این است که ما «رهبانیت» را به آنها دستور نداده بودیم (بلکه بدعتی بود از ناحیه آنها)، ما به آنها ابتغاء مرضاة الله (جلب خشنودی خدا) را توصیه کرده بودیم که آن را رعایت نکردند.

به هر حال، این آیه از این بدعت مذمت می‌کند، بدعتی که به گفته مورخان، چند قرن بعد از حضرت مسیح ﷺ بر اثر بعضی از حوادث تاریخی که منجر به شکست مسیحیان شد و گروهی متواری بیابان‌ها و کوه‌ها شدند و به زندگی در انزوا پناه بردند، به وجود آمد و به

تدریج رهبانیت به صورت یک برنامه دینی درآمد. نخست مردان تارک دنیا (راهبان) راهی «دیرها» شدند، سپس زنان تارک دنیا (راهبه‌ها) به آنها پیوستند و دیرنشینی آغاز شد.

و از جمله سنت‌های غلط که همراه با رهبانیت در میان راهبان و راهبه‌ها شکل گرفت، مسأله ترک ازدواج به طور مطلق بود که امری بر خلاف سنت الهی و طبیعت بشری است و سرچشمه مفاسد بی‌شماری شد.

مورخ مشهور غربی «ویل دورانت» در تاریخ معروف خود، بحث مشروحی درباره رهبانان دارد که قابل توجه است. او در ضمن اعتراف می‌کند که پیوستن راهبه‌ها (زنان تارک دنیا) از قرن چهارم میلادی شروع شد و روز به روز کار رهبانیت بالا گرفت و در قرن دهم میلادی به اوج خود رسید.^۱

گرچه راهبان و راهبه‌ها در طول تاریخ اقدام به خدمات اجتماعی مختلفی کردند، ولی مفاسد اجتماعی و اخلاقی ناشی از آن بیشتر بود و بهتر است از ذکر آنها که در کتب مورخین مسیحی به آن اشاره شده، صرف نظر کنیم. آری، نتیجه بدعت‌ها غالباً همین گونه است.

به هر حال، اضافه بر آیه مزبور، روایات فراوانی در نکوهش بدعت، در منابع اسلامی وارد شده است. از جمله حدیث نبوی معروف «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَالَّةٌ» می‌باشد! که در کتب بسیاری از جمله

۱. تاریخ ویل دورانت، جلد ۱۳، صفحه ۴۴۳.

«مسند احمد» و «مستدرک الصحيحین» و «سنن بیهقی» و «المعجم الاوسط طبرانی» و «سنن ابن ماجه» نقل شده است.^۱



وهابیون تندرو با مشاهده این گونه احادیث، بی آن که در معنی «بدعت» دقت کنند، نخست با هر پدیده جدیدی به مخالفت برخاستند، تا آنجا که دو چرخه را مرکب شیطان خواندند و با نصب خطوط تلفنی به مخالفت برخاستند، و چون دیدند دنیا به سرعت به سوی صنعتی شدن پیش می رود سرانجام در برابر پدیده‌های صنعتی غرب تسلیم شدند، نه فقط تسلیم شدند بلکه غرق در آن شدند، و امروز که به عربستان سعودی مسافرت می‌کنیم، می‌بینیم انواع اتومبیل‌های آخرین سیستم، و سائل مدرن تهویه، جالب‌ترین وسائل منزل و حتی انواع سوپر مارکت‌ها و خوراک‌های غربی همه جا را پر کرده، و صغیر و کبیر و عالم و جاهل از آن استفاده می‌کنند.

در این هنگام، مخالفت با این «بدعت‌ها!» را رها کرده، تنها به مخالفت با بدعت‌هایی که از نظر آنان آب و رنگ مذهبی داشت به مخالفت برخاستند، مانند بنای بر قبور، مراسم بزرگداشت میلاد پیامبر و بزرگان دینی، مراسم عزاداری بر شهیدان و امثال این‌ها، هر کس به سراغ این امور برود، او را بدعت‌گذار و مستحق همه گونه

۱. مسند احمد، جلد ۴، صفحه ۱۲۶؛ مستدرک، جلد ۱، صفحه ۹۷؛ سنن بیهقی، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۴؛ سنن ابن ماجه، جلد ۱، صفحه ۱۶ و معجم طبرانی، جلد ۱، صفحه ۲۸.

ملاّت و سرزنش می بینند.



اما به راستی بدعت چیست و در چه موارد حرام است؟ به شرح زیر توجّه فرمایید. هر چند سابقاً اشاراتی نیز داشته ایم، ولی در اینجا ناگزیر از توضیحات بیشتری هستیم:

«بدعت» در لغت - همان گونه که قبلاً هم اشاره شد - به معنی هرگونه نوآوری خوب یا بد است و در اصطلاح فقها «ادخال ما لیس من الدین فی الدین» است.

آری، هر گاه چیزی را که جزء دین نیست در دین وارد کنیم، و آن را به عنوان دستور الهی بشمریم، بدعت گذارده ایم.

و این به دو گونه انجام می شود، واجبی را حرام و حرامی را واجب، ممنوعی را مباح و مباحی را ممنوع سازیم.

مثلاً بگوییم در نظام بانکداری امروز، رباخواری قابل اجتناب نیست، بنابراین پذیرفته است، یا بگوییم حجاب مربوط به زمانی بوده که بشر تمدّن امروز را نداشته ولی امروز کشف حجاب مانعی ندارد، و انواع و اقسام بهانه جویی هایی که حلال را با آن حرام و حرام را حلال می کنند، همه این موارد، مصداق بارز بدعت است.

و گاه می شود اموری را که در دستورات دینی و در کتاب و سنت وارد نشده جزء دین بشمریم، مثلاً مراسم سوگواری برای اموات را در سوّم و هفتم و چهلم که یک امر عرفی است، جزء دستورات اسلام

بدانیم و یا جشن و شادمانی در اعیاد اسلامی را واجب شرعی بشمریم و امثال این‌ها.

به عبارت روشن‌تر، نوآوری‌ها سه گونه است:

۱- نوآوری در امور صد درصد عرفی که هیچ ارتباطی به مسائل شرع ندارد، مانند نوآوری‌های مربوط به صنایع و اختراعات و علوم طبیعی که در زمان حیات و عصر پیامبر اسلام و سایر پیشوایان معصوم نیز بوده است، زیرا قافله علوم و اختراعات هیچ‌گاه متوقف نمی‌شود، این گونه بدعت‌ها جزء بدعت‌های مفید و سازنده است، زیرا همه عقلائی جهان از هر پدیده مفیدی - بدون تعصب - استقبال می‌کردند، از هر قوم و ملتی که بوده باشد.

۲- نوآوری‌های عرفی پیرامون موضوعات شرعی، بی آن‌که نسبت به شرع داده شود، مثل بنای مساجد با کیفیت خاص، گلدسته‌ها، محراب‌ها، کاشی‌کاری‌ها، کتیبه‌ها، استفاده از بلندگو برای اذان و صدها از این قبیل.

به یقین هیچ یک از این‌ها در عصر پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبود، آیا هیچ کس می‌گوید این‌ها بدعت و حرام است، در حالی که تمام مساجد مسلمین حتی در عربستان سعودی و مراکز وهابیت و مسجد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پر از این‌هاست.

همچنین تغییرات زیادی که در مسجدالحرام صورت گرفته است، که هیچ شباهتی با زمان پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ندارد، و از آن مهم‌تر ساختن

طبقهٔ دوّم برای محلّ سعی صفا و مروہ، و تغییر عجیبی کہ اخیراً در جمرات ایجاد کردند و انتقال قربانگاہ‌ها بہ خارج منی و امثال این‌ها. این نوآوری‌ها اموری است عرفی، در کنار مسائل شرعی برای سہولت در کار یا رفع مشکلات و خطرہا و ہیچ کس آن را بہ عنوان یک دستور خاصّ شرعی نمی‌شناسد و بدعت نمی‌داند. تشکیل جلسات مسابقهٔ قرائت قرآن و انتخاب بہترین قاریان و حافظان و مفسّران قرآن مجید.

بہ یقین ہیچ یک از این‌ها در عصر پیامبر ﷺ نبوده، این‌ها نوآوری‌هایی است کہ برای پیشرفت مقاصد و اہداف دینی در نظر گرفته می‌شود، بی‌آن کہ بگوییم جزء دین است. همچنین احترام بہ اموات از طریق تشکیل مجالس بزرگداشت در مقاطع زمانی خاص.

تشکیل ہمایش‌ها و کنگرہ‌های مذہبی و جلسات نکوداشت برای بزرگان دین. جشن‌های تولّد برای پیشوایان دین.

مجالس سوگواری برای شہادت یا رحلت آنان. و امور دیگری از این قبیل کہ سبب عظمت اسلام و مسلمین و کنار زدن پردہ‌های غفلت و بی‌خبری و موجب معرفت و شناخت بیشتر آنان می‌گردد.

ما در محیط خود بارہا تجربہ کردہ‌ایم کہ این گونه برنامه‌های عرفی کہ در حاشیۂ مسائل مذہبی انجام می‌گیرد، موجی از آگاهی و

بیداری در همه، به خصوص نسل جوان، بر می‌انگیزد و سبب حرکت آنها به سوی معارف قرآنی و اسلامی و اهتمام به امور دینی می‌شود و به یقین تعطیل این برنامه‌ها خسارت عظیمی بر مسلمین وارد می‌کند.

به هر حال، این‌ها یک سلسله امور عرفی است که هیچ کس هنگام انجام این امور نمی‌گوید خداوند یا رسول خدا چنین دستوری را داده است و به تعبیر دیگر چیزی را که جزء دین نیست جزء آن نمی‌کند. بنابراین، هرگز نمی‌توان نام بدعت بر آن گذارد و به عنوان «کُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» آن را نوعی گمراهی دانست.

۳- نوع دیگری وجود دارد که همان بدعت حرام است که در آغاز به آن اشاره شد: حریم دین را شکستن و قانونی بر ضد قوانین دینی وضع کردن یا قانونی بر آن افزودن یا قانونی را کم کردن بی آن‌که دلیلی در شرع بر آن وجود داشته باشد.

ولی تندروان و هابی به خاطر ضعف اطلاعات آنها نسبت به فقه اسلامی و علم اصول میان این سه نوع نوآوری نتوانسته‌اند فرق بگذارند و گرفتار اشتباه سختی شده‌اند، و برادران مسلمان خود را با اندک چیزی متهم به «بدعت» می‌کنند، همان‌گونه که به سادگی آنها را متهم به «شُرک» می‌نمایند.

این گفتار را با سخنی از عالم فقید یوسف بن علوی مالکی از مدرّسان معروف مسجد الحرام پایان می‌دهیم.

او در کتاب «مفاهیم یجب أن تصحح» در بحث بدعت تحت عنوان «بدعت خوب و بد» سخنی دارد که خلاصه‌اش چنین است: بعضی از فرومایگان جاهل و متعصب و تنگ نظر که خود را بی جهت به «سلف صالح» منتسب می‌کنند، با هر امر تازه‌ای به مبارزه برمی‌خیزند و هر اختراع مفیدی را به عنوان این که بدعت است و هر بدعتی ضلالت است، نفی می‌کنند بی آن که میان بدعت‌ها و نوآوری‌ها فرق بگذارند و بدعت نیک را از بد بشناسند.

این فرق‌گذاری چیزی است که عقل سلیم و فکر روشن آن را تأکید می‌کنند و جمعی از بزرگان علم اصول همچون «نووی» و «سیوطی» و «ابن حجر» و «ابن حزم» بر آن صحّه نهاده‌اند.

هر گاه احادیث نبوی که یکدیگر را تفسیر می‌کنند، در کنار هم بگذاریم و یکجا مورد مطالعه قرار دهیم، همین مطلب را می‌رساند. از جمله حدیث «كُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» است که ناظر به بدعت‌های بدی است که داخل در تحت هیچ اصلی از اصول شرع نمی‌باشد.

سپس می‌افزاید: بدعت به معنی لغوی (یعنی نوآوری) حرام نیست، آنچه حرام و ضلالت است، بدعت به معنی شرعی است و آن «چیزی را بر امر دین افزودن و به آن رنگ و صبغه شریعت دادن است» که به عنوان یک امر شرعی منسوب به صاحب شریعت مورد قبول و تبعیت واقع شود.

اما بدعت دنیوی، یعنی انواع نوآوری‌های مربوط به امور دنیا،

هرگز ممنوع نیست.

بنابراین، تقسیم بدعت به دو قسم خوب و بد، ناظر به معنی لغوی آن است، اما بدعت شرعی تنها یک نوع دارد که حرام است و اگر مخالفان این تقسیم، مفهوم «مَقْسَم» را می دانستند، قطعاً با آن به مخالفت بر نمی خاستند و می دانستند که نزاع در الفاظ می کنند. آری؛ در میان بدعت های دنیوی، اموری بسیار مفید یافت می شود که باید به استقبال آن رفت و اموری نیز وجود دارد که جز شرّ و فساد نیست.^۱ (اشاره به بعضی بی بند و باری های اجتماعی است)



۱. مفاهیم يجب أن تصحح، صفحة ۱۰۲ به بعد.

فصل دوم

فریادهایی از حسین شیرین

۱- فریادی که از مکه برخاست

السید محمد بن علوی و نقد شجاعانه‌اش

در اثنای کتاب قول دادیم که از کتاب شگفت‌انگیز یوسف بن علوی گزارشی برای شما بنویسیم.

محمد بن علوی عالم شجاعی بود که در مکه می‌زیست و حلقه‌ی درس قابل توجهی داشت، علما و بزرگان مکه و رجال سیاسی کشور سعودی احترام فوق‌العاده‌ای برای او قائل بودند؛ وی در این اواخر دیده از جهان بریست و موجی از تأثر و اندوه منطقه را فرا گرفت.

او که خود را «خادم العلم الشریف بالبلد الحرام» می‌خواند پیرو مذهب «مالکی» بود و از ذریه‌ی زهرای مرضیه و به لقب «الحسنی» افتخار می‌کرد و به دنبال نام خود آن را می‌نگاشت.

حلقه‌ی درس او در مسجد الحرام از پرجمعیت‌ترین حلقات درس مسجد الحرام بود و تألیفات فراوانی در علوم اسلامی داشت.

او با تندروی و هابی‌های متعصب سخت مخالف بود و سرانجام کتاب «مفاهیم یجب أن تصحح» (مفاهیمی که باید اصلاح گردد) را در نقد افکار و عقاید آن‌ها نوشت.

او با لحنی مؤدبانه و عالمانه (همان‌گونه که از نام کتاب پیداست) به نقد مهم‌ترین پایه‌های فکری این گروه تندرو پرداخت و در همه جا بر آیات قرآن و احادیث پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از منابع معتبر اهل سنت تکیه کرد و به کتاب‌ها و منابعی استناد جست که وهابی‌های تندرو نیز قادر بر انکار آن نبودند.

او به عنوان این که یک سلسله مفاهیم در مغز این گروه است که سبب تکفیر بسیاری از مسلمانان و اباحه نفوس و اموال آن‌ها شده و رشته وحدت را گسسته است، و باید این مفاهیم اصلاح گردد به میدان آمد، و به خوبی از عهده کار برآمد.

این کتاب از جهاتی در نوع خود کم‌نظیر یا بی‌نظیر است:

۱- این کتاب در طول ۱۰ سال ده بار چاپ شد. حتی در یکی از سال‌ها چهار بار به چاپ رسید و با استقبال شدیدی در اکثر کشورهای اسلامی حتی عربستان! مواجه شد.

۲- گروه زیادی از علمای بزرگ اهل سنت در مصر، مراکش، سودان، بحرین، پاکستان و امارات و غیر آن بر این کتاب تقریظ نوشتند و نظرات «بن علوی» و شجاعت او را ستودند که ۲۳ نمونه آن در آغاز کتاب او در ۷۰ صفحه به رشته تحریر درآمده است که

حکایت از نوعی اجماع بر مطالب این کتاب می‌کند و این تقریظ‌ها خود کتابچه‌ای است جالب!

۳- این کتاب گرچه در «دبی» به چاپ رسیده بود ولی علی‌رغم سانسور شدیدی که سلفی‌های متعصب بر بازار کتاب در عربستان دارند و اجازه نمی‌دادند کتابی در نقد افکار آنها وارد این کشور شود، در بازار مکه به فروش می‌رفت و ما آن را از آنجا تهیه کردیم. این نشان می‌دهد که قشر جدید از وهابیون - چنان که قبلاً هم اشاره شد - با افکار سلفی‌های متعصب همراه نیستند، و تجدید نظر در آن را لازم می‌شمرند.

نمونه‌هایی از تقریظ‌های کتاب

در اینجا فقط به ذکر سه نمونه آن هم به طور خلاصه از مدح و تمجیدهایی که علمای معروف بر آن کتاب نوشته‌اند قناعت می‌کنیم تا روشن شود که جهان اسلام درباره قشر متعصب وهابی چگونه قضاوت می‌کند:

۱- «دکتر عبدالفتاح برکه» دبیر کل «مجمع بحوث اسلامی» در قاهره ضمن تقریظ خود چنین می‌نویسد:

«در این کتاب نفیس (اشاره به کتاب بن علوی) کوشش و تلاش عظیمی از سوی یک عالم مدقق و محقق اسلامی برای اتحاد صفوف مسلمین و محو آثار تعصب در برابر مسائل فرعی و اجتهادی به

خصوص در مورد نسبت دادن مسلمین به شرک و کفر به عمل آمده است، ہم چنین در مورد مسألہ شفاعت و زیارت قبر رسول خدا ﷺ و مسائل حسّاس دیگر.

امید است این کتاب گرانبہا تأثیر پربرکتی در وحدت صفوف مسلمین و از میان بردن عوامل اختلاف داشته باشد.^۱

۲- «شیخ احمد العوض» رئیس مجلس افتاء شرعی در «سودان» در تقریظ خود چنین می نویسد: «بحمدالله فرصتی دست داد کہ از کتابی کہ محقق شریف بن علوی مالکی مکی حسنی - خادم العلم بالحرمین الشریفین - بہ نام مفاهیم يجب أن تصحّح نوشته است، با خبر شوم.

این کتاب از تصحیح مفاهیم (و اشتباهاتی) سخن می گوید کہ بہ سہ امر مربوط است:

اول، مباحث عقیدتی است کہ با ادلّہ و براہین اثبات می کند کہ معیارهایی را کہ گروهی (از وہابیّون) برای کفر و ضلالت انتخاب کرده اند، فاسد است.

دوم، مباحث مربوط بہ پیامبر اسلام ﷺ و حقیقت نبوت و مفهوم تبرک جستن بہ پیامبر ﷺ و آثار اوست، کہ با براہین قاطع این مسائل را اثبات کرده است.

سوم، مباحث مربوط بہ حیات برزخی، و مشروعیت زیارت

۱. مفاهیم يجب أن تصحّح، صفحہ ۲۹ و ۳۰ (با کمی تلخیص).

پیامبر ﷺ و امور دیگری که به آن ارتباط دارد که این مرد محقق با دقت به اصلاح افکار پرداخته است.^۱

۳- «عبدالسلام جبران» رئیس مجمع علمی اقلیمی در مراکش به اتفاق اعضای آن مجلس تقریظ جامعی بر این کتاب نگاشته‌اند، در بخشی از آن چنین آمده:

«هنگامی که این کتاب بر دانشمندان آگاه عرضه شد، همه آن را تلقی به قبول کرده، بر مؤلفش درود فرستادند، به خاطر انجام امر واجبی در برابر خدا و پیامبر ﷺ و امت اسلامی که بر عهده همه علما بود... لذا اعضای مجلس علمی مراکش تحت اشراف رئیس مجلس بعد از اطلاع از این کتاب و تأمل در آن، موافقت کامل خود را نسبت به آن اعلام کرده و از تلاش بزرگ او سپاسگزاری نموده، این اقدام جالب را به این مؤلف تبریک می‌گویند».^۲



اضافه بر این‌ها اشعار زیبا و پرمعنایی نیز از سوی بزرگان ادب در ستایش از این کتاب سروده شد که تنها به ذکر سه بیت از میان آن همه بسنده می‌کنیم:

این سه بیت از ابیاتی است که «شیخ محمد سالم عدود» رئیس سابق دادگاه عالی موریتانیا و عضو مجمع فقهی رابطه العالم

۱. مفاهیم یجب أن تصحح، صفحه ۳۷.

۲. همان مدرک، صفحه ۶۸.

الاسلامی در مکه سروده است:

صحت مفاهیم کان الناس قد هاموا فیها و زایلها لبس و ابهام
 بحث دقیق عمیق لا یقوم له خبط و خلط و تدلیس و ابهام
 أبدی به العلوی المالکی لنا ما لم تنله من الحدّاق أفهام
 «مفاهیم صحیحی که مردم درباره آن سرگردان بودند و اشتباه و
 ابهام با آن آمیخته بود. (به ما ارائه داد)

این بحث دقیق و علمی است که اشتباه و باطل و تدلیس و ابهام
 در آن راه ندارد.

این مفاهیم را علوی مالکی برای ما آشکار ساخت، مطالبی که
 فهم (بسیاری از) آگاهان به آن نرسیده بود».^۱



محتوای کتاب

همان‌گونه که در لابه‌لای کلمات بعضی از علمای پیشین اشاره شد
 این کتاب به نقد افکار وهابیون تندرو در سه محور پرداخته است و با
 استناد به آیات و روایات معتبر ضعف آن را آشکار ساخته است.

محور اول:

مربوط به مسائل مربوط به کفر و ایمان است. او با صراحت
 می‌گوید: «بسیاری از مردم (منظورش سلفی‌های متعصب است) که

۱. مفاهیم یجب أن تصحّح، صفحه ۵۵.

خدا آنها را اصلاح کند در فهم حقیقت اموری که انسان را از دایرهٔ اسلام خارج می‌کند، راه خطا پیموده‌اند تا آنجا که هر کس را با آنها مخالف است تکفیر می‌کنند به حدی که تمام مسلمانان روی زمین را - جز عدهٔ کمی - کافر می‌شمرند!!!»

او حتی معتقد است که امام این مذهب نیز این تندروی را نمی‌پسندید، سپس به حدیث معروف نبوی «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ وَ قِتَالُهُ كُفْرٌ» استناد جسته، از بدگویی به مسلمین و جنگ با آنان به شدت نکوهش می‌کند و با دلایل کافی مرز ایمان و کفر و اشتباه و خطای سلفی‌های متعصب را در این امر روشن می‌سازد.

جالب این که گاه لحن او در برابر مخالفان کمی تند می‌شود و از تعبیرات زشت مخالفان خشمگین می‌گردد.

به عنوان مثال در مورد خوارق عادات از مخالفین نقل می‌کند که می‌گویند: «مردم گاه از انبیا و صالحین چیزهایی می‌طلبند که جز خدا قادر بر آن نیست و این شرک (و کفر) است».

در پاسخ می‌گوید: «این سخن ناشی از سوء فهم است نسبت به چیزی که از قدیم‌الایام میان مسلمانان بوده است، مردم از آن بزرگواران می‌خواهند که آنها دعا کنند و از خدا بخواهند مشکل لاینحلی حل شود، و در روایات معتبر اسلامی از این نوع تقاضاها از پیشگاه پیغمبر بسیار دیده می‌شود، مانند درمان بیماری‌های غیر قابل علاج، نزول باران، جوشیدن چشمه از انگشتان پیامبر ﷺ،

برکت یافتن غذای کم به گونه‌ای که جمعیت زیادی از آن تناول کنند و مانند این‌ها» و در پایان می‌گوید: «آیا این‌ها معنی توحید و کفر را بهتر از پیغمبر اکرم ﷺ می‌فهمند؟! این سخنی است که هیچ جاهل تا چه رسد به عالم آن را تصوّر نمی‌کند».^۱

لحن او همه جا مؤدبانه است و تعبیر تند او در برابر تکفیرها و تفسیق‌ها و اهانت‌های مخالفان حداکثر مثل تعبیرات بالاست.



محور دوم:

او در این بخش از کلامش، مقام والای پیامبر اسلام ﷺ را طبق آیات و روایات اسلامی روشن ساخته، سپس به بیان مفهوم تبرک جستن به آثار رسول خدا ﷺ و این که هیچ ارتباطی به مسأله شرک ندارد، پرداخته، آن گاه موارد زیادی از روایات و اقوال علما را در جواز تبرک به بوسیدن دست پیامبر، تبرک به ظرفی که از آن آب می‌نوشید، تبرک به خانه آن حضرت، تبرک به منبر و قبر شریف آن بزرگوار و تبرک به آثار صالحین و انبیای پیشین بر شمرده و آن قدر مدارک از کتب معروف اهل سنت می‌آورد که جایی برای تردید باقی نمی‌گذارد، و اسامی گروه زیادی از صحابه را می‌شمرد که به آثار رسول الله ﷺ تبرک می‌جستند.

او تعجب می‌کند از این که با این همه روایات و مدارک روشن و

۱. مفاهیم یجب أن تصحّح، صفحه ۱۸۱.

معتبر چراگروهی چشم و گوش بسته به انکار این موضوع می پردازند و آن را نوعی «نادانی» یا «عوام فریبی» می شمرند.^۱



محور سوم:

در این بخش از کتاب، مباحث مختلفی مطرح شده است که به اعتقاد او مهم ترین آن استحباب زیارت قبر رسول خدا ﷺ و دعا کردن در کنار آن و نیز تبرک به آثار آن حضرت می باشد و در این رابطه کلمات زیادی از علمای بزرگ پیشین نقل می کند.

و در پایان به نکته جالبی اشاره می کند که مورد مخالفت شدید متعصبان وهابی است و آن بزرگداشت میلاد پیامبر ﷺ و روز هجرت آن حضرت و زمان بعثت و نزول قرآن و پیروزی مسلمین در غزوه بدر (نخستین غزوات پیامبر) و شب نیمه شعبان و مانند آنهاست.

می دانیم این متعصبان تندرو معتقدند که همه اینها بدعت است و به همین جهت به شدت از انجام برنامه جشن و بزرگداشت جلوگیری می کنند.

بن علوی در یک پاسخ منطقی به آنان می گوید: این گونه جلسات بزرگداشت، یک امر عرفی است و هیچ کس به عنوان یک دستور شرعی آن را انجام نمی دهد، بنابراین ربطی به مسئله بدعت و عدم بدعت ندارد.

۱. تلخیص از کتاب مفاهیم یجب أن تصحح، از صفحه ۱۹۴ تا ۲۴۲.

اما به یقین آثار جنبی گرانمایی دارد که نباید از آن غافل شد. در این جلسات پرشکوه می توان پیام اسلام را در تمام زمینه ها به مردم رساند. در آخر می افزاید: این مجالس در واقع گنج های پر قیمتی هستند که باید از آن ها به بهترین وجهی نگهداری کرد و آن را غنیمت شمرد و آنها که با آن مخالفت می کنند و در محو آن می کوشند، افراد نادان و کوتاه فکری هستند!

یادآوری لازم

هدف ما از بیان فشرده ای از کتاب پر ارزش مذکور این نیست که مؤلف محترم آن بن علوی مالکی مکی هیچ اشتباه و خطایی در این کتاب ندارد، بالاخره او هم گرچه عالم بزرگی بود ولی انسان است و محل سهو و نسیان.

هدف این است که اصول سخنان او که با دلیل، منطق، متانت و شجاعت همراه است، واقعیت دارد و از طرف گروه عظیمی از علمای بزرگ جهان اسلام در کشورهای مختلف حتی در خود عربستان مورد استقبال قرار گرفته است.

این نشان می دهد متعصبان وهابی به آخر خط خود رسیده اند که از چنین کتابی - که سراسر آن نقد وهابیت تندرو است - چنان استقبالی در جهان اسلام می شود.

۱. خلاصه ای از بخش سوم کتاب مفاهیم یجب أن تصحح، از صفحه ۲۴۳ تا ۳۱۸.

ولی بن علوی در برابر این خدمت بزرگ به جهان اسلام، حتی به وهابیت میانه رو پاداش خود را گرفت و کتاب‌هایی بر ضد او از سوی همان قشر تألیف یافت و در آن از همان شیوهٔ سخیف و کهنهٔ «تکفیر» استفاده کرده و حکم کفر او را صادر کردند. (کتاب‌هایی به نام «حوار مع المالکی» و «الردّ علی المالکی فی ضلالاته و منکراته»).

اما نه تنها استقبالی از این کتاب‌ها نشد بلکه از نظر جمعی از علمای دانشگاه الازهر مصر این کتاب‌ها خدمتی به صهیونیسم و ضربه‌ای بر وحدت اسلامی شمرده شد و آقای بن علوی همچنان مورد احترام خاص مردم عربستان بود، حتی در تشییع جنازهٔ او ده‌ها هزار نفر شرکت کردند و زعمای سعودی برای تسلیت به خانوادهٔ او مکرّر به منزل وی رفتند.

این‌ها پاسخ محکمی بود به تندروان وهابی در برابر حربهٔ کهنهٔ تکفیر و تفسیق!

جالب این که قاضی مکه بر ضد او اعلام جرم کرد و او را به دادگاه فرا خواند و حتی دادگاه او به ریاض کشانده شد، او چندین ساعت از نوشته‌های خود دفاع کرد و سرانجام گفت: اینها اجتهاد من است و حداکثر شما مجتهد هستید و من هم مجتهد هستم و هیچ مجتهدی نمی‌تواند رأی خود را بر مجتهد دیگری تحمیل کند. وی سرانجام تبرئه شد!



وہابیوں جدید

در پایان این مقال ذکر دو نکته ضروری به نظر می رسد:

الف) قشر جدید وہابی

آنچه در حال زوال و در سراشیبی سقوط است قشر متعصب و متحجر و خطرناک وہابی است که همه مسلمین را جز خود مشرک می دانند و جان و مال آنها را مباح می شمردند، تا چه رسد به غیر مسلمانان، ولی قشر معتدلی در حال ظهور و بروز است. این قشر که بیشتر از نسل تحصیل کرده و جوان تشکیل یافته و حتی بعضی از اساتید و علمای بزرگان با آنها هماهنگ هستند، دارای ویژگی های زیر است:

۱- مسلمانان را متهم به شرک نمی کنند و از خون ریزی بیزارند، به عقاید دیگران احترام می گذارند و برچسب کفر و بدعت به دیگران نمی زنند.

۲- از «گفتمان» و «حوار» منطقی و دوستانه بین مذاهب اسلامی استقبال می‌کند و گوش‌شنوایی برای شنیدن سخنان دیگران دارند، و کتب دیگران را نیز مطالعه می‌کند.

۳- مظاهر جدید و مثبت زندگی امروز را که دلیلی بر حرمت آن در کتاب و سنت نیست، بدعت نمی‌شمرند و با بزرگداشت بزرگان اسلام مخالفت ندارند، و میان رسوم عرفی و شرعی فرق می‌گذارند.

۴- به زنان اجازه می‌دهند که با حفظ حجاب اسلامی و موازین عفت به تحصیل علم و فعالیت‌های مفید اجتماعی بپردازند.

۵- و در یک کلمه ضمن تجدید نظر در افکار خشونت‌آمیز گذشته، حاضر به تعامل با سایر فرق اسلامی جهان هستند و خشم و نفرت آن‌ها متوجه کسانی است که قصد نابودی مسلمین را دارند، این‌ها رفته رفته جای سلفی‌های متعصب و فوق‌العاده خشن را می‌گیرند. گسترش این گروه در برخوردهای علمی و فرهنگی در ایام حج و عمره به طور کامل نمایان است و آثار آن در کتاب‌هایی که اخیراً نوشته می‌شود، به خوبی به چشم می‌خورد.

به اعتقاد ما زوال آن دسته و ظهور این گروه، می‌تواند به ترسیم چهره مناسبی از اسلام در جهان کمک کند، و جاذبه‌های این آیین پاک را که به خاطر عقاید دگم و خشونت‌آمیز سلفی‌های پیشین به خطر افتاده است، تا حدی جبران کند و ان‌شاءالله مقدمات «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» فراهم گردد و اسلام جایگاه واقعی خود را در جهان پیدا کند.

همهٔ مسلمین جهان از ظهور چنین قشری استقبال می‌کنند، و آن را عامل مهمی برای تحکیم پایه‌های اخوت اسلامی و اتحاد صفوف مسلمین در برابر دشمنانی که برای تضعیف و تحقیر مسلمین سخت می‌کوشند، می‌دانند. آنچه دربارهٔ کتاب «مفاهیم یجب ان تصحح» گذشت و تقریظ‌هایی که گروه عظیمی از علمای اسلام در کشورهای مختلف اسلامی بر آن نگاشته بودند، گواه دیگری بر این واقعیت است.

بر زمامداران سعودی لازم است با گشودن مرزهای بستهٔ خود به روی کتب اسلامی و نوشته‌های دیگر کشورهای مسلمان، و با فراهم ساختن زمینه‌های گفتگو بین مذاهب اسلامی و رفت و آمد علمای این کشورها، به این امر کمک کنند که هم به نفع خود آنان است و هم به سود جهان اسلام!

ب) خطر غلاة

به یقین یکی از عوامل پیشرفت فکر وهابی‌گری افراطی، در میان قشری از مسلمین جهان تندروی‌های غلاة است، همان افراد نادان و بیسوادی که دربارهٔ بزرگان دین به غلو پرداختند و آن‌ها را از درجهٔ عبودیت بالا بردند و به الوهیت رساندند و شریک خدا قرار دادند.

بی شک خطر آن‌ها کمتر از خطر وهابیون متعصب نبوده و نیست و اگر این‌ها نبودند، بهانه‌ای در دست آن‌ها نبود. تعبیراتی را که با روح

توحید اسلامی سازگار نیست و در کتاب و سنت هرگز نیامده، مانند خالق السماوات والأرضین، و أرحم الراحمین، و امثال آنها که از اوصاف خاصّ پروردگار است، نباید در مورد اولیاءالله به کار برد که نه آنها راضی هستند و نه با تعلیمات اسلامی سازگار است.

اصرار بعضی از جاهلان بر این امور سبب شده که گروهی از اصحاب تفریط که آنها نیز در نادانی همچون گروه غلاة هستند، به مقابله برخیزند، و بگویند از پیغمبر اکرم ﷺ بعد از وفاتش (نعوذبالله) هیچ کاری ساخته نیست، حتی شفاعت و دعای برای مؤمنان، و حتی رفتن به زیارت او بدعت و حرام است.

همچنین کسانی که با انواع خرافات از اصول توحید و سایر تعلیمات دینی دور شده‌اند و به عنوان مثال نعل اسب را مایه خوشبختی و جستن پلک چشم را نشانه شور بختی و عدد ۱۳ را نحس و شوم و صدای فلان پرنده را میمون و مبارک و فلان پرنده را شوم می‌دانند، و خالق آنها را به فراموشی می‌سپرند، سخت در اشتباهند.

و اینجاست که امیرمؤمنان علیؑ می‌فرماید: «هَلْكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضُ قَالٍ؛ دو کس دربارهٔ من هلاک شدند (و گمراه گشتند) دوست غلوکننده و دشمن بدخواه!»^۱

خوارج و ناصبیان سبب وجود غلاة شدند، و غلاة نیز به نوبهٔ خود

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۱۷.

بازار خوارج را گرم کردند.

به همین جهت وظیفه علمای اسلام همیشه و به خصوص امروز، بسیار سنگین است، از یک سو باید به هدایت غلاة بر خیزند و از سوی دیگر به سفسطه‌های وهابیان تندرو پاسخ گویند، و چه مشکل است حفظ تعادل توده‌های کم سواد در این امور، حتی گاه دیده می‌شود که بعضی از کسانی که به ظاهر در سلک عالمان هستند به یکی از این دو طرف می‌لغزند (أَعَاذَنَا اللَّهُ تَعَالَى عَنِ الْإِفْرَاطِ وَ التَّفْرِيطِ وَ هَدَانَا إِلَى الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ).



۲- فریادی دیگر از نویسندگان شجاعی دیگر

کتاب داعیه و لیس نبیاً!

اکنون نوبت کتاب «داعیه و لیس نبیاً» (او اصلاح طلب بود نه پیامبر) می‌باشد. این کتاب تحت عنوان «قراءة نقدية لمذهب الشيخ محمد بن عبد الوهاب في التكفير» (قرائت انتقادی (تازه‌ای) از مذهب پیشوای وهابیان در مسأله تکفیر و کافر شمردن دیگران) کتابی است که به تازگی انتشار یافته و آوازه آن در مناطق وسیعی از حجاز و غیر حجاز پیچیده است.

قبل از هر چیز باید با ویژگی‌های این کتاب، سپس با محتوای آن آشنا شد.

۱- نویسنده کتاب: «شیخ حسن بن فرحان مالکی» از دانشمندان معروف اهل سنت عربستان و پیرو مذهب مالکی و به اعتراف خودش از وهابیون معتدل می‌باشد.

او به پیشوای وهابیان شیخ محمد بن عبدالوهاب احترام می‌گذارد، ولی سخنان او را به خصوص در مسأله تکفیر مسلمانان به شدت نقد می‌کند و معتقد است این دو با هم منافات ندارد.

او با صراحت می‌گوید: من به او احترام می‌گذارم، در عین حال او را نه تنها جایز الخطا می‌شمرم، بلکه خطاهای فراوانی برای او قائل هستم.

۲- روش نقد او در کتاب مزبور یک روش کاملاً مؤدبانه و مستدل است، اما به هنگام نقد مطالب پیشوای وهابیان، از هیچ چیز ملاحظه نمی‌کند، حتی خطاهای فراوانی را که از سوی وهابیون تندرو (و به قول خودش غلاة وهابی) او را تهدید می‌کند، نادیده می‌گیرد.

۳- او تسلط خوبی بر مذاهب و منابع اسلامی دارد، به خصوص از کلمات طرف مقابل بر ضد خودش کمک می‌گیرد، و جالب این که بخشی از کتاب خود را به تناقض‌ها و تضادهای سخنان محمد بن عبدالوهاب تخصیص داده است.

۴- او معتقد است که تندروان وهابی که خون و مال و ناموس مسلمانان غیر وهابی را مباح می‌شمزند، گرفتار تعصب و تقلید کورکورانه‌اند و آن را خطری برای اسلام و مسلمانان منطقه می‌دانند؛ او نویسنده‌ای بسیار توانا و قوی است.

۵- او بیشترین نقد خود را روی کتاب «کشف الشبهات» و «کتاب التوحید» محمد بن عبدالوهاب که مهمترین کتاب‌های او است،

متمرکز کرده است، و بسیاری از منابع کلمات خود را به کتاب «الدرر السنیه» آدرس می‌دهد.

بد نیست بدانید این کتاب (الدرر السنیه) گردآوری «عبدالرحمان بن محمد بن قاسم الحنبلی» است که مجموعه کتاب‌ها، رساله‌ها و نامه‌های «محمد بن عبدالوهاب» و جمعی از سران وهابیت را از زمان شیخ تا امروز در آن جمع کرده است. او در سال ۱۳۹۲ قمری بدرود حیات گفت. «بن باز» فقیه معروف وهابی که در سال‌های اخیر چشم از جهان فرو بست، این کتاب را جزء دروس یومیّه خود قرار داده و تدریس می‌کرد. این کتاب بیش از ده مجلد و منبع بسیار خوبی برای آگاهی از افکار وهابیان است.

ع-البته این عالم شجاع و نویسنده کتاب «داعیه و لیس نییا» از فشارها و تهدیدهای تندروان وهابی در امان نماند و حکم تکفیر او را تاکنون صادر کرده‌اند، (همان گونه که حکم تکفیر عالم فقید «بن علوی مالکی» را صادر کردند) و در آینده به چه سرنوشتی گرفتار شود، روشن نیست، ولی هر چه باشد او با این کتاب خدمتی بزرگ به جهان اسلام کرده و ثابت نموده آن تکفیرها و خون ریزی‌ها، از اسلام بیگانه است و مولود افکار سست و نادرست و برداشت‌های غلطی است که گروهی از ناآگاهان از آموزه‌های اسلامی داشته‌اند.

۷- او در بحث‌های مقدماتی کتاب خود می‌گوید: «حقیقت این است که من این قرائت جدید از کتاب‌های محمد بن عبدالوهاب را

قبل از ۱۱ سپتامبر تهیه کرده بودم و بعد از این حادثه مایل نبودم آن را منتشر سازم (چرا که شاید سبب اتهام مسلمین در این حادثه شود) ولی هنگامی که دیدم تندروان وهابی پیوسته کنگره و همایش برای تبریئه پیشوای این مذهب، شیخ محمد تشکیل می دهند، لازم دیدم حقایق را برملا سازم تا انصاف دهند و اعتراف به خطای شیخ در حکم به تکفیر کنند.^۱

۸- او مطلب را با ظرافت خاصی آغاز کرده و می گوید: محمد بن عبدالوهاب مرد اصلاح طلبی بود، نه پیامبر! و همین نام را برای کتاب خود انتخاب کرده است.

سپس می افزاید: ما در میان دو گروه افراطی قرار گرفته ایم. عده ای او را کافر و فاسق می دانند و گروه دیگری همچون یک پیامبر، با سخنان و گفتار او رفتار می کنند، به گونه ای که هیچ کس نباید خرده ای بر او بگیرد؛ سپس می افزاید هر دو در اشتباهند.

وی با استفاده از این مقدمه به سراغ نقدهای خود نسبت به افکار و عقاید او می رود.

۹- در بخش دیگری از سخنان خود تحت عنوان «الشیخ لم یکن وحیداً فی العلم و الدعوة» می گوید: بعضی از پیروان شیخ چنین می پندارند که او وحید عصر خود در علم و دانش بود و تمام کشورهای اسلامی که دعوت وهابیت را نپذیرفتند، بلاد شرک و کفر

۱. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۲۸.

است و تمام علمای این کشورها جاهلانی هستند که هیچ چیز از اسلام نمی‌دانند!!^۱

سپس می‌افزاید: و متأسفانه اصل تکفیر مسلمین، و کشورهای آنها را کشور کفر دانستن، و همه علمای آنها را کافر شمردن را، در کلمات خود شیخ یافتیم، همان‌گونه که مدارک آن را ذکر خواهم کرد!

سپس می‌افزاید: مسلماً شیخ و تابعین او در این عقیده راه صحیح را نیمودند.

در ادامه می‌گوید: بعضی از خطاهایی که شیخ و بسیاری از پیروانش در آن افتادند به خصوص در مورد تکفیر مسلمانان بسیاری از طالبان علم را - از روی تقلید یا غلو - گرفتار ساخت، و در نتیجه اعمال خشونت‌بار، اخیراً (در نقاط مختلف جهان) روی داد، و گروهی با همان استدلال شیخ و همان شعارها حوادث دردناکی آفریدند (و دست به کشتارهای وحشتناکی زدند و می‌زنند).

۱۰- شرم و حیای اکثر علما، در کشور سعودی از بیان خطاهای شیخ، سبب می‌شود نقد این عقاید بر کسانی که قدرت بر آن را دارند واجب عینی باشد و همین امر مرا وادار به این بحث کرده است.

بر هر دانشمند و شهروندی در کشور (سعودی) لازم است آنچه را که سبب می‌شود ما را از این خشونت‌ها و تکفیرها خارج سازد، انجام دهد و از تبلیغاتی که تنها به کشور ما و اهل آن در دراز مدّت زیان

۱. داعیة و لیس نبیاً، صفحه ۱۳.

می‌رساند، هر چند (خیال کنیم) در کوتاه مدّت فایده‌ای دارد، جدّاً پرهیز نماید.

ما باید دین و وطن خود را از آلودگی تکفیر ستمگرانه و ریختن خون‌های بی‌گناهان پاک سازیم و به این وضع خاتمه دهیم.

در این هنگام که این سطور را رقم می‌زنیم، روزی نیست که خبر خشونت‌های وحشتناک از عراق به ما نرسد. هر روز ده‌ها و گاه صدها نفر طعمهٔ این خشونت لجام گسیخته به وسیلهٔ اتومبیل‌های بمب‌گذاری شده، می‌شوند و بسیاری از آنها جنبهٔ انتحاری دارد و نشان می‌دهد کار کسانی است که خود را مسلمان و همه را کافر می‌پندارند و جان و مالشان را مباح می‌شمرند.

این‌ها نیز محصول همان تعلیمات مکتب شیخ است که از حجاز به اردن و از اردن به عراق آمده است.

جالب این که نویسندهٔ کتاب مزبور (داعیه و لیس نیباً) در پاورقی کتاب خود در همین فصل به نکتهٔ قابل توجهی اشاره می‌کند و آن این که غربی‌ها به خصوص آمریکایی‌ها با سیاست‌های مخرب سیاسی، نظامی، اقتصادی و کمک‌های همه‌جانبه به اسرائیل غاصب، زمینه‌ساز این خشونت‌ها بوده و هستند.

در بخش دیگری از کلمات خود به سراغ این می‌رود که این تکفیر لجام گسیخته که سبب هرج و مرج حتی در داخل کشور سعودی شده، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟!

و سرانجام به این نتیجه می‌رسد که تعلیمات شیخ و مکتب او

عامل اصلی این خشونت‌هاست. از خشونت گروه اخوان در سرزمین نجد و سپس در حرم مکه گرفته تا خشونت و انفجارهایی که در مناطق مختلف عربستان روی داده، همه محصول تعلیمات شیخ است.

سپس می‌افزاید: «افرادی که این خشونت‌ها و انفجارها را آفریدند، افراد بیگانه‌ای نیستند که از سرزمین‌های دیگر به حجاز آمده باشند، بلکه همان وهابی‌های حجاز هستند، و اگر بگوییم همگی از فرهنگ شیخ و تعلیمات او الهام گرفته‌اند، راه دوری نرفته‌ایم و هر کس به سخنان آنها مراجعه کند به این حقیقت اعتراف می‌نماید»^۱.



۱. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۶۲ و ۶۳.

فشرده‌ای از کتاب «داعیة و لیس نبیاً»

اکنون با روشن شدن این مقدمات به سراغ فشرده‌ای از اصل کتاب

می‌رویم.

حسن بن فرحان مالکی وهّابی نویسنده توانای این کتاب که اثر خود را به نام «او اصلاح طلب بود نه پیامبر!» نامیده، عمدتاً به نقد سخنان و عقاید پیشوای وهّابیان در زمینه تکفیر مسلمین و نسبت دادن شرک و کفر به همه کسانی که وهّابی نیستند و سخنان او را نپذیرفته، پرداخته و در پنج فصل گفتنی‌ها را گفته است.

در **فصل اول** به سراغ نقد کتاب **کشف الشبهات** که از مشهورترین و مهم‌ترین کتاب‌های محمد بن عبدالوهاب است می‌رود، و به صورت کاملاً روشنی آن را نقد می‌کند. در **فصل دوم** به نقد سایر کتب او در مسأله شرک و توحید می‌پردازد.

در **فصل سوم** به سراغ این مهم می‌رود که آیا او از مسأله تکفیر مسلمین عدول کرده است یا نه؟ سپس بخش عظیمی از تناقضات او

را به صورت علمی آشکار می‌سازد.

در فصل چهارم از موضوع مهم دیگری بحث می‌کند که آیا پیروان او چشم و گوش بسته همان مسیر تکفیر مسلمین را دنبال کردند و بر اشتباهات او صحه نهادند یا به نقد نظرات شیخ پرداختند؟ و سرانجام در فصل پنجم به نقد نظرات دشمنان شیخ می‌پردازد و تندروان را از معتدلان جدا می‌سازد و خود در صف معتدلان وهابی قرار می‌گیرد.

جالب این که در پایان می‌گوید: «خلاصه تمام بحث‌ها این است که شیخ در مسأله تکفیر راه خطا پیموده»، سپس می‌افزاید: «اعتراف به این مسأله برای افراد منصف با توجه به استدلالات روشنی که داریم کار آسانی است، نه دین اسلام با این اعتراف از بین می‌رود و نه خورشید از مغرب طلوع می‌کند (و نه آسمان به زمین می‌آید! فقط انسان جایز الخطایی خطا کرده است)»^۱.

و ما می‌افزاییم: بلکه به عکس این نقدها باعث رونق دین و پیراستن آیین اسلام از خشونت‌های وحشتناک و غیر انسانی است، و حدّ اقل وهابیون معتدل را به جای وهابیون متعصب تندرو می‌نشانند.

با این توضیح به سراغ فشرده‌ای از هر یک از فصول کتاب مزبور می‌رویم:

۱. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۲۸ و ۲۹.

فصل اول : نقد کشف الشبهات

با این که کتاب کشف الشبهات که از معروف‌ترین کتب شیخ است، کتاب بسیار کوچکی است (در حدود ۷۰ صفحه)، ابن فرحان در نقد خود سی و سه ایراد قابل ملاحظه بر او می‌گیرد و سخنان پیشوای وهابیون را به خصوص در مسأله «تکفیر» به نقد می‌کشد و قبلاً ابراز تعجب می‌کند که چگونه علمای وهابی این همه خطا و اشتباه را در کلمات شیخ نادیده گرفته و به سادگی از آن گذشته‌اند.

سپس می‌افزاید: اگر بعضی از آنان، حتی چند مورد از خطاهای وی را یادآور شده بودند، من ضرورتی برای نوشتن این کتاب نمی‌دیدم، ولی چه کنم که همه سکوت کردند.

بد نیست در اینجا به اولین و آخرین ایراد او (از ۳۳ مورد) اشاره کنم.

غلو و زیاده‌روی دربارهٔ صالحان

محمد بن عبدالوهاب در آغاز کتاب «کشف الشبهات» می‌گوید: «توحید، دین پیامبرانی است که خدا آنها را به سوی بندگان فرستاده است، اول آنها نوح علیه السلام است، خداوند او را به سوی قومش فرستاد در زمانی که آنها دربارهٔ «صالحان» غلو کرده بودند».

سپس «ابن فرحان» می‌گوید: آغاز این سخن صحیح است ولی پایانش ناصواب و مقدمه‌ای است برای تکفیر!

زیرا خداوند نوح را برای دعوت به سوی خداوند یگانه و ترک شرک فرستاد، چون آنها بت‌هایی را به نام **وَدّ و سواع** و... می‌پرستیدند؛ مشکل آنها تنها غلوّ دربارهٔ صالحان نبود، غلو و زیاده روی ممکن است گاهی سبب شرک شود، ولی هر زیاده‌روی شرک نیست که به بهانهٔ آن خون مسلمین ریخته شود.

سپس می‌افزاید: من هرگز نمی‌گویم زیاده‌روی‌هایی که دربارهٔ صالحان و بزرگان دین می‌شود یا بعضی مراسم خرافی صحیح است، من می‌گویم خطاست ولی کفر نیست.

گویا شیخ می‌خواسته است با این سخن خود به ایراد مهمی که بر او می‌کردند پاسخ گوید. به شیخ ایراد می‌کردند کسانی را که تو تکفیر می‌کنی و با آنها می‌جنگی و به قتل می‌رسانی، مسلمانانی هستند که نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و حج بجا می‌آورند. او می‌خواست بگوید چون دربارهٔ بزرگان دین زیاده‌روی می‌کنند، پس همگی کافرند حتی از مشرکان عصر جاهلیّت بدترند!^۱

کوتاه سخن این که تهمت شرک و آن هم «شرک اکبر» یعنی شرکی که سبب اباحت اموال و نفوس گردد، تهمت کوچکی نیست که به هر کس که اندک زیاده‌روی دربارهٔ یکی از بزرگان دین کند، بزنند و جان و مال او را مباح دانند.

«ابن فرحان» از این تعجّب می‌کند که این مخالفان غلو، خودشان

۱. داعیة و لیس نبیاً، صفحہ ۳۳ (با تلخیص).

دربارهٔ شیخ محمد بن عبدالوهاب چنان مرتکب غلو شده‌اند که او را از هر خطا مبرا می‌پندارند، حتی یکی از آنها از او تعبیر به «شیخ الوجود» می‌کند.^۱ تعبیری که حتی دربارهٔ پیغمبر اکرم ﷺ آن را جایز نمی‌شمرند!

و در آخرین ایراد (ایراد سی و سوم) به شیخ می‌گوید او در صفحهٔ ۷۰، از کتاب خود تنها گروهی را که از مسألهٔ کفر استثنا کرده همان «مکره» است یعنی کسی که او را مجبور کنند که سخن کفرآمیزی بر زبان جاری سازد و به آیهٔ «إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ...» استناد جسته، سپس ابن فرحان گروه دیگری را می‌شمرد که بر اثر جهل و نادانی یا اشتباه در فهم معانی آیات و روایات به انکار بعضی از مسائل دین برخاسته‌اند (در حالی که اصول اسلام را قبول دارند) اینها نیز به مقتضای آیات قرآن و روایات معذورند و کافر نیستند.

سپس می‌افزاید: یکی از عیوب روش شیخ آن است که یک آیه یا یک حدیث را می‌گیرد و بقیهٔ آیات و احادیث را رها می‌سازد و این اشتباه بزرگی است.

* * *

در فصل دوم کتاب به سراغ نقد آرای شیخ در کتاب «الدرر السنیة» می‌رود و ۴۰ مورد از خطاهای او را متذکر می‌شود، از جمله این که

۱. داعیة و لیس نبیاً، صفحهٔ ۱۴.

طبق آنچه در این کتاب آمده^۱ علمای نجد و قضات آن منطقه هیچ یک معنی لا إله إلا الله را نمی‌دانند و میان دین محمد ﷺ و دین «عمرو بن لحي» (بت پرست معروف عصر جاهلیت) تفاوتی قائل نیستند، بلکه دین عمرو بن لحي را بهتر می‌شمردند و دین صحیح می‌دانند!!

به این ترتیب تمام علما و فقها و قضات منطقه را مشرک و کافر قلمداد می‌کند. آنگاه به ذکر کتاب‌هایی که درباره علما و فقهای این سرزمین نوشته شده، می‌پردازد و می‌گوید این یک نمونه روشن است که شیخ محمد راه خطا را در تکفیر مسلمین می‌پیمود.

از جمله مواردی که به عنوان غلو در تکفیر از سوی این گروه تندر و وهابی می‌شمرد، دو مورد زیر است:

۱- تکفیر شیعه: شیخ محمد بن عبدالوهاب در این زمینه می‌گوید کسی که در کفر شیعه شک کند، کافر است!^۲
ابن فرحان می‌افزاید: در حالی که ابن تیمیه با آن همه غلو و عداوات نسبت به شیعه، آنها را مسلمان - هر چند اهل بدعت! - می‌شمرد و با صراحت می‌گوید، کافر نیستند.^۳

نگارنده می‌گوید: به دنبال این فتاوی غیر انسانی و غیر اسلامی

۱. الدرر السنیه، جلد ۱۰، صفحه ۵۱.

۲. همان مدرک، صفحه ۳۶۹.

۳. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۸۶.

بود که ریختن خون شیعیان که پیشروترین مکتب توحید را در اسلام بنا نهاده‌اند و غارت اموال آنها در مناطق مختلف آغاز شد و هنوز ادامه دارد.

۲- شیخ می‌گوید: هر کس یک فرد صحابی از صحابه پیامبر ﷺ را (هر کس باشد) لعن کند کافر است!^۱ در حالی که به گفته ابن‌فرحان مالکی معاویه طبق صریح «صحیح مسلم»^۲ دستور سب حضرت علی علیه السلام را صادر کرد (و ده‌ها سال آن حضرت را بر فراز منابر به امر معاویه سب می‌کردند) آیا با این حال معاویه مسلمان بود؟^۳

نکته جالب این که: این عالم سنی مالکی می‌گوید: بسیار دیده شده که شیخ محمد در مقام دفاع از خود می‌گوید: «دشمنان می‌گویند من به مجرّد سوء ظن، افراد را تکفیر می‌کنم یا افراد جاهل را که اقامه حجّت بر آنها نشده، کافر می‌شمرم. این بهتان عظیمی

۱. الدرر السنیه، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۹.

۲. او از سعد بن ابی وقاص پرسید چرا (با این که دستور دادم) علی را سب نمی‌کنی؟ سعد پاسخ داد: به خاطر سه جمله‌ای که از رسول خدا ﷺ در عظمت علی علیه السلام شنیدم (آن‌گاه آنها را نقل کرد؛ صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضایل علی بن ابی طالب، حدیث سوم).

برای آگاهی از ترویج سب و ناسزاگویی معاویه نسبت به علی علیه السلام رجوع کنید به: تاریخ طبری، جلد ۴، صفحه ۵۲ و ۱۸۸؛ کامل ابن اثیر، جلد ۳، صفحه ۴۷۲ و جلد ۵، صفحه ۴۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی، جلد ۴، صفحه ۵۶ و عقد الفرید، جلد ۴، صفحه ۳۶۶.

۳. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۸۶.

است، آنها می‌خواهند مردم را از دین خدا و رسولش دور سازند!^۱
ابن فرحان می‌گوید: همین تعبیر شیخ خود یک تکفیر ضمنی است، نسبت به تمام کسانی که مذهب وهابیت را نپذیرفته‌اند، زیرا منظورش از دین خدا و رسول که می‌خواهند مردم را از آن دور کنند همان آیین وهابیت است، بنابراین، مخالفان وهابیت کافر به دین خدا و رسولند!^۲

تناقض در کلمات شیخ

ابن فرحان به دنبال این سخن به تناقض‌های صریح دیگری در کلام پیشوای وهابیان اشاره کرده، می‌گوید: اشتباهات و خطاهای فراوانی به شیخ نسبت داده‌اند و او آنها را از خود دفع می‌کند، در حالی که غالب آنها در کلماتش وجود دارد!

سپس او ۲۵ مورد از این نسبت‌ها را با ذکر مأخذ و مدرک بر می‌شمرد، از جمله، این که شیخ انکار می‌کند که:

- ۱- کتب مذاهب چهارگانه اهل سنت را باطل می‌داند!
- ۲- کسی که به صالحان توسل جوید، کافر است!
- ۳- اگر توانایی پیدا کند گنبد و بارگاه پیغمبر اکرم ﷺ را ویران می‌کند! (و مانند قبور ائمه اهل بیت علیهم‌السلام و سایر بزرگان بقیع با زمین یکسان می‌سازد).

۱. الدرر السنیه، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۳.

۲. داعیه و لیس نبیاً، صفحه ۱۰۷.

۴- او زیارت قبر پیامبر را حرام می‌شمرد!
 ۵- او همهٔ مردم، جز کسانی را که از او پیروی می‌کنند، کافر می‌داند!

و امثال این‌ها را انکار کرده، در حالی که صریحاً یا به طور ضمنی در سخنان او، در کتابهایش دیده می‌شود و این تناقض شگفت‌آوری است.

* * *

فصل سوّم : ادامهٔ راه

حسن بن فرحان مالکی در فصل سوّم کتاب خود «داعیه و لیس نبیاً» می‌گوید: متأسّفانه شاگردان و مقلّدین شیخ همان راه او را در تکفیر پیمودند، و حکم کفر بسیاری از قبایل عرب و غیر عرب و بسیاری از پیروان مذاهب اسلامی و جمعی از علمای معروف مسلمین را صادر کردند.^۱

از جمله:

۱- تصریح به این که اهل مکه و مدینه (که آن روز مذهب وهابیت را نپذیرفته بودند) همگی کافرند.^۲

۱. و به تعبیر دیگر از چپ و راست حکم کفر دادند و همهٔ مسلمین را از زیر تیغ تکفیر گذراندند.

۲. الدرر السنیه، جلد ۹، صفحهٔ ۲۸۵.

۲- هر کس دعوت محمد بن عبدالوهاب را پذیرفته ولی عقیده دارد که پدرانش مسلمان از دنیا رفتند کافر است!! باید او را توبه دهند، هر گاه از سخن خود توبه نکرد، گردنش را می‌زنند! و مال او تعلق به بیت‌المال دارد!! و اگر حج بجا آورده چون قبل از قبول وهابیت بوده مشرک بوده و باید حج را اعاده کند!^۱

۳- دولت عثمانی کافر بود و هر کس آن دولت را کافر نداند، کافر است!^۲

۴- اشاعره کافرند و معنی شهادتین را نمی‌دانند^۳، معتزله نیز کافرند!^۴

۵- مانع الزکاة کافر است.^۵

۶- کسانی که غیر مسلمانان را در دفاتر و شغل‌ها و خانه‌های خود استخدام می‌کنند که بسیاری از واجبات را ترک کرده و بسیاری از محرّمات را انجام می‌دهند و از شهادتین چیزی جز الفاظ آن را نمی‌فهمند، همگی کافر و مرتدند!^۶

* * *

۱. الدرر السنیة، جلد ۱۰، صفحه ۱۴۳ و ۱۳۸.

۲. همان مدرک، صفحه ۴۲۹.

۳. همان مدرک، جلد ۱، ص ۳۶۴.

۴. همان مدرک، صفحه ۳۵۷.

۵. همان مدرک، جلد ۱۰، صفحه ۱۷۷.

۶. همان مدرک، جلد ۱۵، صفحه ۴۸۶.

حسن بن فرحان بعد از ذکر موارد ۲۷ گانه‌ای که شاگردان شیخ و پیروان او از تکفیر مسلمین سر داده‌اند، می‌افزاید: «بعد از این همه زیاده‌روی در امر تکفیر که نظیر آن را سراغ نداریم، گروهی از علمای وهابی حملات خشونت‌آمیز تکفیری خود را متوجه «سید قطب» و «مودودی» و «اخوان المسلمین» و «حزب التحریر» کرده‌اند. درست است که این‌ها در جانب سیاسی گرفتار زیاده‌روی بودند، ولی زیاده‌روی آنها هرگز به پای زیاده‌روی وهابیون در همه جوانب، اعم از سیاسی، عقیدتی، فقهی، فرهنگی و اجتماعی نمی‌رسد، انصاف هم چیزی خوبی است»^۱.

سپس می‌افزاید: «در عبارات گذشته بیندیشید، آیا چیزی از برنامه‌های به اصطلاح جهادی! (و حمله بر مسلمین) باقی مانده که وهابیون نگفته باشند»^۲.

و در پایان این بحث متذکر می‌شود که بعد از محمد بن عبدالوهاب موج تکفیر دامان خود وهابیان را نیز گرفت و بعضی بعض دیگر را تکفیر کردند و زانیشان را به اسارت گرفتند! سپس نمونه‌های متعددی از آن را با استناد به کتاب الدرر السنیه ذکر می‌کند.^۳

۱. داعیة و لیس نبیاً، صفحه ۱۱۷.

۲. همان مدرک.

۳. داعیة و لیس نبیاً، صفحه ۱۲۳ به بعد.

در برابر این نقطہ‌های تاریک و اشمئزاز‌آور به نقطهٔ قوتی در پایان این فصل نیز اشاره می‌کند و می‌گوید: فرزند بنیانگذار مذهب وہابی به نام **عبداللہ بن محمد** هنگامی که بعد از سقوط «درعیہ» (یکی از شہرهای حجاز) به مصر رفت و از آن محیط بستهٔ تعصّب آلود به محیط باز منتقل شد و به علوم تازه‌ای دست یافت، رو به مکتب اعتدال آورد، حکم به تکفیر گروه‌های مختلفی از مسلمین را به خاطر پاره‌ای از بدعت‌ها که پدرش به آن معتقد بود نفی کرد و گفت هیچ کس را نمی‌توان کافر دانست، مگر آن کس که منکر ضروری دین باشد یا کاری که به اجماع مسلمین سبب کفر است انجام دهد.^{۲۱}



در چهارمین بخش این کتاب سخن از مخالفان شیخ به میان می‌آورد که او (شیخ) و تمام وہابیون را تکفیر کردند، سپس به دفاع از آنها می‌پردازد و می‌گوید: این گونه تکفیرها نیز اعتباری ندارد، تنها باید به خطای آنها - به خصوص در مسألهٔ تکفیر - اعتراف کرد.

وی در این فصل، ۲۲ نفر از علمای معروف اهل سنت را نام می‌برد که غالب آنها اهل نجد و مکه بودند و بعضی از علمای دمشق، عراق، تونس و مراکش، همه به مخالفت با شیخ برخاستند، و بعضی

۱. الدرر السنیة، جلد ۱۰، صفحہ ۲۴۴.

۲. داعیة و لیس نبیاً، صفحہ ۱۲۵.

از آنها کتب ردّیه‌ای در ردّ سخنان محمد بن عبدالوهاب نگاشتند.^۱
 به این ترتیب نشان می‌دهد که اکثر معارضین او کسانی بودند که از
 منطقه خود او برخاستند یا از خویشان نزدیک او بودند!

مهمترین اتهامات پیشوایان وهّابی

ابن فرحان در ذیل بحث سابق، مهم‌ترین ایراداتی را که علمای
 معروف اهل سنت به شیخ گرفتند در چهار چیز خلاصه می‌کند:

۱- تکفیر مسلمین.

۲- ادّعی نبوت. (به زبان حال نه به زبان قال)

۳- قائل شدن به تشبیه و جسم بودن خداوند.

۴- انکار کرامات اولیاء و بزرگان دین.

سپس می‌گوید: اتهام عمده، همان اولی است که هیچ کس
 نمی‌تواند آن را انکار کند.

آنگاه از شیخ احمد زینی دحلان، عالم و نویسنده معروف در
 کتاب «دعوی المناوئین» نقل می‌کند که او می‌گوید: «وهّابی‌ها هیچ
 کس را موخّد نمی‌دانند، مگر کسی که از تمام گفته‌های آنها پیروی
 کند!»^۲.

از عالم مشهور دیگری به نام «زهاوی» نقل می‌کند که اگر کسی
 سؤال کند مذهب وهّابیون کدام و نتیجه این مذهب چه چیزی

۱. داعیه و لیس نبیاً، از صفحه ۱۲۷ تا ۱۳۳.

۲. دعوی المناوئین، صفحه ۱۶۶.

می‌باشد؟! من در جواب هر دو سؤال می‌گویم: «حکم به کفر همه مسلمین جهان! این پاسخ کوتاه برای این گونه سؤال‌ها کافی است».^۱

نامبرده (حسن بن فرحان) سعی می‌کند که شیخ را از سه اتهام دیگر تبرئه کند، ولی اتهام اول که آن را با تأکید تمام پذیرفته، اتهام کوچکی نیست، با این که قرآن صریحاً از متهم ساختن مسلمین و حتی کسانی که در ظاهر ادّعیای اسلام می‌کنند (مادامی که منکر ضروریات اسلام نشده‌اند) منع می‌کند ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۲؛ «به کسی که اظهار اسلام می‌کند نگوئید مسلمان نیستی تا بدین وسیله، سرمایه ناپایدار دنیا را به دست آورید (و اموال او را به غنیمت گیرید)».

آیا با صراحت این آیه شریفه، جایی برای تکفیر مسلمین، آن هم بر اثر اشتباهات روشن تکفیر کننده، در مسأله توحید و شرک باقی می‌ماند.

در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾^۳؛ «هر کس فرد مؤمنی را عمدتاً به قتل برساند، کیفر او جهنم است، جاودانه در آن می‌ماند و خدا او را غضب و لعن می‌کند و عذاب عظیمی برای او

۱. دعوی المناوئین، صفحه ۱۶۷.

۲. نساء، آیه ۹۴.

۳. نساء، آیه ۹۳.

فراهم ساخته است».

این آیه پشت هر انسان با ایمانی را می‌لرزاند؛ تهدید به آتش دوزخ، آن هم به صورت خلود و جاودانگی توأم با قهر و غضب الهی، تعبیری است که دربارهٔ هیچ گناهی از گناهان کبیره - جز قتل نفس - نیامده است.

تعبیر به خلود و جاودانگی عذاب الهی - با توجه به این که این کیفر عظیم مخصوص افراد بی‌ایمان است - نشان می‌دهد که قاتلان مسلمین به یقین بی‌ایمان از دنیا می‌روند، تا راه برای خلود آنها در دوزخ باز شود.

حال فکر کنید چگونه خواهد بود حال کسانی که مؤمنان نمازخوان و روزه‌گیر و مؤدّب به تمام آداب اسلامی را به بهانه‌های واهی به قتل رساندند، زنانشان را اسیر کردند و اموالشان را به غارت بردند. نه یک نفر بلکه صدها و هزاران نفر را اعمّ از زن و مرد و کودک شیرخوار و پیر و جوان. و نام آن را دین اسلام و توحید محمّدی گذاردند و خود را اهل نجات می‌دانند، **نَعُوذُ بِاللّهِ الْعَظِيمِ!**

و حال آن که مصداق آیه شریفه **«وَرَيَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ»**^۱؛ «شیطان اعمال ناروای آنها را در نظرشان تزیین کرد و آنها را از راه حق باز داشت و لذا هدایت نمی‌شوند»، هستند.

۱. نمل، آیه ۲۴.

خوشبختانه اخیراً بسیاری از پیروان این مذهب به اشتباه خود پی برده‌اند و تکفیر مسلمین را گناهی عظیم می‌دانند، هر چند از نظر آنها، اهل بدعت باشند و ان شاء الله این طلیعہ مبارکی است برای پیراستن آیین پاک اسلام، از خشونت و ترور و ارهاب و نمایان ساختن مهر و محبت و عطوفت اسلامی که نمونه‌های آن را در دو کتاب «مفاهیم یجب أن تصحّح» و «داعیة و لیس نبیاً» و طرفداران این دو کتاب ملاحظه کردید.

در پایان - به عنوان حسن ختام - به سراغ اعلامیہ مهمی می‌رویم که جمعی از علما و فقہا و محدثان عربستان سعودی از وہابیون معتدل، آن را اخیراً نگاشته و منتشر ساخته‌اند:

این اعلامیہ در جراید متعدّدی چاپ شد، ولی ما آن را از کتاب «معجم طبقات المتکلمین» نقل می‌کنیم.



آخرین سخن!

بیانیه هیئت علمی بزرگ سودی

در محکوم ساختن خونت‌های وهابیان

بیانیه هیئت علمای بزرگ سعودی

نخست متن عربی این بیانیه که در مورد محکوم ساختن خشونت‌های وهابیان است، تقدیم می‌گردد:

بیان من هیئة كبار العلماء

الحمد لله، و الصلاة و السلام على رسول الله، و على آله و صحبه و من اهتدى بهداه، أما بعد:

فقد درس مجلس هيئة كبار العلماء في دورته التاسعة و الأربعين المنعقدة بالطائف ابتداء من تاريخ ١٤١٩/٤/٢ هـ، ما يجري في كثير من البلاد الاسلامية و غيرها من التكفير و التفجير، و ما ينشأ عنه من سفك الدماء، و تخريب المنشآت و نظراً الى خطورة هذا الامر، و ما يترتب عليه من إزهاق أرواح بريئة، و إتلاف أموال معصومة، و إخافة للناس، و زعزعة لأمنهم و استقرارهم، فقد رأى المجلس إصدار بيان يوضح فيه حكم ذلك نصحاً لله و لعباده، و ابراء للذمة، و إزالة للبس

فى المفاهيم لى من اشتبه عليه الأمر فى ذلك، فنقول و بالله التوفيق:
اولاً : التكفير حكم شرعى، مردّه الى الله و رسوله، فكما أنّ التحليل و التحريم و الإيجاب، الى الله و رسوله، فكذلك التكفير، و ليس كلّ ما وصف بالكفر من قول أو فعل، يكون كفرةً أكبر، مخرجاً عن الملة.

و لما كان مردّد حكم التكفير الى الله و رسوله لم يَجُزْ أن نُكفِّرَ إلا من دلّ الكتاب و السنّة على كفره دلالة واضحة، فلا يكفى فى ذلك مجرد الشبهة و الظن، لما يترتب على ذلك من الأحكام الخطيرة، و إذا كانت الحدود تُدرأ بالشبهات، مع أن ما يترتب عليها أقلّ ممّا يترتب على التكفير، فالتكفير أولى أن يدرأ بالشبهات؛ و لذلك حذر النبى ﷺ من الحكم بالتكفير على شخص ليس بكافر، فقال: «أيما امرئ قال لآخيه: يا كافر، فقد باء بها أحدهما، ان كان كما قال و إلا رجعت عليه». و قد يرد فى الكتاب و السنّة ما يُفهم منه أن هذا القول أو العمل أو الاعتقاد كفر، و لا يكفر من اتصف به، لوجود مانع يمنع من كفره، و هذا الحكم غيره من الاحكام التى لا تتم إلا بوجود أسبابها و شروطها، و انتفاء موانعها كما فى الإرث، سببه القرابة - مثلاً - و قد لا يرث بها لوجود مانع كاختلاف الدين، و هكذا الكفر يُكره عليه المؤمن فلا يكفر به. و قد ينطق المسلم بكلمة الكفر لغلبة فرح أو غضب أو نحوهما فلا يكفر بها لعدم القصد، كما فى قصّة الذى قال: «اللهم أنت عبدى و أنا ربك» أخطأ من شدّة الفرح.

و التسرع في التكفير يترتب عليه أمور خطيرة من استحلال الدم و المال، و منع التوارث، و فسخ النكاح، و غيرها مما يترتب على الردة، فكيف يسوغ للمؤمن أن يقدم عليه لأدنى شبهة.

و جملة القول: أن التسرع في التكفير له خطره العظيم؛ لقول الله عزّ و جلّ: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۱.

ثانياً: ما نجم عن هذا الاعتقاد الخاطئ من استباحة الدماء و انتهاك الأعراض، و سلب الأموال الخاصّة و العامّة، و تفجير المساكن و المركبات، و تخريب المنشآت، فهذه الأعمال و أمثالها محرّمة شرعاً بإجماع المسلمين؛ لما في ذلك من هتك لحرمة الأنفس المعصومة، و هتك لحرمة الأموال، و هتك لحرمات الأمن و الاستقرار، و حياة الناس الأمنين المطمئنين في مساكنهم و معاشهم، و غدوهم و رواحهم، و هتك للمصالح العامّة التي لا غنى للناس في حياتهم عنها.

و قد حفظ الإسلام للمسلمين أموالهم و أعراضهم و أبدانهم و حرم انتهاكها، و شدّد في ذلك و كان من آخر ما بلغ به النبي ﷺ أمّته فقال في خطبة حجّة الوداع: «إنّ دماءكم و أموالكم و أعراضكم عليكم حرام كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا، في بلدكم هذا». ثم قال ﷺ: «ألا هل بلغت؟ اللهم فاشهد». متفق عليه.

۱. أعراف، آية ۳۳.

وقال ﷺ: «كل المسلم على المسلم حرام دمه وماله وعرضه». وقال عليه الصلاة والسلام: «اتقوا الظلم فإن الظلم ظلمات يوم القيامة».

وقد توعد الله سبحانه من قتل نفساً معصومة بأشد الوعيد، فقال سبحانه في حق المؤمن: ﴿وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا فِيهَا وَعَصِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا﴾^١.

وقال سبحانه في حق الكافر الذي له ذمة، في حكم قتل الخطأ: ﴿إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرٌ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ﴾^٢ فاذا كان الكافر الذي له أمان إذا قتل خطأ، فيه الدية والكفارة، فكيف إذا قتل عمداً، فان الجريمة تكون أعظم، والاثم يكون أكبر. وقد صح عن رسول الله ﷺ إنه قال: «من قتل معاهداً لم يرح رائحة الجنة».

ثالثاً: إن المجلس اذ يبين حكم تكفير الناس بغير برهان من كتاب الله وسنة رسوله ﷺ وخطورة اطلاق ذلك، لما يترتب عليه من شرور وآثام، فإنه يعلن للعالم أن الإسلام بريء من هذا المعتقد الخاطيء، وأن ما يجري في بعض البلدان من سفك الدماء البريئة، و تفجير للمساكن والمركبات والمرافق العامة والخاصة، و تخريب للمنشآت هو عمل إجرامي، و الإسلام بريء منه، وهكذا كل مسلم يؤمن بالله و

١. نساء، آية ٩٣.

٢. نساء، آية ٩٢.

اليوم الآخر برىء منه، وإِنَّمَا هو تصرّف من صاحب فكر منحرف، و عقيدة ضالّة، فهو يحمل إثمه و جرمه، فلا يحتسب عمله على الإسلام، و لا على المسلمين المهتدين بهدى الإسلام، المعتصمين بالكتاب و السنّة، المستمسكين بحبل الله المتين، وإِنَّمَا هو محض إفساد و إجرام تأباه الشريعة و الفطرة؛ و لهذا جاءت نصوص الشريعة قاطعة بتحريمه، محدّرة من مصاحبة أهله...

رئيس المجلس

عبدالعزیز بن عبد الله بن باز

| | |
|--|---------------------------------------|
| عبدالله بن عبدالرحمن البسام | صالح بن محمد اللحيان |
| عبدالعزیز بن عبد الله بن محمد آل الشيخ | عبدالله بن سليمان بن تقنيع |
| ناصر بن حمد الراشد | محمد بن صالح العثيمين |
| محمد بن عبد الله السبيل | د.عبدالله بن محمد بن ابراهيم آل الشيخ |
| عبدالرحمن بن حمزة المزروعى | محمد بن سليمان البدر |
| د. عبدالله بن عبدالمحسن التركي | راشد بن صالح بن خنين |
| د. عبدالوهاب بن ابراهيم أبوسليمان | عبدالله بن عبدالرحمن الغديان |
| محمد بن زياد آل سليمان | محمد بن ابراهيم بن جبير |
| د. صالح بن عبدالرحمن الأطرم | د. صالح بن فوزان الفوزان |
| د. بكر بن عبد الله ابوزيد | حسن بن جعفر العتمى |



ترجمہ بیانیه هیئت علمای بزرگ سعودی

الحمد لله، و الصلاة و السلام علی رسول الله، و علی آله و صحبه

و من اھتدی بہداه، اما بعد:

ھیئت «کبار العلماء» در جلسہٴ چہل و نہم کہ در طائف از تاریخ ۱۴۱۹/۴/۲ ہجری قمری تشکیل شد، حوادثی را کہ در کشورہای اسلامی و غیر آن، از تکفیر و انفجارها و امور ناشی از آن، از خونریزی‌ها و نابود کردن مؤسّسات مختلف اتفاق افتادہ، مورد بررسی قرار داد، و نظر بہ اہمیت این موضوع و پی‌آمدهای آن، اعمّ از کشتن بی‌گناہان و اتلاف اموال، و ایجاد رعب و وحشت در مردم، و ایجاد ناامنی و تزلزل و بی‌ثباتی در جامعہ، مجلس تصمیم گرفت حکم این موضوع را طیّ بیانیه‌ای بہ عنوان خیرخواہی الہی بندگان خدا و ادای تکلیف، و رفع ہرگونہ اشتباہ از کسانی کہ گرفتار اشتباہ در مفاہیم اسلامی شدہ‌اند، روشن سازد. بہ ہمین دلیل نکات زیر را یادآور می‌شود و از خداوند توفیق می‌طلبد:

۱- تکفیر (کسی را کافر دانستن) یک حکم شرعی است کہ باید معیارش از سوی خدا و رسول او تعیین گردد، همان گونه کہ حلال و حرام و واجب باید از سوی خدا باشد، همچنین تکفیر، و گفتار و رفتاری کہ (در کتاب و سنّت) گاہ کفر بر آن اطلاق شدہ بہ معنی «کفر اکبر» کہ سبب خروج از دین اسلام می‌شود، نیست.

بنابراین - چون باید حکم بہ کفر از سوی خدا و رسولش باشد -

جایز نیست کسی را تکفیر کنیم مگر این که دلیل روشنی از کتاب و سنت بر کفر او گواهی دهد، و گمان و احتمال هرگز کافی نیست، زیرا احکام سنگینی بر این حکم بار می‌شود. هنگامی که ما، در مورد حدود معتقدیم طبق قاعده «الحدود تدرء بالشبهات» باید بدون قطع و یقین اقدام نکنیم، مسلماً مسأله «تکفیر» به خاطر آثار مهمی که دارد از حدود مهم‌تر است و لذا پیغمبر اکرم ﷺ همگان را از تکفیر کسی که واقعاً کافر نیست، بر حذر داشت و فرمود: هر کس به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر! اگر راست بگوید، طرف مقابل گرفتار عذاب الهی می‌شود و اگر دروغ بگوید به خودش باز می‌گردد.

گاه در کتاب و سنت تعبیری دیده می‌شود که فلان سخن یا عمل یا اعتقاد موجب کفر است، در حالی که موانعی وجود دارد که جلو این حکم را می‌گیرد، و این مانند احکام دیگری است که بدون اجتماع اسباب و شرایط و نفی موانع حاصل نمی‌گردد، مثلاً ارتب یکی از احکام الهی است که به سبب خویشاوندی صورت می‌گیرد ولی گاه موانعی وجود دارد که جلو این حکم را می‌گیرد، مانند اختلاف در دین. همچنین گاه کسی را اجبار بر ادای کلمات کفرآمیز می‌کنند در حالی که سبب کفر او نمی‌شود (چون مجبور شده است) و نیز گاهی انسان سخن کفرآمیزی بر اثر شدت خوشحالی یا غضب و مانند آن می‌گوید (در حالی که از حالت طبیعی خارج شده) و این موجب کفر او نمی‌شود چون قصدی ندارد، شبیه داستان معروفی که کسی از

شدّت خوشحالی می‌گفت «خداوندا تو بنده منی و من پروردگار توأم!».

آثار مهم و خطرناکی بر شتاب در تکفیر مترتب می‌شود از جمله مباح شمردن خون و مال آن شخص، و جلوگیری از ارتح او و جدایی از همسرش و غیر اینها که از آثار ارتداد است، بنابراین چگونه جایز است مسلمان به کمترین شبهه‌ای چنین نسبتی به کسی بدهد (و این همه مسئولیت را بپذیرد؟).

حاصل این که: شتاب در تکفیر خطرات عظیمی دارد زیرا خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.^۱ (طبق این آیه هرگونه کار زشت و ظلم و شرک و نسبت ناروا و سخن بی‌دلیل نسبت به خداوند حرام شمرده است).

۲- آنچه از این عقیده باطل (نسبت شرک به مسلمین) حاصل شده، یعنی خون‌ها را مباح شمردن و عرض و آبروی مردم را بردن و اموال آنها را غارت کردن و منفجر ساختن خانه‌ها و وسایل نقلیه و مراکز اداری و تجاری، این اعمال و مانند آن به اجماع همه مسلمین حرام و گناه است، زیرا سبب هتک حرمت نفوس و اموال است و امنیت و آرامش زندگی مردمی را که در خانه‌ها و مراکز کار صبح و شام

۱. اعراف، آیه ۳۳.

رفت و آمد دارند از بین می‌برد، و مصالح عمومی جامعه را که بدون آن نمی‌توانند زندگی کنند بر باد می‌دهد.

این در حالی است که اسلام اموال و اعراض و نفوس مسلمین را محترم شمرده و به هیچ کس اجازه تجاوز به حریم آنها نمی‌دهد، و از آخرین اموری که پیغمبر اکرم ﷺ در خطبه حجة الوداع به همه مسلمانان ابلاغ کرد این بود که فرمود: خون‌ها و اموال و اعراض شما بر یکدیگر محترم است مانند احترام امروز (روز عید قربان) و احترام این ماه (حرام) و احترام این سرزمین مقدس (مکه)؛ سپس (برای تأکید) فرمود: خداوندا گواه باش (من آنچه را باید بگویم) گفتم! این حدیث مورد اتفاق همه محدثان است.

و نیز فرمود: تمام هستی مسلمان بر مسلمان حرام است، خونس، مالش و ناموس و عرضش و نیز فرمود: از ظلم پرهیزید که ظلم در قیامت ظللمات است.

و نیز خداوند سبحان کسی را که خون بی‌گناهی را بریزد به اشد مجازات تهدید کرده و فرمود: «هر کس فرد با ایمانی را عمدتاً به قتل برساند، مجازاتش دوزخ است و برای همیشه در آن خواهد ماند و خداوند او را مورد غضب و لعن خود قرار خواهد داد و مجازات عظیمی برای او قرار داده است».^۱

و نیز درباره قتل سهوی کافری که در امان مسلمین زندگی می‌کند،

۱. نساء، آیه ۹۳.

فرموده «باید دیہ و کفارہ بدهید».^۱

با این حال قتل عمد او چه حکمی خواهد داشت. به یقین جرم او عظیم تر و گناه آن سنگین تر خواهد بود.

در حدیث صحیح از پیغمبر اکرم ﷺ آمده است کسی که غیر مسلمانی را که با مسلمین پیمان دارد به قتل برساند، هرگز بوی بهشت را نخواهد شنید!

۳- این مجلس با توجّہ به حکمی که در بالا نسبت به تکفیر مردم بدون دلیل از کتاب و سنّت صادر کرده و اهمّیت آن را به سبب آثار شوم و گناہانی که بر آن مترتب می شود، بیان داشته به تمام مردم جهان اعلام می کند که اسلام از این گونه عقیدہ‌های باطل بیزار است و آنچه در بعضی از کشورها از ریختن خون بی گناہان و منفجر ساختن مساکن و مرکب‌ها و مراکز عمومی و خصوصی و تخریب کارگاه‌ها و مانند آن صورت می گیرد، عملی جنایت کارانه می داند که اسلام از آن بیزار است. همچنین هر مسلمانی که به خدا و روز جزا ایمان دارد از این اعمال بیزار می باشد، و این کارها تنها کار کسانی است که دارای افکار منحرف و گمراہند و گناه و جرم آن به گردن آنهاست و هرگز نباید به حساب اسلام و مسلمانانی که به هدایت اسلام هدایت شده‌اند و متمسک به کتاب و سنّت و پیرو قرآن مجیدند، گذارد. این کارها فساد و جنایت بزرگی است که شریعت اسلام و فطرت پاک

۱. برگرفته از آیه ۹۲ سوره نساء .

انسانی آنها را نمی پذیرد.

لذا روایات اسلامی به طور قاطعانه آن را تحریم کرده، و از همنشینی با این گونه افراد بازداشته است...»

سپس این بیانیه با آیات و روایاتی که نشان می دهد اسلام دین محبت و دوستی و تعاون در نیکی و تقوی و گفتگوی منطقی و حکیمانه و پرهیز از هرگونه خشونت و پرخاشگری است، پایان داده شده است.^۱



تحلیل کوتاهی در مورد این بیانیه

این بیانیه که به امضای برترین مقام مذهبی وهابیت عربستان در عصر خودش یعنی «عبدالعزیز بن عبدالله بن باز» و ۲۰ نفر از علمای طراز اول آنان رسیده و کمی قبل از فوت آن عالم معروف مذهبی وهابی تهیه شده، حاوی نکات مهمی است که به بعضی از آن ذیلاً اشاره می شود:

۱- گرچه سزاوار بود این بیانیه پیش از آن همه خونریزی و هتک نفوس و اموال و اعراض منتشر می شد، و بی شباهت به نوشداروی بعد از مرگ سهراب نیست، ولی با توجه به این که ضرر را از هر جا

۱. این بیانیه در بسیاری از جراید و مطبوعات عربستان سعودی انتشار یافت و ما آن را از کتاب معجم طبقات المتکلمین، جلد ۴، صفحه ۱۰۰ نقل کردیم.

جلوگیری کنند سود و منفعت است، جای تقدیر و تشکر فراوان دارد که در برابر گروه تندروان که مدعی پیروی از دستورات شارع هستند، اتمام حجت بسیار قوی و گویا شده است و روشن ساخته‌اند آنها که پیرو این بیانیه نیستند، پیروان هوی و هوس‌های خویشان می‌باشند نه دستورات اسلامی و در یک کلمه **اسلام از این کارها بیزار است.**

۲- این بیانیه عملاً راه را برای نقد افکار و عقاید شیخ محمد بن عبدالوهاب گشوده که حتی وهابیان می‌توانند با حفظ احترام او، افکارش را نقد کنند و به جمع‌بندی معتدل‌تری در آیین وهابیت برسند که بتوانند با سایر مسلمین جهان تعامل خوبی داشته باشند.

۳- این بیانیه که با تعبیراتی حساب شده همراه است به تندروان وهابی اعلام می‌کند که دوران تکفیر مسلمین گذشته است، و نباید و نمی‌توان هر کس را که موافق افکار آنها نیست، متهم به کفر کرد و جان و مال و عرض او را بر باد داد، و این کار ممکن است سبب کفر عامل آن گردد.

۴- این بیانیه خدمت خوبی به جهان اسلام می‌کند و چهره‌کریه خشونت‌باری را که این گروه، از اسلام، در برابر جهانیان ترسیم کرده‌اند تا حدّ زیادی اصلاح می‌کند و نشان می‌دهد مسلمانان واقعی از این کارها بیزارند، گرچه برچیدن آثار منفی آن اعمال خشونت‌بار که سالیان دراز انجام شده به این آسانی ممکن نیست، به خصوص این که بهانه خوبی به دست ارباب کلیسا و صهیونیست‌ها داده، که آن را

چهره واقعی اسلام معرفی کنند و جهانیان را از آن بترسانند، پناه بر خدا از زیان‌های جاهلان، امیدواریم خداوند همه را به راه راست هدایت فرماید و از دام شیطان برهاند.

* * *

توصیه دوستانه به علمای حجاز

ما به همه علمای وهابی که راه اعتدال را می‌پویند، خاضعانه و دوستانه توصیه می‌کنیم؛ فرصت خوبی را که در این شرایط تاریخی برای بازنگری در اصول وهابیت فراهم شده است، از دست ندهند و شکاف عظیمی را که میان آنها و سایر مسلمین جهان پیدا شده است و دشمن از آن بهره‌گیری می‌کند، با هوشیاری پر کنند.

ما امور زیر را دوستانه به آنان پیشنهاد می‌کنیم:

۱- متهم ساختن مسلمین را به شرک و کفر به خاطر مسائلی که حداکثر، مسائل اجتهادی محسوب می‌شود، محکوم کنند، و دستور شریف قرآنی «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا» را به همه پیروان خود توصیه نمایند.

۲- هرگونه خشونت مذهبی که سبب ترورهای وحشتناک در عراق و پاکستان و افغانستان و حتی عربستان و سایر نقاط شده است، به شدت محکوم کنند.

همان خشونت‌هایی که علاوه بر ویرانی‌های عظیم، خون مسلمانان بی‌گناه را اعم از زن و مرد و کودک و پیر و جوان و سنی و شیعه، بر خاک می‌ریزد و آیین پر افتخار اسلام را که به یقین دین آینده تمام جهان است، بدنام می‌کند، و بهترین ابزار تبلیغاتی را بر ضد اسلام و مسلمین در اختیار دشمنان اسلام قرار می‌دهد، و تمام زحماتی را که اندیشمندان اسلامی و مبلغان و نویسندگان آگاه اسلامی در راه نشر اسلام کشیده‌اند بر باد می‌دهد، آری همه این‌ها را محکوم کرده و مصداق هلاک «حرث» و «نسل» که در قرآن آمده است، بشمارند.

۳- راه گفتگوی منطقی و دوستانه را بر اساس احترام متقابل، و دور از هر گونه اهانت و تهمت به شرک و جهل، میان خود و سایر دانشمندان اسلام بکشایند و در مسائل مورد اختلاف به بحث بنشینند و به مصداق ﴿يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ آنچه را صحیح تشخیص دادند، پذیرا شوند.

۴- مرزهای فکری و جغرافیایی خود را به روی کتب علمی و منطقی سایر مذاهب اسلامی بکشایند، و احساس خطری بر خود در این کار نداشته باشند، و با حوزه‌های علمی کشورهای اسلامی مبادله طلاب و دانشجو کنند.

۵- دیوارهای بی‌اعتمادی و سوء ظن و بدبینی را میان خود و سایر مسلمین از میان بردارند و به حوزه‌های علمی یکدیگر رفت و آمد

کنند و برای شرکت در همایش‌ها برای مسائل مختلف اسلامی در هر جای دنیای اسلام اعلام آمادگی کنند.

۶- دوستان خود را از مطلق‌نگری، یعنی اجتهادهای خود را در اصول و فروع، حقیقت اسلام دانستن و غیر آن را کفر و ضلالت و بدعت شمردن، بر حذر دارند، و به پیام آیه شریفه «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً» گوش فرا دهند.

هر گاه این اصول شش‌گانه به کار بسته شود، امید می‌رود که وحدت میان صفوف مسلمین تقویت شود و اعتصام بحبل الله کامل شده و «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» حاصل گردد.

به امید آن روز، وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ پایان

محرم الحرام ۱۴۲۶

ناصر مکارم شیرازی

فهرست آیات

- دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ
الْحَسَنَةَ ۱۱۰
فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ۵۰
- ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ
الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ
رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ
تَسْلِيمًا ۱۰۵
إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ
الدُّعَاءَ إِذَا وَلُوا مَدْبِرِينَ ۱۰۵
إِنْ تَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ
قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ
مِمَّا تُشْرِكُونَ ۹۳
أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ ۱۷۲
أَحْيَاءَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ۱۰۵
- ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ
الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ
رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ
أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۴۵
ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ
يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَبِّحُوا
جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ۱۰۷
إِلَّا أَنْ يَضُدُّوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ
لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَخْرِيرُ رَقَبَةٍ
مُؤْمِنَةٍ ۱۷۲
إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ... ۱۵۵
إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ
أَمْثَلَكُمْ ۱۰۸
إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا

- يَخْتَلِفُونَ إِنْ لَمْ يَهْدِ مِنْهُ لَهَادٌ كَذِبٌ
 كَفَّارٌ ٩٧
- يَكْفُرُونَ كَفْرًا كَثِيرًا
 قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ١٠٩
- قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا
 وَالْمَا بَطْنَ وَالْأَيْمَانَ وَالْبَغْيَ بغيرِ الْحَقِّ وَأَنْ
 تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ
 تُقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ١٧٦، ١٧٧
- قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٨٥
- قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
 أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ
 الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ
 الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ
 فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ٨٣
- قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ
 بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ
 شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ
 دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا
 مُسْلِمُونَ ٩٥
- لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا
 تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ
- يَخْتَلِفُونَ إِنْ لَمْ يَهْدِ مِنْهُ لَهَادٌ كَذِبٌ
 كَفَّارٌ ٩٧
- أَمْ اتَّخَذُوا إِلَهًا مِمَّنْ يُشْرِكُونَ
 * لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا
 فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا
 يَصِفُونَ ٩١
- جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْغُبَيْتِ الْحَرَامَ قِيَامًا
 لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلَائِدَ
 ذَلِكَ لِيَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي
 السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ
 شَيْءٍ عَلِيمٌ ٥٠
- سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ ٥١
- فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَاؤُ اللَّهِ مُخْلِصِينَ
 لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ
 يُشْرِكُونَ ٣٧
- فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ
 فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ٥٣، ٥٩، ٨٧
- فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ٩٢
- فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ٨٤، ١٠٩
- قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا *
 فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا ١٠٩
- قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا

- ۵۹ وَأَصْرُوا وَأَسْتَكْبَرُوا اسْتِكْبَارًا
- ۹۸ وَأُبرءُ الأَكْمَه وَالأَبْرَص وَأُبرءُ الأَكْمَه وَالأَبْرَص وَأُحِي المَوْتَى بِإِذْنِ الله وَأُنسَبُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
- ۸۹ وَأَنَّ المَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ الله أَحَدًا
- ۱۰۸ وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ الله فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا
- ۱۱۳ وَزَيْنٌ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ
- ۱۶۵ وَلَمَّا سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ
- ۸۳ وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَيْنَا وَإِلَهُكُمْ وَوَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
- ۴۵ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا
- ۱۸۳ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ
- ۱۰۶ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا يُظهِرُهُ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا
- ۱۰۸ لِيُقَرِّبُونَا إِلَى الله زُلْفَى
- ۱۸۵ مَا اتَّخَذَ اللهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ الله عَمَّا يَصِفُونَ *
- ۹۹ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
- ۹۲ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا...
- ۹۹ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى الله زُلْفَى
- ۸۵ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ
- ۱۰۲ وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ الله آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُبْصَرُونَ
- ۹۶ وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُصِبرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنبتُ الأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا
- ۱۱۱ وَانذِرْ عَشِيرَتَكَ الأَقْرَبِينَ...
- ۷۸ وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَعْصَمُوا وَشَآءَ اللَّهُ

- وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ
مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا ۖ ۱۶۴، ۳۹
- وَلَا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا ۖ ۱۱۰
- وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ
أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ
مُسْلِمُونَ ۗ ۹۵
- وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ
فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ
لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ۖ ۱۰۳
- وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ
حَوْلِكَ ۗ ۳۱
- وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ۖ ۱۸۵
- وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ۗ ۸۸
- وَمَنْ يَفْتُلْ مُؤْمِنًا مَّتَّعِدًا فَجْرَؤُهُ جَهَنَّمَ
- خَالِدًا فِيهَا وَعَصَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ
لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا ۖ ۱۷۲، ۱۶۴
- هَذَا رَبِّي ۖ ۹۶
- يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ
* قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ
الْعَفُورُ الرَّحِيمُ ۖ ۱۰۳
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ
فَلَا يَفْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ
هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ
مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ۖ ۴۱
- يَا صَاحِبِي السِّجْنِ ۖ أَرَبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ
أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۖ ۹۵
- يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۖ ۴۰
- يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ۖ ۱۸۴

فهرست روایات

- ۵۸ فَإِنْ كَانَ لِأَبَدٍ مِنَ الْعَصِيَّةِ فَلْيَكُنْ تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ
- ۵۷ فَعَدُوُّ اللَّهِ (ابليس) إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ
- ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۴ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَالَّةٌ
- ۳۱ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ
- ۴۰ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْمَحَبَّةُ
- ۱۴۰ هَلَاكَ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضُ قَالٍ

فهرست اشخاص و گروه‌ها

| | | | |
|----------------|-------------------|------------------------|----------------------------------|
| ۷۶ | حنبلې | ۵۷ | آدم ﷺ |
| ۷۹ | اخنائي قاضي مالكي | ۸۱، ۴۳ | آل سعود |
| ۱۶۱ | اخوان المسلمين | ۹۶ | ابراهيم ﷺ |
| ۲۱ | اسامه بن لادن | ۵۷ | ابليس |
| ۲۸، ۲۷، ۲۶ | اعظم طارق | ۶۹ | ابن ابى الحديد |
| ۵۵، ۳۹، ۲۱، ۱۸ | القاعده | ۸۹، ۷۸، ۳۲ | ابن القيم الجوزية |
| ۳۴، ۲۴ | امام حسين ﷺ | ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۳۲ | ابن تيميه ۳۲، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹ |
| ۱۴۰ | امير مؤمنان على ﷺ | ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۱۰۱، ۱۵۶ | |
| ۱۴ | انگلس | ۱۲۰، ۷۹ | ابن حجر |
| ۱۴ | انورخوجه | ۱۲۰ | ابن حزم |
| ۱۴ | برژنف | ۳۳ | ابن سعود |
| ۲۰ | برهان الدين ربانى | ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۴ | ابن فرحان ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷ |
| ۱۴۵ | بن باز | ۱۶۳، ۱۵۹، ۱۵۸ | |
| ۱۳۵، ۱۲۸ | بن علوى | ۷۹ | ابن كثير |
| ۱۳۴ | بن علوى مالكى مكى | ۷۹ | ابوالحجاج مزى |
| ۲۱ | بن لادن | ۷۶ | احمد بن حنبل |
| ۱۱۱، ۸۹ | بنى اسرائيل | | احمد بن عبدالحليم بن تيميه |

| | | | |
|-----------------------|-------------------------------|--------------------|----------------------------------|
| ۱۲۷ | دکتر عبدالفتاح برکتہ | ۷۶ | بنی امیہ |
| ۷۷ | ذہبی | ۹۴ | بنی حنیفہ |
| ۱۷۳ | راشد بن صالح بن خنین | ۲۷، ۲۵ | پرویز مشرف |
| ۹۹، ۹۸، ۸۸ | راغب | ۷۶ | تاتار |
| ۱۶۳ | زہاوی | ۲۵ | تحریک جعفری |
| ۱۴ | سپاہ صحابہ ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶ | ۱۴ | تیتو |
| ۸۸، ۲۸، ۲۷ | | ۲۷ | جماعت اسلامی |
| ۱۵۷ | سعد بن ابی وقاص | ۲۷ | جماعت علمای اسلامی |
| ۳۲ | سلیمان بن محمد | ۱۶۱ | حزب التحریر |
| ۱۷۹ | سہراب | ۱۷۵ | حسن بن جعفر العتمی |
| ۳۵ | سید جواد عاملی | ۱۴۳، | حسن بن فرحان مالکی ۶۷ |
| ۱۶۱ | سید قطب | ۱۶۴، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۱ | |
| ۱۲۰ | سیوطی | ۷۶، ۴۹ | حنابلہ |
| ۷۸ | شوکانی | ۱۴۱، ۱۴۰، ۷۹ | خوارج |
| ۱۲۸ | شیخ احمد العوض | ۱۷۳ | د. بکر بن عبداللہ ابوزید |
| ۱۶۳ | شیخ احمد زینی دحلان | ۱۷۳ | د. صالح بن عبدالرحمن الأطرم |
| ۱۰۱، ۹۱، ۷۸ | شیخ الاسلام | ۱۷۳ | د. صالح بن فوزان الفوزان |
| ۱۵۶، ۱۴۶، ۱۲۹، ۶۷، ۳۳ | شیخ محمد ۳۳ | ۱۷۳ | د. عبداللہ بن عبدالمحسن التركي |
| ۱۵۷ | | | د. عبداللہ بن محمد بن ابراہیم آل |
| ۱۸۱، ۱۱۵، ۷۵، ۷۱، ۷۰ | شیطان | ۱۷۳ | الشیخ |
| ۱۷۳ | صالح بن محمد اللحیدان | | د. عبدالوہاب بن ابراہیم |
| ۱۰۸، ۱۰۷ | صنعانی | ۱۷۳ | أبوسلیمان |

| | | | |
|---------------------------------|-------------------------|-------------------------|---------------------------------|
| ۱۴ | فیدل کاسترو | ۳۷ | صوفیه |
| ۱۴۹ | گروه اخوان | ۱۸۰، ۸۷، ۳۰ | صهیونیست |
| ۲۷، ۲۴ | گروه صحابه | ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸ | طالبان |
| ۲۰ | گلبدین حکمتیار | ۱۴۷، ۸۶، ۷۰، ۵۵، ۳۹، ۲۶ | |
| ۲۷، ۲۶ | لشکر جهنگوی | ۲۸ | ظفرالله خان جمالی |
| ۲۶ | لشکر صحابه | | عبدالرحمان بن محمد بن قاسم |
| ۱۴ | لنین | ۱۴۵ | الحنبللی |
| ۱۴ | مائو | ۱۷۳ | عبدالرحمن بن حمزة المزروعی |
| ۱۴ | مارکس | ۱۲۹ | عبدالسلام جبران |
| ۱۲۷ | مجمع بحوث اسلامی | ۱۷۹، ۱۷۳ | عبدالعزیز بن عبدالله بن باز |
| ۱۲۹ | مجمع علمی اقلیمی | | عبدالعزیز بن عبدالله بن محمد آل |
| | مجمع فقهی رابطة العالم | ۱۷۳ | الشیخ |
| ۱۲۹ | الاسلامی | ۱۷۳ | عبدالله بن سلیمان بن تقیعب |
| ۷۸ | محمد بخاری حنفی | ۱۷۳ | عبدالله بن عبدالرحمن البسام |
| ۱۷۳ | محمد بن ابراهیم بن جبیر | ۱۷۳ | عبدالله بن عبدالرحمن الغدیان |
| ۱۷۳ | محمد بن زیاد آل سلیمان | ۱۶۲ | عبدالله بن محمد |
| ۳۳ | محمد بن سعود | ۴۹، ۳۲ | عثمان |
| ۱۷۳ | محمد بن سلیمان البدر | ۷۸ | علامة امینی |
| ۱۷۳ | محمد بن صالح العثیمین | ۱۳۰ | علوی مالکی |
| ۱۷۳ | محمد بن عبدالله السبیل | ۱۵۷، ۷۶، ۶۹، ۵۷، ۴۸، ۳۴ | علی <small>علیه السلام</small> |
| ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۱ | محمد بن عبدالوهاب | ۱۵۶ | عمرو بن لحي |
| ۱۰۷، ۸۳، ۸۱، ۸۰، ۷۷، ۷۵، ۶۷، ۳۶ | | ۳۳ | غنیزه |

| | | | |
|------------------------|-----------------------|------------------------------|------------------|
| ۲۶ | مولانا جہنگوی | ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۱، ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴ | |
| ۲۴ | مولانا حق نواز جہنگوی | ۱۸۰، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۶ | |
| ۳۲ | میرزا جان اصفہانی | ۲۰ | محمّد نجیب اللہ |
| ۳۵ | ناسی لیف | ۱۲۵، ۱۱۹، ۵۶ | محمد بن علوی |
| ۱۴۰ | ناصریان | ۱۱۳، ۹۸، ۸۹ | مسیح ﷺ |
| ۶۶ | ناصرالدولہ | ۱۵۷ | معاویہ |
| ۱۷۳ | ناصر بن حمد الراشد | ۷۸ | مغول |
| ۱۵۴، ۱۵۳، ۱۱۰، ۱۰۹، ۵۹ | نوح | ۷۰ | ملا عمر |
| ۱۲۰ | نووی | ۲۰ | ملا محمد |
| ۹ | وہابیون | ۲۲، ۲۰، ۱۸ | ملا محمد عمر |
| ۱۱۴ | ویل دورانت | ۲۷ | ملت اسلامیہ |
| ۹۳ | ہود | ۱۶۱ | مودودی |
| ۱۰۴، ۱۰۳ | یعقوب | ۱۱۲، ۱۱۱ | موسی |
| ۱۰۳، ۹۵، ۹۴، ۸۹ | یوسف | ۲۶ | مولانا اعظم طارق |

فهرست اماکن

| | | |
|------------------------------------|------------------------------|-------------------------------------|
| پاکستان ۹، ۱۹، ۲۲، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، | ۱۴۸، ۱۷۵، ۳۰، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۱۹ | آمریکا ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۱۷۵، ۱۴۸ |
| ۱۸۳، ۱۲۶، ۸۶، ۳۹، ۲۸ | ۱۰۵، ۶۷ | احد |
| ۲۸، ۲۶، ۲۵ | ۱۴۸، ۴۷ | اردن |
| ۲۱ | ۱۴۸ | اسرائیل غاصب |
| ۲۹ | ۲۳، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۹ | افغانستان ۹، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳ |
| ۳۲ | ۱۸۳، ۸۶، ۳۹ | جزیره العرب (نجد) |
| ۱۲۰ | ۸۷، ۴۷ | الازهر |
| ۶۳، ۵۹، ۵۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲ | ۱۲۶، ۲۶ | امارات متحده عربی |
| ۱۸۳، ۱۶۲، ۱۴۹، ۱۴۸، ۱۴۳ | ۲۲ | انگلیس |
| ۴۹ | ۳۲، ۲۵، ۲۴ | ایران |
| ۷۶ | ۹۶ | بابل |
| ۵۳ | ۶۷ | بارگاه پیامبر ﷺ |
| ۳۲ | ۱۲۶ | بحرین |
| ۲۵ | ۱۳۳، ۱۰۵ | بدر |
| ۱۰۰، ۵۴، ۵۳، ۵۱، ۵۰، ۴۷ | ۳۲ | بصره |
| ۲۷ | ۱۵۸، ۶۵، ۵۳ | بقیع |
| ۱۳۵ | ۲۶ | بنگلادش |
| ۱۲۷ | ۵۰ | بیت الله الحرام |

| | | |
|----------------------------------|-------------------------|-----------------------------|
| مدینہ ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۴۷، ۵۹، ۶۵، ۶۶ | ۱۶۲، ۳۳ | درعیہ |
| ۱۵۹، ۷۰ | ۱۶۲، ۸۳، ۸۱، ۸۰، ۷۶، ۴۷ | دمشق |
| ۱۶۲، ۱۲۹، ۱۲۶ | ۱۳۵، ۸۶، ۲۹، ۲۲ | ریاض |
| ۱۲۰ | ۱۲۸، ۱۲۶ | سودان |
| مسجدالحرام ۴۱، ۷۳، ۱۱۷، ۱۲۰ | ۸۰، ۷۶، ۳۲ | شام |
| ۱۲۵ | ۸۱، ۷۵ | شامات |
| ۷۳ | ۲۴ | شبه قازہ ہند |
| مصر ۳۲، ۶۰، ۷۷، ۱۲۶، ۱۶۲ | ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۵، ۱۳ | شوروی |
| مکہ ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۴۹، ۵۶، ۵۹، ۶۵ | ۱۱۸ | صفا |
| ۷۰، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۴۹ | ۱۷۴، ۳۴، ۱۷ | طائف |
| ۱۷۷، ۱۶۲، ۱۵۹ | ۱۴۸، ۸۶، ۳۹، ۳۴، ۲۹، ۹ | عراق ۹، ۲۹، ۳۴، ۳۹، ۸۶، ۱۴۸ |
| ۱۱۸ | ۱۸۳، ۱۶۲ | |
| ۱۲۹ | ۹ | عربستان |
| نجد ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۸۰، ۸۱، ۱۴۹ | ۳۲ | عُیینہ |
| ۱۶۲، ۱۵۶ | ۸۷، ۳۲ | قم |
| ۸۷، ۵۵، ۳۴ | ۲۰، ۱۸ | قندھار |
| ۲۲، ۲۰ | ۲۲، ۲۰، ۱۹ | کابل |
| عربستان ۲۶، ۳۰، ۵۶، ۶۰، ۷۲، ۸۰ | ۲۶ | کانادا |
| ۸۶، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۹ | ۲۵ | کراچی |
| ۱۸۳، ۱۷۹ | ۳۵، ۳۴، ۱۷ | کربلا |
| عربستان سعودی ۲۲، ۲۷، ۵۲، ۵۶ | ۵۱ | کعبہ |
| ۱۱۷، ۱۱۵ | ۲۱ | کنیا |

فهرست منابع

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - نهج البلاغه.
- ۳ - البحر الرائق، ابن نجيم مصرى.
- ۴ - الدرر السنية، عبدالرحمان بن محمد حلبى.
- ۵ - الذريعة، سيد مرتضى.
- ۶ - الصحيح من السيرة، سيد جعفر مرتضى.
- ۷ - الغدير، علامة امينى.
- ۸ - الكامل فى التاريخ، ابن اثير.
- ۹ - بحار الانوار، علامة مجلسى.
- ۱۰ - پايان عمر ماركسيسم، ناصر مكارم شيرازى.
- ۱۱ - تاريخ المملكة السعودية.
- ۱۲ - تاريخ تمدن، ويل دورانت.
- ۱۳ - تاريخ طبرى، محمد بن جرير طبرى.
- ۱۴ - تنزيه الاعتقاد، صنعانى.
- ۱۵ - خصال صدوق، شيخ صدوق.
- ۱۶ - دائرة المعارف كويتى.
- ۱۷ - داعية و ليس نبياً، شيخ حسن بن فرحان مالكى.
- ۱۸ - دعوى المناوئين، شيخ احمد زينى دحلان.
- ۱۹ - سفينة البحار، شيخ عباس قمى.
- ۲۰ - سنن ابن ماجه، محمد بن يزيد قزوينى.
- ۲۱ - سنن كبرى، احمد بن حسين بيهقى.
- ۲۲ - سير اعلام النبلاء، محمد بن احمد ذهبى.
- ۲۳ - شرح كشف الشبهات عثيمين، محمد بن صالح عثيمين.
- ۲۴ - شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد.
- ۲۵ - صحيح بخارى، محمد بن

- اسماعیل بخاری۔ نوری۔
- ۲۶۔ عقد الفرید، احمد بن محمد بن عبد ربّہ اندلسی۔
- ۲۷۔ عنوان المجد فی تاریخ نجد۔ طبرانی۔
- ۲۸۔ غنائم الأیام، میرزا ابوالقاسم قمی۔
- ۲۹۔ فتاوی اللجنۃ الدائمۃ للبحوث العلمیۃ و الافتاء۔
- ۳۰۔ فصل نامۃ مکتب اسلام۔
- ۳۱۔ کنز العمال، علی متقی ہندی۔
- ۳۲۔ مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری۔
- ۳۳۔ مسند احمد، احمد بن حنبل۔
- ۳۴۔ معجم طبرانی، سلیمان بن احمد طبرانی۔
- ۳۵۔ معجم طبقات المتکلمین، جعفر سبحانی۔
- ۳۶۔ مفہیم يجب أن تصحّح، یوسف بن علوی مالکی۔
- ۳۷۔ مفردات راغب، راغب اصفہانی۔
- ۳۸۔ میزان الحکمة، محمّدی ری شہری۔